

شماره چهارم - بست و ششم فروردین ۱۳۵۰ بها ۱۵ ریال

# تماشای

سرکار استوار، پر بیننده ترین  
برنامه تلویزیون



● جدول و شرح کامل برنامه های تلویزیون و رادیو

# تماشا

## دنیا از چشم

### با موافق و مخالف موافقیم

اگر از ما بپرسند نظرتان در باره « صلح » یا « جنگ » چیست ، بیدرتگ خواهیم گفت که ستایشگر صلحیم . اما انکار نمیکنیم که اروپا در طول ۱۴ قرن متحمل هزار جنگ بوده است و آمریکا که تا جنگ جهانی دوم دور از ماجرهای بزرگ جهان زیسته ، فقط در دو قرن اخیر نزدیک به دویست جنگ بزرگ و کوچک را در درون سرزمین خود تحمل کرده است ، باینترتیب بشر درباره جنگیدن یا نچنگیدن بیشتر گرفتار جبر است و کمتر در اختیار « اختیار »؛ زیرا ریشه های اقتصادی و سیاسی جنگها قرنهاست که از تضاد منافع انسانها تغذیه میکند و آب و هوای قرن ما نشان میدهد که این ریشه ها بعبت نمیخشکد و تا در آب است امید نمر و ثمراتی نیز هست . بنابر این چه بخواهیم و چه نخواهیم « جنگ » وجود دارد ؛ اما بدلیل اصالت مرگ ، ستایشگر مرگ نیستیم و بهمین دلیل در شهر و روستا با فقر و مرض به مبارزه برخاسته ایم و برای زندگی تلاش میکنیم .

با اینحال میدانیم که در قرنها گنشته گروهی مرگ را از زندگی برتر دانسته اند و درباره فضیلت مرگ زیبا نوشته اند و رسا سروده اند ، ما ، اینها را نیز یکجا طرد نمیکنیم و آثارشان و نوشته هایشان را گرامی میداریم ، اما سرمشق زندگی ما نیستند .

ما با موافق و مخالف موافقیم ، بدلالی که گفتیم .

فقط با یک گروه مخالفیم ، و آن گروه کسانی هستند که به علی : حادث ، عوام فریبی ، و با مغرضانه بود کشور های دیگر ، برای ملت ایران مرگ و نیستی آرزو دارند و اگر جانبداران مرگ و نیستی ملت ایران بلذولت یا ملت بیگانه باشد اندوهی بدل راه نمیدهم و به اصالت جنگ و ستیز برای « ماندن » و برای « سر بلند زینت » ایمان داریم ، اما اگر تنی چند ایرانی بخواهند که ملت ایران بود اجنبی از هستی محروم شود ، آن تنی چند را ایرانی نمیدانیم و ملت ایران با آنها آن خواهد کرد که با دشمن بیگانه میکند و بر این اساس ما با هر ایرانی ( موافق یا مخالف ) موافقیم زیرا به دموکراسی و ثروم رشد و تعمیم دموکراسی و وطنان ایمان داریم و همبستگی ملی را از قالبی فکر کردن و « همه بالاچار موافق بودن » باز میشناسیم .

محمود جعفریان

## آقای تماشا



### خوانندگان «تماشا» درباره کار ما نظر میدهند

این هفته نیز همه کتیری از خوانندگان مجله و دوستان «تماشا» با نامه های صمیمی و دلگرم کننده خویش مرا و همکاران مرا مورد لطف و محبت قرار دادند و بنا اظهار نظر درباره مطالب و صفحات مجله و با انتقاد های دوستانه خود ما را راهنمایی کردند. مجله های دوستان «تماشا» در نظر ما بسیار با ارزش است، چرا که از بکثرت نشانه های از مهر و علاقه خوانندگان عزیز مجله نظر محبت و از سوی دیگر راه آینده ما را روشنتر میسازد. در اینجا با سپس فراوان از همه دوستانی که برای ما نامه نوشته اند، قسمتهایی از نامه های چند خواننده گرامی را نقل میکنم:

● آقای منصور گوربزی بازرگانشاه بدین اظهار لطف نوشته است: «... البته میپوشید که بگویم به روی چند بیشتر بر سر میماند و نقل مردم در چشم آهست. دو شماره گذشته روی چند های خشک داشت و بعد پدیده من، آفر از عکس های رنگی شخصیت های قویونی با سیمانی استفاده تمجید می شود و طواستتر...»

● آقای پیرام طایزاده فریاد میگوید: «... پیشنهاد دارم مجله صرفا مربوط به هنر باشد چه در سینما، چه در تلوویزیون چه در رادیو و چه در شعر و نقاشی و دیگر سازی و ماله و ایرا و موسیقی و عذار الف... آفر امکان دارد در هر شماره یکی دو صفحه اختصاصی بنماید به شناسایی بهترین هنرمند ایرانی در هر زمینه ( البته هنرمند واقعی)»

● آقای خسرو ملاحمد: «... شما لااقل صفحه از «...» صفحه مجله را به برنامه های قویونی اختصاصی داداید. چرا این کار را میکنید ۱۶ صفحه را میشد در ۳ صفحه خلاصه کرد و در عوض با یکی از شخصیت های قویونی مصاحبه ای میگردید تا جایگزین نظر آنها درباره قویونی چیست و از کار خود راضی هستند یا خیر.»

● آقای سید مرتضی شمس: «... بنده بسیار خود خوشحال خواهم شد اگر در آن مجله صفحه و یا حداقل ستونی را اختصاص بدهید نظرات و پیشنهادت مردم در زمینه برنامه های رادیو و تلوویزیون بنماید. چنانچه بررسی این پیشنهادت که جنبه عمومی دارد بهبود برنامه های رادیو و تلوویزیون تعیین خواهد شد.»

و دیگر دوستان که نامه هایشان بر سرشار از لطف و محبت بود در اینجا فرصتی برای نقل و یاد کردن آنها نیست. ضمن تشکر از این بزرگان گرامی «تماشا» بپذیرید بپذیرم که نظر ما و پیشنهاد های همه آنان تا آنجا که مقدور باشد عملی خواهد شد. با سپاس پیشنهاد دوست عزیز آقای مرتضی شمس... مجله تماشا با کمالات استنک نظر ما و تشکرات تماشاگران قویونی را تمسک خواهد کرد و از مسئولین برنامه های قویونی خواهد خواست که در انجام نقاشی این علاقمندان کوشش در خود مصروف دارند و فراموشی ندارند. من همین مجله بپذیرم... و امیدوارم که این ایجاد رابطه میان شما دوستان عزیز و همه کنندگان و مسئولین برنامه های قویونی در امرهای شیرین بگذرد. کلمات شیرینتان.

مرتضی

# تماشا

صاحب امتیاز و مسئول: رضا قطبی

زیر نظر: ایرج گرگین

مسئول هیات تحریریه: زیلا سازگار

طرح و تنظیم: قیاد شیوا با همکاری هیلدا وارماتیان

روی جلد و عکس های رنگی: علی قشقای

آگهی ها: دفتر مجله تماشا

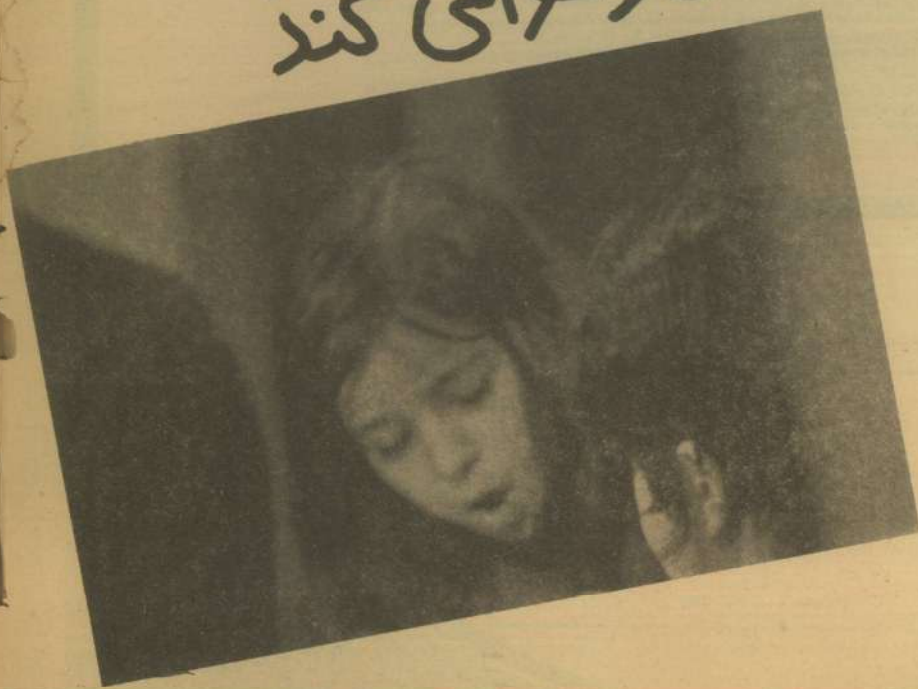
چاپ زیبا تلفن ۳۰۱۵۳۷ - ۳۱۶۹۵۴

بچه‌ها، تماشاگران معصوم و  
 زور گوی  
 تلویزیون



ایکانش میز مشرقم تلوزن می بشد  
 تا همه خیال کنند دارم مشرق می نویسم

دل می خواست جای قاصی (کارت) بودم  
 و بی گناهی گناهان را نجات می دارم  
 خانه قمر خانم را دوست دارم چون با  
 همه همسایه هایش دعوا می کند



# ● بزرگترها در انتخاب برنامه‌های کانال‌های تلویزیون از بچه‌ها شکست خورده‌اند

از : زاله رفیع‌زاده  
منابع : مجله تحقیقات روزنامه‌نگاری  
نشریه قسمت سنجش افکار تلویزیون ملی ایران

« شیها وقتی که منو می‌کنند تو اتاق تا تلویزیون نگاه کنم ، دلم می‌خواد که سوراخ کلید در گشادتر بود تا میتونستم تلویزیونو بهتر ببینم . »  
دنیای بر لطف و صفای این مشتریان پروپاقرص تلویزیون برای ما بزرگترها چندان که باید آشنا نیست . کودکان ما در انبوهی از محصولات مصرفی که ارمنان عصر پیشرفت تکنولوژیست محصور شده‌اند . شاید ما از اینها بچه‌های خوشبخت‌تری بوده‌ایم . و شاید اینها از بچه‌های خودشان خوشبخت‌تر باشند . کودکان گل مصنوعی می‌بینند و عطر مصنوعی استشمام می‌کنند .

یکی از محصولات زمان آنها تلویزیون است ، شاید تنها وسیله‌ای که به آنها فرصت فرار مشروع از دنیای حقایق ماشینی را می‌دهد و گاهی به شهادت جامعه‌شناسان سلیقه ، نحوه فکر ، آرزوها و در نتیجه آینده آنها را تغییر می‌دهد . برای ما چنین کاری را داستانهای نارنج و ترنج می‌کردند ، با این تفاوت که دختر شاه پریان ما عاشق شاهزاده اسپسوار می‌شد ، اما دختر شاه پریان اینها عاشق سرگرد نلسون فضانورد می‌شود .

خواستن و نتوانستن ، در نتیجه آرزو نیروی مافوق بشری کردن مشکل دیرین بچه‌ها بوده است : « وقتی که در کلاس ششم رد شدم ، خیلی دلم می‌خواست جنی می‌آمد و کاری می‌کرد که هر کسی کارنامه‌ام را نگاه کند خیال کند با معدل ۲۰ قبول شده‌ام . »

تخته‌ای که تلویزیون برای بچه‌ها آورده فیلم کارتونی است . فیلمی که بچه‌ها دوستش دارند چون پرتحرک است . دوستش دارند چون قهرمانانش چه خوش‌جنس و چه بدجنس هیچوقت نمی‌میرند ، حتی اگر از ساختمان ده طبقه بیفتند . دوستش دارند چون همیشه کمک به موقع می‌رسد .

در زمان ما این نام - یعنی کارتونی - مفهومی نداشت و اگر برای معدودی از ما قابل فهم بود ، کارتونی که بزبان فارسی حرف بزند عجیب بود . فراموش نکرده‌ایم که ما هم مثل اینها عاشق جنب و جوش و تحرک بودیم و هیجان می‌خواستیم اما فقط که گاهی سینما می‌رفتیم و خودمان را با تماشای فیلم‌های « وسترن » ارضا می‌کردیم . بچه‌های امروز هم از این فیلم‌ها بدشان نمی‌آید . که گاهی هم خودشان را در قالب قهرمانان داستان می‌بینند مخصوصا پسر بچه‌ها . یکیشیان میگفت :

« خیلی دلم می‌خواست جای جیم‌وست بودم چون همه کارهای پرهیجان است و کاراته هم بازی میکنند . »  
جیم‌وست با وجود اینکه فیلمش مدتی است به پایان رسیده هنوز قهرمان محبوب بچه‌هاست . این محبوبیت به « جیم‌وست » محدود نمی‌شود . به گفته کودک دیگر :

« دلم می‌خواست جای پسر جنگل بودم ، چون او خیلی شجاع است و می‌تواند مارها را بکشد و همه را نجات دهد . اما اگر جای پسر جنگل بودم اول خودم را نجات میدادم . »  
و اگر بیرسیم از چه نجات میدادی ، فقط سکوت میکند .

« دلم می‌خواست جای پسر جنگل بودم ، چون او خیلی شجاع است و می‌تواند مارها را بکشد و همه را نجات دهد . اما اگر جای پسر جنگل بودم اول خودم را نجات میدادم . »  
و اگر بیرسیم از چه نجات میدادی ، فقط سکوت میکند .

دختر یازده ساله‌ای می‌گوید :

« دلم می‌خواست جای رابرت واگنر در فیلم گرفتار بودم . »

و دختر ده ساله‌ای اعتراف می‌کند :

« توی تلویزیون يك فیلم نشان دادند باسم دختری آتشبار . دلم می‌خواست جای اون دختر بودم ، چون کارهای پرهیجانی می‌کرد ، کارهایی که آدم از خجالت می‌خواست آب بشود . مثلا سر کلاس با خط کش سنگریزه میزد به پای بچه‌ها ، یا کاغذ به سرشان پرت میکرد ، کارهایی که من هیچوقت جرأتش را ندارم بکنم . »

و در این دنیای معصومانه گاهی قهرمان ، کار چندان پرتحرکی ندارد . مانند قهرمان آرزوهای دختر ۱۴ ساله‌ای که می‌گفت :

« دلم می‌خواست جای قاضی « گارت » بودم . چون بی گناهها را از دست گناهکارها نجات می‌دهد . »  
تا حالا هزار بار شده که بهمن گفته‌اند : خواهر کوچکم را کتک زده‌ام ، در صورتیکه بچه‌های دیگر این کار را کرده بودند ، نه من . اگه قاضی « گارت » بودم بهمه میفهماندم که این کار را من نکرده‌ام . »

خواستن و نتوانستن گاهی تا اینجا شکنجه‌آور است که دیگر کودک خواستن را هم فراموش می‌کند : « دلم نمی‌خواهد جای هیچکدامشان باشم ، چون پدر و مادرم نمی‌گذارند باشم . اصلا اونها دوست ندارند من تلویزیون نگاه کنم یا سینما بروم . »  
یا « جای هیچکدامشان نمی‌خواهم باشم ، چون نمی‌توانم باشم . »

خصوصیات بدنی و اندازه‌های تیز گوئی به دنیای کوچک ولی نامحدود کودکان راه برده است . پسرک ۹ ساله‌ای می‌گفت :

« دلم می‌خواست جای جیم‌وست بودم ، چون اون یکوقتی قهرمان زیبایی اندام بود . »

و دختر ۱۰ ساله‌ای با لحن صادقانه می‌گفت :  
« کاشکی جای سامانثا که توی فیلم افسونگر بازی میکنه بودم ، چون اون هم خوشگله هم هرچی که بخواد به دست میاره . »

بچه‌های ۷ تا ۱۵ ساله مدتیست که تماشای تلویزیون را به سینما ترجیح داده‌اند :

« من تلویزیون را بیشتر از سینما دوست دارم ، چون توی سینما در مدت دو ساعت آدم فقط يك فیلم را تماشا میکنه ، در صورتیکه توی تلویزیون میتونه در همان مدت دو سه تا فیلم ببینه . » و البته کودکان هم هستند که برده عریض و رنگهای جذاب سینما آنها را بیشتر به خود میگیرند : « من سینما را بیشتر دوست دارم ، چون فیلمهایش پرهیجان‌تر است . »

تماشای این جسم سحرآمیز گاهی در خانواده‌ها با موانعی روبرو می‌شود و گاهی مخالفت بزرگترها باعث گلابه‌های جالبی می‌شود :  
« بابام میگه تو باید تا ساعت پنج و نیم درس بخونی و چون هشت ساعت است بعد باید بری بخوانی ، فیلمهای خوب تلویزیون هم تازه از ساعت ۹ شروع میشه . »

« وقتی که بهزور می‌گویند برو درسهایت را بنویس و مرا از پای تلویزیون بلند می‌کنند ، دلم می‌خواهد میزگی که روش دارم مشق می‌نویسم یادشده

تبدیل به تلویزیون بشود ، آنوقت همه فکر می‌کنند که من دارم توی اطاق مشق می‌نویسم . »  
و گاهی هم اتفاق می‌افتد که ایسن مخالفت به خاطر خود کودک نیست ، بلکه برای اعتقادات شخصی پدر و مادر است .

« پدرم دوست ندارد ما تلویزیون نگاه کنیم ، چون میگوید ما نماز خوان هستیم و خداوند گفته که تلویزیون تماشا کنیم . »

شکافی که بین شمال و جنوب شهر وجود دارد در خصوصیات روحی و روانی کودکان تأثیری تردیدناپذیر گذاشته است . در شمال و مرکز تهران بیشتر کودکانی که تلویزیون می‌بینند در خانه تلویزیون دارند . و اینها از برنامه‌های دوکانال آنچه را دوست دارند انتخاب و نگاه می‌کنند . ولی در جنوب شهر که تعداد گیرنده کم است ، کودکان بیشتر در خانه

بستگان و همسایه‌ها برنامه‌ها را می‌بینند و در دسترس نبودن همیشگی تلویزیون سبب می‌شود که هرگاه فرصتی برای تماشا دست دهد ، بچه‌ها دیگر از پای تلویزیون تکان نخورند . از بین ۵۶ کودک در جنوب تهران سه نفرشان در خانه تلویزیون دارند که از ساعت ۶ تا آخر برنامه‌ها را تماشا می‌کنند :

« من در خانه عموم تلویزیون نگاه میکردم . اما حالا که خانمان را عوض کرده‌ایم و راهمان دور شده دیگر آنجا نمی‌روم . وقتی می‌رفتم خانه عمو به جز ما همسایه‌های دیگر هم می‌آمدند . وقتی هم که سرکار استوار یا خانه قمرخانم بود خودشان می‌رفتند و همسایه‌ها را صدا می‌کردند . »

این خانواده‌های تلویزیون‌دار وقتی که تلویزیون برنامه دارد تا آنجا که اتاق گنجایش داشته باشد همهمان می‌پذیرند .

« امسال من فقط روز مادر تلویزیون نگاه کردم . همسایه‌ها هم خودش صدایمان کرد ، ما هم رفتیم . پذیرائی هم کردند . »

این کودکان بهرادیو گوش می‌دهند و به ندرت به سینما می‌روند ، کمتر از سه یا چهار ماه يك بار . اینها گاهی بی آنکه خود متوجه باشند ، فیلمی را که با قهرمانش احساس اشتراك و تفاهم کنند دوست دارند . و گاهی بی بردن به این وجه اشتراك برایشان دردناک است .

« من از فیلم رانده شده خوشم میاد ، این دوتا را هیچکس دوست نداره و به حرفشان گوش نمیده خیلی شگفتی هستند . »

کودک دیگری می‌گفت :

« خانه قمرخانم را خیلی دوست دارم چون با همه همسایه‌هاش دعوا میکنه . »

این نکته روشن شده است که اگر برای بچه‌ها حق انتخاب برنامه قائل نشوند ، آنها کم‌کم به آنچه می‌بینند علاقمند می‌شوند .

به ما که گاهی صداقت خود را بهانه « برای پیروز شدن بر مشکلات زندگی باید چنین بود » از دست داده‌ایم . ظاهرا در يك مورد بچه‌ها پیروز شده‌اند و آن انتخاب کانال و برنامه تلویزیون است که بهطور نسبی در دست بچه‌ها و تحت قدرت آنها است .

# حمایت، چگونه و تا کجا



دیدبازدید عید فرصتی است برای اینکه آدم‌کسانی را که اشتیاقی بدیدنشان ندارد - و بهیچ دلیل هم سال تاسال بدیدنشان نمرود - بخاطر رعایت آداب و سن و حفظ شعاری ملی زیارت کند ، با آنها مای و بوسه ردوبدل کند ، چند دقیقه‌ای پای صحبتشان بنشیند و یا خوردن چای و شیرینی و آجیل تجدید عهد کند تا یکسال دیگر عطای دیدارشان را بلقایش ببیشد و در دل هم بخورد که عید دیگر ! شهرویدار فرار کند تا مجبور باجرای این کمدی تکراری و میندل سالانه نشود !

دید و بازدید عید در عین حال فرصت بسیار مفتنی است « برای سیاست بافان » و انتقادگران « حرفه‌ای » که « گوش » های شنوایی برای حرفهای تمام نشدنی خود در زمینه سیاست داخلی و خارجی پیدا میکنند و هر روز « صد منبر » برای آشنا و بیگانه میخوانند ! راستی ، شما افتخار آشنایی با این دسته از مردم را دارید ؟ نه ! به ! نصف عمرتان برفناست . اجازه بدید خدمتتان معرفی کنم : سیاست بافان و انتقاد گران حرفه‌ای کسانی هستند که عمری را بیساطل گذرانده‌اند و حالا کاری ندارند جز اینکه خبرهای روزنامه‌ها را بخوانند ، اخبار رادیو و تلویزیون را گوش کنند و بعد بنشینند و این خبرها را پیش خود تفسیر کنند و چه تفسیری ! کالی است بیکی از اینها بر بخورید و مرتکب این اشتباه بشوید که بپرسید « آقا ، در دنیا چه خبر ؟ » تا یک ساعت تمام برایتان رطب و یابسی بیافند و یا حرارت تصام استدلال کنند که مثلا اگر نوریوز اسمال هوا بارندگی شد ، دست انگلیسها توکار بود ... و اینکه امریکا در ویتنام درگیر شده یا اعراب و اسرائیل نمیتوانند باهم کنار بیایند برای اینست که انگلیسها چنین اراده کرده‌اند و خلاصه کلام هنوز هم که هنوز است دنیا روی شاخ گاو انگلیس میچرخد !

در دید و بازدید عید اسمال دیداری داشتیم با یکی از این دسته مردم ، با آقایی که در تمام عمرش یک گام مفید برای خود و دیگران برنداشته و تا بخاطر دارم او را در حال انتقاد از دولت و ملت دیده‌ام . از آن آدمهایی است که متصد صد دست‌آویزی برای عیبجویی هستند و سعی میکنند همه چیز را وارونه جلوه دهند و از هر اقدامی ، ولو مفید بحال ملت ، انتقاد کنند ... بخاطر آشنایی که با روحیه و طرز فکر ایشان دارم سعی کردم دیدارمان خیلی کوتاه باشد و فرصتی برای سخن‌پرانی بیست عالیجناب ندمم اما طرف گویا چنان لیریز از حرف و انتقاد بود که بی هیچ بهانه‌ای سرشار شد و نا دستی با او دادم و گفتم :

عید شما مبارک !  
فلسوفانه سری تکان داد و شروع به در فشانی کرد :  
- آقا چه عیدی ، چه مبارکی ! دیدید چکار کردند ؟  
یک صنعت ملی داشتیم که ناسلامتی داشت پروبایی میگرفت که انهم از دست رفت !

با حیرت پرسیدم :

- چی شده مگر ؟ صنعت ملی مارا چه آسیبی رسیده ؟  
تکاهی تحقیرآمیز بحقیر انداخت و گلت :

- مگر شما روزنامه نمخوانید ؟ مگر رادیو گوش نمیدهید ؟ چطور خبر ندارید که دولت دروازه هارا بروی اجناس خارجی باز کرده و واردات را آزاد کرده است با این ترتیب مگر صنعتی برای ما میماند ؟ همین فردا پس فرداست که کارخانه‌ها یکی یکی درهانشان را می‌بندند و کارگرهایشان بیکار میشوند !

ناگهان بیادم آمد که همین آقا ، چند سال پیش که دولت برای حمایت از صنایع داخلی ، ورود مصنوعات خارجی را محدود کرده بود ، در یک همچنین نشستی منبر رفته بود که :

- آقا ، هم‌ماش بخاطر استفاده‌های خودشان است ! خودشان سرمایه‌گذاری کرده و کارخانه راه انداخته‌اند و میخواهند مصنوعات بچل خود را بزور بمرم قالب کنند ، انهم بهر قیمتی که دلشان بخواد ، چون مردم چاره‌ای جز خرید همین مصنوعات ندارند ! اگر راست میگویند چرا نمیگذارند رقابت آزاد در بازار بوجود بیاید و مردم آنچه‌را که بهتر و ارزاتر است بخرند !

از این یادآوری خنده‌ام گرفت و آقا که از خنده بی‌مورد من خشمگین شده بود داد زد :

- بله ، می‌خندید ! شما که عرق علی ندارید ! همین بی همتی امثال شما هاست که دست‌دولتان را برای هر اقدام بی‌رویه‌ای بازگذاشته است !

تجربه برایم ثابت شده که بحث‌کردن با این «انتقاد گران حرفه‌ای » نمره‌ای جز اتلاف وقت و جنگ اعصاب بیحاصل ندارد ، بنابراین سری تکان دادم و در حالیکه بلند میشدم گفتم :

- میدانید که من سرم تو سیاست نیستم . اگر اجازه بدهید مرخص میشوم چون به صد جای دیگر هم باید سر بزنم ...

و در حالیکه آقا از اینکه « گوش » شنوایی برای سخنرانی غرای خود نیافته ناراحت و دلخور شده بود ، خدا حافظی کردم و از خانه‌اش بیرون آمدم .  
وقتی با خود تنها شدم این مساله برایم مطرح شد که آیا واقعا ، دولت باید از صنایع داخلی بهر قیمتی که شده حمایت بکند ؟ حتی اگر کارخانه های ما همتی برای بهبود وضع تولید و بالا بردن کیفیت مصنوعات خود بخرچ ندهند و با استفاده از بازار خالی - که دولت برایشان فراهم کرده - جنس بدتر را بقیمت تراتر بمرم بفروشند ؟ چرا ؟ برای اینکه جیب یکمده برتر شود و بمرم بیشتر اجحاف کنند ؟ مسلما چنین حمایتی نه تنها مفید نیست بلکه از دو جهت زیانبخش است . یکی از این جهت که تحمیلی

بیشتر بر مصرف کننده میشود و دیگر از این جهت که بخاطر نبودن رقابت ، مصنوعات داخلی روز بروز کیفیت بدتری پیدا میکنند .

صنایع داخلی ما اکنون چنان نضیی گرفته که اگر صاحبان آنها همتی بکنند براحتی میتوانند - اگر نه در بازار های بین‌المللی - لااقل در بازار داخلی با مصنوعات خارجی رقابت کند منتها شرطش اینست که صاحبان صنایع ما ان قدرت روحی وانگا به نفس را داشته باشند که محصول تولیدی کارخانه خود را باسم جنس خارجی بازار بفروستند ! چندی پیش از طرف تلویزیون بیکی از کارخانه های نساجی رفته بودیم تا رپورتاژی تهیه کنیم بقسمتی از کارخانه که رسیدیم ، مدیر کارخانه جلو مارا گرفت و گلت :

- فیلمبرداری از این قسمت ممنوع است !  
بالطبع ما هم از آن قسمت فیلمبرداری نکردیم اما چون من کنجکاو شده بودم از مدیر کارخانه خواهش کردم اجازه دهد بازدیدی از آن قسمت کارخانه بکنم وایشان موافقت کردند .

در این قسمت از کارخانه ، پارچه های پشمی بسیار لطیف و زیبا و پارچه مخملی بسیار فشنکی یافته میشد . وقتی حاشیه این پارچه هارا نگاه کردم ، دود از کلام بلند شد . میدانید چرا ؟ برای اینکه مارک خارجی بر آنها زده بودند ! مدیر کارخانه بعنوان توضیح گلت :

- ما چکار کنیم ؟ تاجر بعا سفارش میندهد که این طرح مخمل و پارچه پشمی را با مارک خارجی برایش بیافیم ! و بعد افزود :

- این پارچه ها تری بیست - سی تومن بیشتر تمام نمیشود در حالیکه آنها را در بازار بعنوان جنس خارجی تری هفتاد - هشتاد تومن بمرم میفروشند !  
آیا این صنعت را میتوان بنام صنعت ملی نامید و مورد حمایت قرار داد ؟

وقتی صاحبان صنایع ما از محصول کارخانه خود حمایتی نمیکند و حاصل دسترنج کارگر ایرانی را با مارک خارجی بازار میفروشند و بالفعل تولید خود را تحت اشعاع اجناس خارجی قرار میدهند ( چون جنس خوب را باسم جنس خارجی عرضه میکنند و جنس بدرا بنام محصول ایرانزه خواه ناخواه عدم اعتقاد و اعتماد مردم را نسبت بمصنوعات داخلی دامن میزند ) چگونه از دولت انتظار حمایت و بازاربایی میتوانند داشته باشند ؟

بعقیده من ورود اجناس خارجی بازار ما ، صاحبان صنایع مسا را هشدار میدهد و آسانسار بتلاش بیشتر در بهبود کیفیت مصنوعات خود و امیدارد واز طرف دیگر بمرم آن امکان را میدهد که در برابر بولی که میردازند جنس بهتر را انتخاب کنند . این ، هم بنفع صنایع داخلی است و هم بنفع مردم . شما چه میگویید ؟

# آقای تلویزیون؟

## يك سرگرمی و نظر خواهی



کوین مخصوص رای گیری

# خانم تلویزیون؟

دوستان ما ، تماشاگران تلویزیون و خوانندگان مجله تماشا برای انتخاب آقای و خانم تلویزیون در سال ۱۳۴۹ سخت به تلاش افتاده اند . این روز ها پاکت هایی به دست ما می رسد حاوی سه یا چهار کوین رای و اعضاء يك خانواده مانند خانواده ضیایی زاده برای گردانندگان این مسابقه می نویسند « اجازه بدهید ما بانك کوین رای دسته جمعی بدهیم، زیرا براینمان میسر نیست که هر يك مجله جداگانه ای بخریم . »

بهر حال توجه خوانندگان مجله به این مسابقه ، بیش از آنکه گردانندگان مسابقه را خوشحال کند ، مجریان ، گردانندگان و بازیگرانرا به هیجان آورده است .

در شماره گذشته چند تن از کسانی را که مردم و چهره های سرشناس مطبوعات ، سینما ، مد و آرایش به آنها رای داده بودند معرفی کردیم . از این شماره به بعد نیز هر هفته به معرفی کوتاه کسانی که رای بیشتری آورده اند می - بردازیم .

اسماعیل میر فخرایی

میر فخرایی سخت از غیر نگار ها می ترسد و می گوید :

يك دفعه خانمی با من مصاحبه كرد و من به او گفتم تلویزیون چنان گسترش یافته است که وقتی سوار تاکسی می شوم شوهر تاکسی هم در باره خوبی و بدی برنامه های تلویزیون با من صحبت می کند؛ و خانم خبرنگار نوشت که من گفتم مردم بظنری از من خوششان می آید که شوهر تاکسی هم از من پول گزابه نمی گیرند !

از آن به بعد خیلی از خبرنگار ها می ترسم .

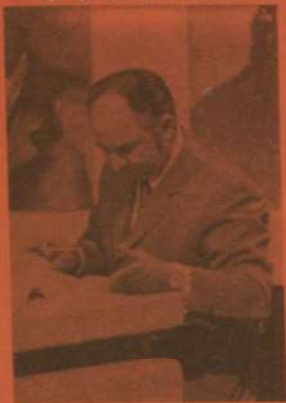
اسماعیل میر فخرایی متولد ۱۲۲۵ است و لیسانس زیست شناسی دارد. فعلا دوره سرپزشک را در تلویزیون می گذراند .

آقای تلویزیون .....

خانم تلویزیون .....

نام رای دهنده .....

نشانی و تلفن : .....



هوشنگ محمودی

محمودی بیشتر برنامه مسابقه بچهها را اجرا می کند .  
چهره اش روی صفحه تلویزیون قیافه های است پدرا نه و مهربان .  
تعریف می کنند روزی در برنامه محمودی دختری برای نواختن پیانو شرکت می کند . محمودی دختر را معرفی می کند و دختر که هم پشت پیانو می نشیند .  
محمودی هر قدر به انتظار می نشیند که پیانو زن دختر تمام شود ، نمی شود . محمودی سرانجام صیانی می شود و شروع می کند با حرکات دست و دهان به دختر اشاره کردن که دختر که دیگر دست بردارد . بی خبر از این که دوربین روی صورت او است و دارد او را نشان می دهد !



فریدون فرح انبوز

فریدون فرح انبوز متولد اسفند ماه سال ۱۳۲۵ است .  
و معمولا گویندگی برنامه های ادبی و « احساساتی » بهمه او گذاشته میشود و او هم واقعا احساسات بفرج می دهد !  
فرح انبوز از دانشگاه لیسانس بیولوژی تهران دارد .  
و بعقیده دوستانش جزو صجایب هفت گانه دنیاست چون تلویزیون هیگل همه را دوبرابر نشان می دهد ولی هیگل او را نصف !



فهر خانم ( بیرون ملکوتی )

می گویند بیرون خانم پاک باورش شده است که همان فخر خانم مجموعه تلویزیونی است . و گاهی سرکارگردان برنامه اش داد می کشد و هرچه دلت بخواهد به او می گوید بعد هم فخر می کند و می رود . و برنامه می ماند به امید خدا .  
خانم ملکوتی در کار دوبله فیلم هم دست دارد .



میر فخرایی فعلا گوینده ثابت دو برنامه دانش است و گویندگی فیلمهای مستند تلویزیون را نیز بهمه دارد .  
از خاطرات جالب دوران گویندگی اش وارد شدن گریه در استودیو است درست هنگام بخش برنامه پرواز آپولو به ماه . درست وقتی که استادان گوش نا گوش استودیو نشسته بودند و برنامه هم مستقیما بخش می شد ، همکار آقای میر فخرایی که نمی دانست قضیه را چگونه راست و ریس کند گفت :  
این گریه هم آمده است از محضر استادان استفاده کند .

# پیتربروک در تهران

« پیتربروک » کارگردان معروف تاتر و سینمای انگلیس ، ساعت ۳ بامداد روز سهشنبه هفته گذشته وارد تهران شد .

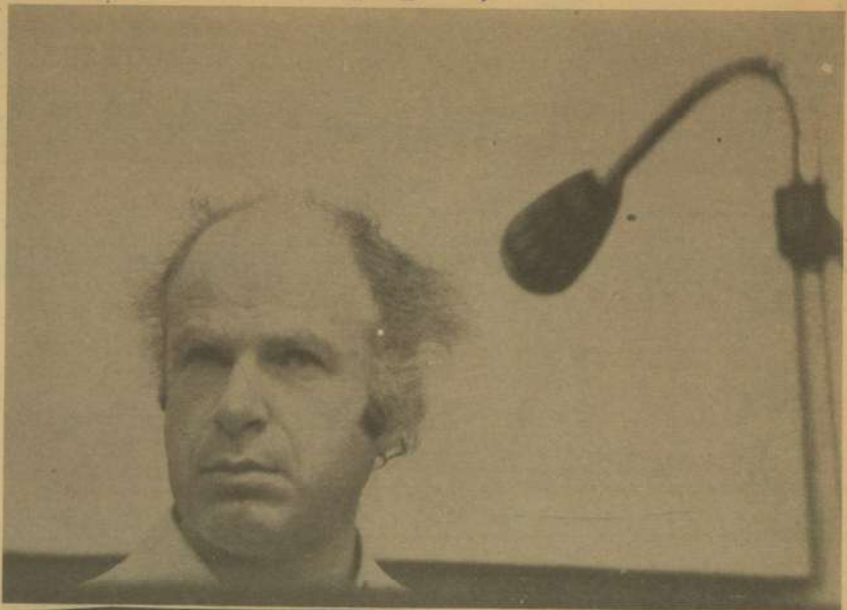
« پیتربروک » که در جشن هنر سال ۱۳۴۹ شرکت داشت ، در جشن هنر سال ۱۳۵۰ نیز فعالانه شرکت خواهد کرد .

سفر « پیتربروک » به تهران برای بررسی امکانات فعالیت تاتری در ایران و ملاقات و مذاکره با هنرپیشه های ایرانی است . او بعمت ده روز در ایران خواهد بود و در اینمدت بجنوب و شیراز سفر می کند .

« مرکز بین المللی تجربیات تاتری » در پاریس که ریاست آن را پیتربروک بعهده دارد ، فعالیت پژوهشی وسیعی در زمینه تاتر دارد و انواع مختلف تکنیک های تاتری را بدقت و با روشهای علمی تجربه میکند . « پیتربروک » تصمیم دارد گروهی از اعضای این مرکز را بمدت سه ماهه با ایران بیاورد تا با امکانات عملی موجود در ایران بهترین برداشته این گروه روی برنامه های مختلفی کار خواهد کرد و در جشن هنر اسسال نیز شرکت خواهد جست .

« پیتربروک » از میان هنرمندان ایرانی « آریسی اوآنسیان » را بعنوان کارگردان و پرویز پورحسینی را بعنوان هنرپیشه برای همکاری « با مرکز بین المللی تجربیات تاتری » انتخاب کرده است .

درباره پیتربروک ، مرکز بین المللی تجربیات تاتری و برنامه هایی که در ایران خواهند داشت بتفصیل گفتگو خواهیم کرد .



## سه کنسرت آموزشی برای جوانان

ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران در راه نزدیک کردن مردم با هنر موسیقی گام دیگری بر می دارد



فرهنگ يك ملت را ، توانایی بهره گیری مردمش از هنرها نشان می دهد . و یار شناساندن هنر به مردم يك سرزمین بی تردید پرورش هنرمندان است و این شناساندن ممکن نیست مگر از طریق آموزش های لازم .

ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران با درک این ضرورت به کوششی بی گیر برخاسته است . هفته گذشته شاهد برگزاری اولین کنسرت آموزشی این ارکستر در محل کارگاه نمایش تلویزیون ملی ایران بودیم .

هدف از برگزاری این کنسرت و کنسرت های دیگری که روزهای ۲۱ فروردین و ۸ اردیبهشت در محل همین کارگاه برگزار می شود ، ایجاد رابطه های صمیمانه تر و ادراک بهتر موسیقی است .

این اقدام در شرایط فعلی با توجه به اینکه تاکنون به موسیقی علمی توجه زیادی نشده است می تواند اقدامی بارور و مفید باشد .

از بعد از ظهور اسلام مردم ما را با موسیقی فاصله ای افتاد ، فاصله ای شاید به وسعت تصاویر در دو آینه موازی ، که فاصله بی نهایت بود و امید رسیدن ، صفر . و شاید این گناه از شعر ما بود که مثل عقاب تیز چنگ بر قامت نحیف

موسیقی بال گسترده بود ، بدانسان که موسیقی ما را یارای قد افرازی نبود .

اصولاً ایران به سرزمین شعر مشهور است تا موسیقی . چرا که تعداد موسیقی دانان ما ، شاید از انگلستان بگذشت تجاوز نکند و دلیل این عدم تجانس و هم آهنگی تا حد زیادی از مذهب سرچشمه می گیرد .

مردمان مذهبی ما موسیقی را حرام میدانستند و نوازندگان را به باد انتقاد می گرفتند و چوب و چماق تکفیر بر سرشان می کوبیدند .

بدین ترتیب بود که بین توده مردم و موسیقی واقعی بیگانگی عمیقتری به وجود آمد .

بمدهام که بر اثر نفوذ تمدن غرب ، اندکی به موسیقی توجه شد به علت ناآشنایی و دور بودن از درک صحیح موسیقی برداشت درستی از این هنر نشد .

موسیقی کلاسیک سوفا تا فرنگ تلقی می شد و حتی جماعت روشنفکر نیز در این مرداب سر دوگمی دست و پا می زد و نمیدانست چه میخواهد ، و چه باید بخواهد .

بدین سان هرروز ، نواها به انتقال هرچه بیشتر کشیده می شد و آنچه در این میان ضرورت حیاتی داشت ،

ایجاد روزه های بود برای نجات این هنر و برقرار کردن رابطه ای با شنونده و تلاشی برای شناساندن موسیقی کلاسیک به مردم . تلویزیون به این امر مهم همت گماشت و با تشکیل ارکستر مجلسی به یکی از مهم ترین وظائفش به عنوان يك وسیله ارتباط جمعی و يك عامل حمایت کننده از هنرهای گوناگون پرداخت . موسیقی کلاسیک متعلق به هیچ کشوری نیست و در عین حال متعلق به همه کشورها است میدانیم که وظیفه يك هنرمند در قبال جامعه ، ایجاد شرایط لازم برای پیشرفت هنر و تقویت قوه درک مردم از هنر است . نشستن در برج عاج وجدانی از مردم دردی را دوا نمی کند و هنرمند به ناچار باید این کوشش را داشته باشد که با برقراری نوعی ارتباط مردم و جامعه را همیای هنرش پیش براند . این وظیفه يك هنرمند است و بالطبع وظیفه يك گروه هنری به مراتب وسیعتر و عظیمتر است .

يك گروه هنری وقتی نیروی به حساب می آید که از طریق هنرش به رهبری فکری مردم بپردازد ، و این امید است که بیش از هر چیز در کلیه تلاش های ارکستر مجلسی تلویزیون ، خاصه کنسرت های آموزشی اخیر ، مد نظر بوده است .





نمایی از مرکز تلویزیون تبریز هنگام ساختمان

## نهمین مرکز تلویزیونی ایران در تبریز

برنامه های آزمایشی تلویزیون تبریز بیش از آنچه پیش بینی می شد مورد توجه تماشاگران تلویزیون در این شهر، قرار گرفته است.

تلویزیون تبریز بخاطر شوق و علاقه ای که مردم این شهر از خود نشان میدادند، فعالیت های خود را ششماه زودتر از تاریخ مقرر بشمار رساند و روز اول فروردین ۱۳۵۰ کار خود را آغاز کرد. بسیاری از کارهای ساختمانی این مرکز دوشراپی انجام گرفت که سرمایه ۲۲ درجه زیر صفر توان از انسان می ربود. اما اعتقاد بیک آرمان بزرگ و ایمان به آرزوی انسانی کاری که در حال انجام بود، کارکنان تلویزیون ملی ایران را تشویق کرد که تا بشمار رسیدن کار و کوشش خود از پای ننشینند.

سیاسی که مردم تبریز بمحض آغاز کار مرکز فرستنده شهرشان نسبت به کارکنان تلویزیون ملی ابراز داشتند، یاداش ارزنده ای برای زحمات شبانه روزی چندین ماهه اینان بود.

### تشکیلات مرکز تبریز

مرکز تلویزیون تبریز در مشرق شهر، کنار جاده تهران، بالای تپه ای مشرف به دانشگاه تبریز ساخته شده است و ۱۷۰۰ متر مربع زیر بنا دارد. این مرکز به دو استودیوی بزرگ، یک استودیوی کوچک، دو اتاق فرمان، لابراتوار، رستوران، کتابخانه و قسمتهای فنی مجهز است.

قدرت فرستنده تبریز در حال حاضر ۱۰۰ وات است و چهار کیلو وات قدرت تشعشع دارد. در آینده نزدیک قدرت این فرستنده به دو کیلو وات با قدرت تشعشع ۶ کیلو وات افزایش خواهد یافت. تا پایان تابستان امسال با نصب پنج فرستنده تقویتی برنامه های تلویزیون تبریز مراله، بناب، خوی، شاهپور، جلفا، ماکو و مرند را خواهد پوشاند، در آینده نزدیک نیز با تکمیل خطوط ماکروویو، ساکنان مناطق وسیعی از آذربایجان، از برنامه های شبکه سراسری تلویزیون ملی استفاده خواهند کرد.



دستگاه ضبط و پخش نوار مغناطیسی در استودیو تلویزیون تبریز



دینا بصیری و سعید قائم مقامی در نخستین روزهای کار تلویزیون تبریز با مردم آذربایجان صحبت کردند.



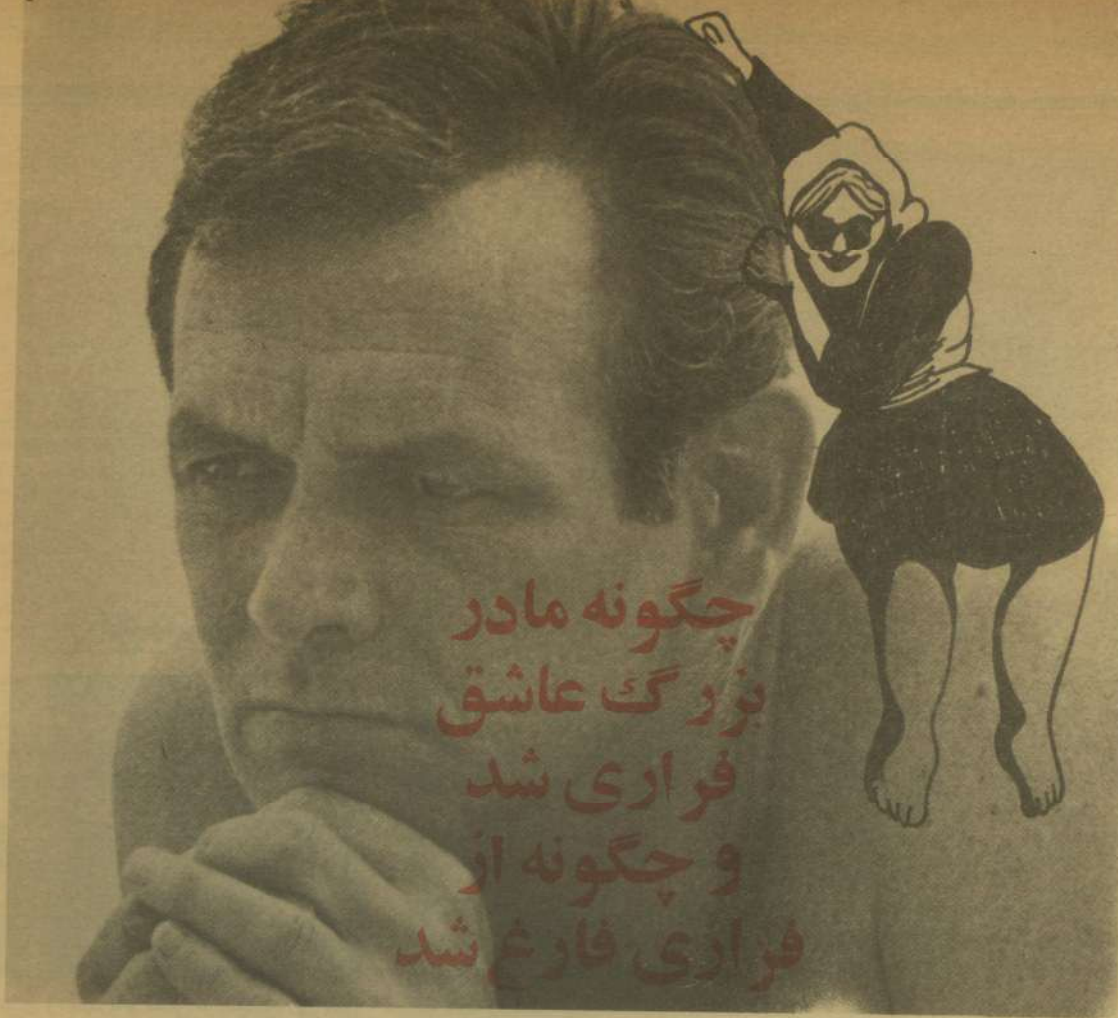
در استودیوی پخش تلویزیون تبریز



در استودیو، هنگام پخش برنامه



برنامه های آزمایشی مرکز تلویزیونی تبریز گلچینی از بهترین برنامه های تلویزیون ملی ایران است.



# چگونه مادر بزرگ عاشق فراری شد و چگونه از فراری فارغ شد

می‌شد - حتی بگفته که برای فراری گرفتاری بیش آمد ، مادر بزرگ را حمله قلبی گرفت . مادر بزرگ شب های زیادی نخوابید - بچه ها نمی‌دانستند مادر بزرگ عاشق شده - بچه ها می‌گفتند مادر بزرگ باید « کاربون » عاشق کند - همسایه های بد جنس - مجله ها را بعد از بزرگ نشان می دادند و می‌گفتند « فراری » زن دارد - مادر بزرگ که از « خود » بدش می‌آمد تمام هفته تریه می‌کرد - مادر بزرگ کنار عکس فراری که توی یک قاب قلم کاری لب بخاری بود می‌انست و درددل می‌کرد ، سفره نذر می‌کرد که فراری زنت را طلاق بدهد .

یک شب در صندوقخانه شواری مهمی تشکیل شد - اعضای شورا ، - که محض حیوانات گمیاب رو به افراس بودند ، قصد برپا کردن کودتایی داشتند - کودتا بر علیه « تلوزیون » بود - به همه‌ی شاهزاده ها ، شاهزاده خانم ها ، جادوگر ها ، دیو ها و پری ها آماده باش داده شد - در بورش شبانه « تلوزیون » مادر بزرگ ملامت شد و سحرگانهان بر ویژه حالی آهتین ، شاهزاده ها ، شاهزاده خانم ها ، جادوگر ها ، دیو ها و پری ها به باکتوسی برداختند .

دیگر نه‌ای از « فراری » قصه‌دار و مهربان و قوی ( و نه شهادت شاهزاده خانم ها خوشگل ) بود و نه از سنوان « جرالده » امرد نکست .

صبح حال مادر بزرگ جا آمد - شاهزاده ها ، شاهزاده خانم ها ، جادوگر ها ، دیو ها و پری ها بعضه هانگشتند - بچه ها شب دور مادر بزرگ جمع شدند تا بنضه های روزگاری اندر کوس می‌دهند - شاهزاده ها باز عاشق شاهزاده خانم ها شدند ، جادوگر ها ، جادوگر شدند - دیو ها به آسمان نلوره کشیدند و پری ها به‌کمک شاهزاده ها رفتند .

بعجز مادر بزرگ که خاص بیاد « فراری » آما را نگاه می‌کرد ، دو بیسی میخواند ، تا نه آواز مست عاشق سرگردان کوس می‌داد ، همگی تلوزیون را از یاد برده بودند .

چهره شان تیره شده بود ) . جادوگر ها و دیو ها و پری ها وقتی تلوزیون را دیدند ، جالی برای خود بیندند - تلوزیون زیبایی و سحر پری ها ، جادوی جادوگر ها و اخلاق دیو ها را با هم داشت .

تا « فراری » تمام شد ، مادر بزرگ عاشق شد - مادر بزرگ برای « فراری » قصه‌دار شد ، مادر بزرگ دلش خواست که با « فراری » فرار کند ( مادر بزرگ نادش رفته بود که رمانسب دارد ) - مادر بزرگ از دشمن فراری بدش آمد - مادر بزرگ سنوان « جرالده » را تفرین کرد .

مادر بزرگ نهانی چند تا دویسی خواند - مادر بزرگ بعد از سال های سال رفت بوی حیاط و ماه را نگاه کرد - گل های محمدی را بو کرد - به‌آواز مست عاشق سرگردان گوش داد .

مادر بزرگ باک شاهزاده ها ، شاهزاده خانم ها ، جادوگر ها و دیو ها و پری ها را از یاد برد .

بچه ها و مادر بزرگ باز به هم رسیدند - بچه‌ها دوباره مادر بزرگ را دوست داشتند - مادر بزرگ فسه‌های « فراری » را می‌گفت - مادر بزرگ سنوان « جرالده » را غر شب دچار دردسر می‌کرد - مرد نکست را جلوی درنده ها می‌انداختند .

فراری در فسه های مادر بزرگ عاشق شاهزاده خانم نامس « مادر بزرگ » می‌شد . فراری طلسم ها و شیشه عمر سنوان « جرالده » و مرد نکست را می‌شکست - بخواستگاری شاهزاده خانم « مادر بزرگ » می‌آمد و باهم روز و روزگار خوشی را می‌گذرانند .

مادر بزرگ و بچه ها هفته ها تا « فراری » و « تلوزیون » بودند - دیگر در هیچ فسه‌ای حرفی از شاهزاده ها شاهزاده خانم ها ، جادوگر ها ، دیو ها و پری ها نمی‌آمد .

شاهزاده خانم ، شاهزاده خانم ها ، جادوگر ها ، دیو ها و پری ها محض حیوانات گمیابی شده بودند که نسلشان در حال افراس است .

مادر بزرگ هر چند بیشتر گرفتار گشت عشق « فراری »

مادر بزرگ اول عاشق نبود - مادر بزرگ فسه ها می‌دانست از شاهزاده ها ، شاهزاده خانم ها ، جادوگر ها ، و پری ها - هر وقت مادر بزرگ اراده می‌کرد شاهزاده ها عاشق شاهزاده خانم ها می‌شدند ، دیو ها به آسمان نلوره می‌کشیدند و جادوگرها جادو می‌کردند - من حتم داشتم شاهزاده ها ، شاهزاده خانم ها ، جادوگرها ، دیو ها و پری ها ، مادر بزرگ را خیلی دوست دارند . خیلی وقت می‌شد که مادر بزرگ نکستان داشته بود - مادر بزرگ انقدر مهربان بود که هیچ وقت شیشه عمر دیو ها را نمی‌شکست ، جادوگرها را از جادو های که خطر باز نمی‌داشت . اما مادر بزرگ که این همه شاهزاده ها را عاشق شاهزاده خانم ها کرده بود هیچوقت عاشق نشده بود - شاهزاده ها خیلی کار هسانی شجاعانه کرده بودند ، ولی مادر بزرگ دلش را به آنها سپرده بود .

یک شب تلوزیون به خانه آمد - بچه ها مادر بزرگ را از یاد بردند - مادر بزرگ تنها ماند - شمشیر شاهزاده ها رنگ زد ، شاهزاده خانم ها بیو شدند ، جادوگر های جنسی شدند و فرق دیو ها و پری ها معلوم نبود - مادر بزرگ قویکین بود ، مادر بزرگ نمی‌دانست تلوزیون چیست - مادر بزرگ دلش نمی‌خواست تلوزیون را ببیند ، مادر بزرگ شب ها که کسی چشمایش را نمی‌دید با شاهزاده خانم ها تریه می‌کرد - یک شب وقتی بچه ها به خواب رفتند ، مادر بزرگ ، شاهزاده ها ، شاهزاده خانم ها ، جادوگر ها و دیو ها و پری ها به نمایش تلوزیون رفتند - مادر بزرگ از تلوزیون ترسید ، شاهزاده خانم ها جیب های ملیح کویابی کشیدند ، شاهزاده هادسته فسه شمشیرهای رنگ زده‌شان بردند - جادوگر ها و دیو ها و پری ها آورداری خواندند .

مادر بزرگ ، « فراری » را دید - « فراری » فرار می‌کرد - « فراری » قصه‌دار بود - « فراری » مهربان و قوی بود - شاهزاده خانم ها در کوس هم به نجوا شهادت دادند که « فراری » خوشگل بود ، شاهزاده ها از حسادت رنگ

درحالی که همچنان در آستانه مطالعه جامعه شناسی رادیو و تلویزیون قرار داریم پس از بررسی مسایل تحقیق، مختصراً می‌پردازیم به عملی که دستگاه های بخش صوت و تصویر روی فرد انجام می‌دهند.

## ۱ - خصایص ویژه

رادیو و تلویزیون، مجموعه‌ای از وسایل دیگر ارتباطی مشخص و ممتازند. قبل از همه و مهمتر از همه، آن که رادیو و تلویزیون معمولاً در خانه و خانواده مردم مورد استفاده عامه قرار می‌گیرد. به طور استثنائی و موقتی‌گاه تلویزیون در کافه‌ها یا در باشگاه‌های تلویزیونی در معرض استفاده قرار می‌گیرد. معمولاً تماشاگران آرزو دارند که تلویزیون را در مجامع عمومی نگاه نکنند و در خانه خود یک دستگاه گیرنده داشته باشند. به‌عکس، در مورد سینما یا تئاتر یا جلسه سخنرانی قاعده عمومی بر اجتماع عامه در داخل یک سالن فراردارد از سوی دیگر، هنر پیشه، خواننده یا سخنرانی که به وسیله امواج بیان مطلب می‌کند نمی‌تواند عکس العمل های مخاطبان خود را ببیند و آن را تعقیب کند و از فضاوت و ارزیابی آنها جز از طریق غیرمستقیم آگاه نمی‌شود. به این علت اساسی است که رادیو و تلویزیون را دو وسیله ارتباطی یک‌جانبه می‌نامیم. اندک تعمقی بلافاصله نشان می‌دهد که وسیله دیگر هم هست که در این خصوصیت یک طرفی بودن یا رادیو و تلویزیون شریک است، این وسیله سوم سینماست اما اختلافی اساسی بین سینما از یک طرف و رادیو و تلویزیون از طرف دیگر وجود دارد. فیلم طیرم خصوصیت یک‌جانبه بودن خود، ممکن است روزها، هفته‌ها، ماه‌ها و گاه سالها بر یک پرده قرار داشته باشد و تکرار شود در حالی که برنامه رادیویی یا تلویزیونی، موقتی هستند و عادتاً بیش از یک بار بخش نمی‌شوند.

پس رادیو - تلویزیون خصیلت‌محیل کننده دارد. شونده و بیننده را امکان ظاهر عکس العمل نسبت به آن وجود ندارد. و خود تلویزیون و رادیو هم از نظر و فضاوت عامه ناآگاه می‌ماند. یکنسوی این رابطه تا متعادل سازمانی بزرگ و متشکل قرار دارد و سوی دیگرش افراد پراکنده‌ای که به دستگاهی گوش می‌دهند یا آن را تماشا می‌کنند.

نسبت به کتاب و مطبوعات، رادیو و تلویزیون، به انضمام سینما، از خصوصیت قبول‌اندن شیوه های سخن و بصری برخوردارند. وسایل ارتباطی مکتوب (کتاب و مطبوعات) مدتهای دراز، یکمک حیثیت قدمی خوش این خصوصیت رادیو و تلویزیون را در محاق نگهداشته بودند.

ببینیم ها به شدت بیم دارند که میداد تاثیر غول آسای این وسایل جدید ارتباط جمعی، تمدن کتاب را که از دوران باستان چهار چوب بزرگترین پیشرفتهای فرهنگی بوده است، از بین ببرد.

بالاخره، رادیو و تلویزیون به عنوان وسیله اطلاعاتی و خبری، در قبلی با روزنامه ها و فیلم های مستند و خبری، امتیاز بزرگی دارند زیرا زمان و فضا را تسخیر کرده‌اند و می‌توانند با شعاع عملی بسیار وسیع، و آنا به بخش واقفیات بپردازند.

دستگاه گیرنده، وسیله‌ای است تحت اختیار که می‌توان آن را به دلخواه به کار انداخت، خاموش کرد، و وسیله‌ای است که می‌آموزد، خبر می‌دهد یا سرگرم می‌کند بی آنکه لزوماً باعث زحمت شود.

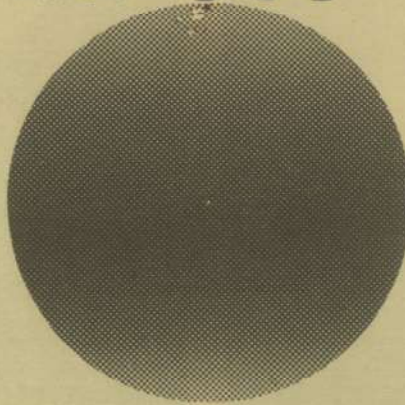
با آن‌که دو وسیله بخش موج، رادیو و تلویزیون، به شکلی یک پارچه و همبسته، طبقه جداگانه‌ای را در مجموعه وسایل ارتباط جمعی تشکیل می‌دهند، نباید از اختلاف بین آنها به‌متوان موضوع یک تحقیق جامعه شناسی غافل شد.

البته پیشرفتهای فنی پاداری از این اختلافات را از بین خواهند برد. فی‌المثل در حال حاضر گروه شونده رادیو فرونی آشکاری بر عامه تلویزیون دارد اما با توجه به توسعه روز افزون شبکه های تلویزیونی و افزایش قدرتهای خرید مردم، به زودی عامه تلویزیون به کثرت گروه رادیو خواهد رسید. این امر هم اکنون تقریباً در ایالات متحده آمریکا عملی شده است.

روزی خواهد آمد که تماشاگر تلویزیون همچون شونده

# جامعه‌شناسی رادیو و تلویزیون

جمشید ارجمند



رادیو امکان انتخاب بین تعداد زیادی فرستنده تلویزیونی خواهد داشت. حتی خواهد توانست از فرستنده های خارجی هم استفاده کند.

اما اختلافات دیگری بی‌وسه برقرار خواهند ماند که اساسی ترینشان وجود تصویر در تلویزیون و فقدان آن در رادیو است. همین واقعیت کافی است که نوع عملی که تلویزیون روی فرد انجام می‌دهد با نوع عمل رادیو تفاوت داشته باشد. با آن که ممکن است گاهی جوی تلویزیون بی توجه و بیچ این باهمی، اما این وسیله، طبق یک‌فاده کلی، حواس بیننده را خیلی بیشتر از رادیو به خودمتمرکز می‌کند رادیو اکثراً فقط به عنوان یک وسیله صوتی در مواقعی که شونده به کار دیگری مشغول است مورد استفاده قرار می‌گیرد. همچنین حافظه انسان از تصویر، تاثیر خیلی بیشتری می‌گیرد تا از صدا. تجربه‌های علمی ثابت کرده‌است که آنچه

روی پرده دیده می‌شود بهتر گرفته می‌شود و بیشتر در مغز می‌ماند تا آنچه از رادیو شنیده می‌شود. در مقابل، مغز در برابر تلویزیون فعالیت زیادی ندارد، زیرا تصویر مجالی به جولان تغیل نمی‌دهد. به این علت، و این دو وسیله ارتباطی، رادیو و تلویزیون حالات روحی مختلفی ایجاد می‌کنند.

رادیو به درون و عمق فرد نفوذ می‌کند. حیثه کلمات و سخن ها با محیط وسیع موزیکی رادیو که شونده را در خود غرق می‌کند، به قول «جیلارد» فیلسوف، تا ناخودآگاه او نفوذ و عمل می‌کند تا او را به آرامشی مطلق یا تغیلی آزاد سوق دهد. در حالی که تلویزیون ما را از خودمان جدا می‌کند، قدرت بیشتری از رادیو دارد و خود را بر شخصیت ما تحمیل می‌کند از نقطه نظر فکری که رادیو نزدیک تر به کتاب است، این وسیله در حال انتزاعی تری از تلویزیون باقی می‌ماند و پیام خود را به توسط ادراک آدمی منتقل می‌کند در حالی که از همین نظر، تلویزیون جنبه شخصی و حیثی تری دارد.

در نزد گروهی که در دین حال هر دو نوع وسیله گیرنده را در اختیار دارند عادات مخصوص به وجود می‌آید که چهار چوب جامعه شناسی مختلفی را به هر یک از آنها می‌دهد: تلویزیون معمولاً دسته جمعی و خانوادگی دیده می‌شود، اما استماع رادیو جنبه فردی دارد به خصوص با وجود رادیو های ترانزیستوری که قابل حمل از یک اتاق به اتاق دیگر است.

هم‌اکنون این فاعده در کشور های بزرگ جریان دارد و با توسعه تلویزیون جریان بیشتری پیدا می‌کند. مثلاً در ۱۹۵۵ استماع رادیو در فرانسه جنبه خانوادگی داشت در همان زمان در کشور های انگلوساکسون، به‌طور انفرادی صورت می‌گرفت زیرا تلویزیون اشاعه بیشتری از فرانسه داشت.

## ۲ - عمل روی فاعل و مفعول

۱ - اختلاط تاثیر - بخش يك پیام برای عامه وقتی که بخواهیم همه نتایج را ارزیابی کنیم مسایل مشکلی را مطرح می‌کند. از يك سو این پیام حاوی نتیجه قصد و غرض اصلی تهیه کنندگان یا گردانندگان آن است، و از سوی دیگر فقط جزئی از تاثیر و نتیجه را معلوم میکند. باید درعین حال محتوای ظاهر برنامه را در نظر گرفت و از طرف دیگر شرایط جامعه شناسی و روانشناسی طرف مقابل یعنی دریافت کننده پیام برنامه را نیز مورد توجه قرار داد. تجربه های زیادی اختلاف و تنوع روابط بین بخش و دریافت يك مجموعه واحد صوتی یا تصویری را نشان داده است.

در همین زمینه، «دالاس اسمایت» نشان داده است که بخش يك مسابقه کشتی کج از تلویزیون ممکن است هم به‌متوان يك صحنه ورزشی دریافت شود و هم به عنوان يك نوع نمایش: گروهی در آن یک‌هفده اخلاقی یا ضد اخلاقی می‌بینند و دیگران نقطه نظری بیرحمانه یا ترحم آمیز به آن دارند. کسانی هم هستند که می‌دانند در این نوع مسابقات، همه چیز از قبل ترتیب داده شده است و به این علت احساس نفوقی نسبت به افراد ساده لوح می‌کنند. لازار سفلد مورد يك برنامه بچه‌داری را بیان می‌کند که طیرم انتقال، نوجه گروه بزرگی از زنان بی بچه را به خود جلب کرد و در آنان رضایت فوق‌العاده‌ای ایجاد کرد.

تکنه جالب تاثیرات «بومرنگی» است (بومرنگ سلاح بومی استرالیایی است، وسیله ایست که پس از پرتاب به هدف، دوباره به سوی پرتاب کننده بازمی‌گردد - مترجم) یعنی نتایجی طیرم هدف و نیت تهیه کننده که به‌سوی خود او برمی‌گردد. مثلاً برنامه ای که به منظور اهشای اعمال خلاف گروهی شارلاتان در استفاده از اشمه ایکس بخش شد باعث آن نشد که شونده‌گان به پزشکان رادیولوگ اعتماد پیدا کنند بلکه موجب اصراف کلی آنان را از این طریق معالجه که ظاهراً خطرناک به‌نظر می‌رسد فراهم آورد. بلسون مورد يك برنامه تلویزیونی را ذکر می‌کند که هدفش این بود که نشان دهد مسافرت جهانگردان انگلیسی به کشور فرانسه از نظر نماندن زبان اشکالی تولید نمی‌کند و با تعداد محدودی لغت می‌توان در این کشور رفع احتیاج کرد. این برنامه تاثیر معکوس ایجاد کرد. یعنی جهانگردان را متوجه مساله تازه‌ای به نام مشکل تهییم و تفاهم ساخت که قبلاً به آن نیندیشیده بودند. برنامه هایی که مصروف شناسانند هنر های ناشناسی یا نوده مردم شده بود. مثل بعضی از انواع باقه، مختصر حیثیت این هنر ها را هم در نزد آن توده از بین برد.

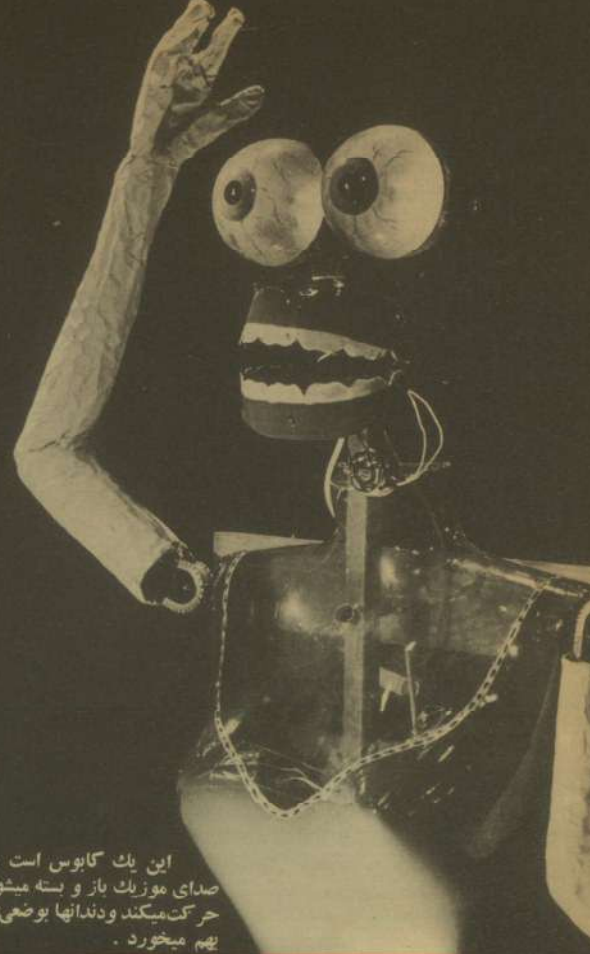
از نقطه نظر جامعه شناسی باید به خصوص اهمیت بسیاری برای آنچه به تعادل قبلی مردم معروف است قایل شد. این تعابلات را می‌توان بر حسب میزبه های مختلفی که در يك جامعه شناسی عمقی وجود دارد طبقه بندی کرد. ابتدا باید واحد های ارجاسی متفوق را مورد نظر قرار داد. مثلاً اثر این واحد يك «فرد» است. مساله، نظم روانشناسی خواهد بود. چهار چوب های ارجاسی دیگری هم وجود دارد که اختلافاتی با یکدیگر دارند سلول خانوادگی غالباً نقش مهمی از هدایت تعابلات قبلی نسبت به پیام های بخش شده به وسیله امواج دارد. جان و ماتیلد رابلی نشان داده‌اند که تاثیرات ایجاد شده به وسیله بخش تلویزیونی، بر حسب آنکه کودکان تماشاگر شدیدا به گروه‌های خانوادگی بستگی داشته باشند یا تحت نفوذ دوستانشان باشند بسیار متفاوت است. در مورد افراد بالغ، عکس العمل تماشاگران در برابر يك برنامه فنی بسته به تعلق آنها به يك محیط حرفه‌ای مخصوص یا يك جامعه فرهنگی، مذهبی، سیاسی، ورزشی و غیر آن فرق می‌کند. این تعابلات و استعداد های قبلی همچنین ممکن است از يك گروه بنیادی یا طبقه اجتماعی، يك جامعه کلی برخیزد. زیرا خصوصیت های مردم شناسی یا ملی وجود دارد که تلقی شونده‌گان و بینندگان را به‌وضوح تعیین می‌کند.

(تألم)

و اینهم کفش‌های یکی از اعضای گروه، که ظاهراً «بدن نما» است اما در واقع روی آنها را ماهرانه نقاشی کرده‌اند.



این یک کابوس است: چشمها با صدای موزیک باز و بسته میشود، بازوها حرکت میکنند و دندانها بوضعی وحشت آور بهم میخورد.



اعضای ارکستر وحشت از چپ بر است: نیل اینز، دنیس کوان، پشت سر آنها، جازیت لری سمیت، راجر راسکین سبیر، ویونان سنشال و رادنی سلتز: اعضای گروه «بوتزوداگ».

این گروه با صداهایی که از سازهایشان درمیآوردند و با شکل و قیافه‌هایی که بخود میگیرند تماشاگران را تا حد مرگ دچار وحشت و هراس میکنند.



## ارکستر وحشت!

گروهی که هنر خود را به خدمت ترس و وحشت گمارده‌است!

در دنیای امروز، همه چیز رنگ و بوی طبیعی خود را از دست داده و به اقتضای زمان شکل و ماهیتی کاملاً متفاوت بخود گرفته است، از این جمله است موسیقی... که روزگاری وسیله‌ای برای آرامش روح و لذت و خوشی محسوب میشد در حالیکه امروزه، آنچه نسل جوان از موسیقی میخواهد شور و هیجان و حرکت است و آنچه در قالب آن ارائه میدهد نیز همین... و چون کم‌کم از این نیز، مثل همه چیز دیگر، زود خسته‌شده، راهی نو میجوید: ایجاد وحشت و هراس بکمیت موسیقی، چه از طریق آهنگها و چه از راه لباس و گریم نوآرندگان و دکور صحنه... و این عکس‌ها نشانه‌ایست از نوجوانی گروهی از جوانان که ارکستر وحشت را بوجود



بوژوداک ، صورتش را با رنگ  
روغنی سیاه کرده و یک حلقه لاستیکی  
سفید را بصورت لبهای سیاهپوستان جلوه  
دهانش گرفته است . گویا منظور طنزی  
است از اجراهای سیاهپوستان .



مردی در حال انفجار ! بدن این  
شخص را با پوشش عجیب و غریبش  
بدقت سیم کشی کرده اند . این پوشش  
در لحظه حساسی از اجرای موسیقی  
منفجر میشود .



## گراهام گرین

ترجمه: منوچهر مججوی

که بیمار هیچوقت درون آرا ندیده بود، مربوط می کرد کتابخانه تیره رنگی کنار دیوار قرار داشت که پراز کتابهای قطور بود. کتابهایی که از ظاهرشان معلوم بود همه پزشکی است (کسی هرگز ندیده بود که هررفسور يك اثر ادبی سبک بخواند و نمشنیده بود که حتی دریاره یکی از آثار معتبر کلاسیک اظهار عقیده کند. یکبار که سوالي درباره مسوم شدن ماهام بوواری می کرد. اعتراف داشت که از آن کتاب کاملاً بی اطلاع است و يك بار دیگر به سرحاح نشان داده بود که از طرز معامله سفیلی در کتاب «ارواح» هیچ اطلاعی ندارد. - میز کارش از نظر تیرگی و سنگینی دست کمی از کتابخانه اش نداشت، میزی آقدر سنگین و پر استقامت که جبه عظیم مجسمه برتری پرومته را که به صخره اش زنجیر شده بود و عقابی بال و پر زبان منقارش را در جگر او فرو می برد تحمل می کرد و ترک بر نمی داشت (گاهی که هررفسور میخواست به مریضی که جگرش را الکل ازهم پاشیده بود این خبر تلخ را بدهد، با خنده خشکی به این مجسمه اشاره می کرد.) بیمار لباسی تیره رنگ و فقیرانه اما آبرومند به تن داشت سر آستین هایش رفته

شروع شود. حالا نتیجه آزمایش نشان میدهد که... سولی «هررفسور» شما تمام این چند ماه مرا معامله می کردید. هیچکس چیزی در این باره نمی داند. می توانم کارم را در بانک ادامه بدهم نمی توانید چند وقت دیگر هم به معامله من ادامه دهید؟

«هررفسور» ضمن اینکه انگشتهای شستوسبابه اش را طوری گرفته بود که انگار يك قطعه کج را محکم گرفته توضیح داد:

- آنوقت باید قانون را بشکنم. امراض سرری همیشه باید در بیمارستان معامله شود.

- ولی هررفسور شما خودتان گفتید این از امراضی است که سرایش خیلی پیچیده است.

- با این وجود به شما سرایت کرد.

بیمار با بیزارى به بطور ناخودآگاه از خود پرسید:

- چطور؟ چطور؟

- شاید مربوط به موقتی است که در ساحل کار می کردی. در بندر تماس ها زیاد است.

- تماس ها؟

- فکر می کنم تو هم مردی هستی مثل بقیه مردها.

- ولی آن مربوط به هفت سال پیش بود.

- بیماریهایی دیده شده که ده سال می گذرد تا رشد کنند.

- هررفسور، اگر اینطور باشد کار من تمام است. بانک دیگر مرا بر نمی گرداند. حقوق بازنشستگی من خیلی کم می شود.

- تو خیلی آغراق می کنی. بعد از مدت معینی... بیماریهای برص کاملاً علاج پذیر است.

- چرا اسم اسبابش را نمی گوئی؟

- پنج سال پیش کنگره بین المللی تصمیم گرفت اسمش را عوض کند.

- ولی «هررفسور» دنیا اسمش را عوض نکرده است. اگر مرا به بیمارستان بفرستید همه می فهمند که من جذامی هستم.

- من چاره ای ندارم. ولی بتو اطمینان می دهم که برایت خیلی راحت باشد. مطمئنم که آنجا در هر اطاق يك تلویزیون هست زمین گلف هم دارند.

«هررفسور» نشان می داد که هیچ جمله ای ندارد. این واقیعت که از بیمارش نخواست بود بنشیند و خودش هم خشک و شق و رق پشت مجسمه پرومته و عقاب ایستاده بود. نشانه این امر بود.

«هررفسور» استدعا می کند، يك کلمه به کسی نمی گویم. شما می توانید به خوبی بیمارستان معامله ام کنید.

خودتان هم گفته اید که احتمال سرایت بسیار ضعیف است. «هررفسور» من مقداری پس انداز دارم خیلی زیاد نیست ولی همه اش را میدهم.

آقای عزیز. کوشش نکنید که بسن رشوه بدهید. این کار نه فقط بی احترامی است بلکه خطای عظیمی است متاسفم تشریفتان را ببرید. وقت من خیلی گرفته است.

«هررفسور» شما نمیدانید مفهوم این کار برای من چیست من زندگی بسیار ساده ای دارم ولی وقتی مردی تنها باشد با عشق بسر گرمهایش زنده است. من هر روز ساعت ۷ به قهوه خانه کنار دریاچه میروم و تا ساعت ۸ آنجا میمانم. در آن قهوه خانه هم مرا می شناسند. گاهی هم يك دست چکرز بازی می کنم بکتابها هم سوار کشتی بخاری دریاچه می شوم و به...

«هررفسور» با خشونت حرفش را برد:

- سرگرمیهایت یکی دو سال باید قطع شود.

- قطع شود؟ فرمودید قطع شود؟ ولی من هیچوقت نتوانم دوباره شروع کنم. هیچوقت. جناب کلمه است. بیماری نیست. آنها هیچوقت باور نمی کنند که جناب درمان پذیرید باشد. شما هم نمی توانید کلمه را درمان کنید.

«هررفسور» گفت:

می توانی يك گواهی از مسئولان بیمارستان بگیری.

- گواهی! آنوقت می شوم گاو پیشانی سفید. بظرف در، راهرو، چترش و گالشن هایش حرکت کرد. هررفسور، نفس راحتی کشید بروی سندلیش نشست اما بیمار دوباره برگشته بود.

«هررفسور» نگذشت شما باور نمی کنید که من می توانم ساکت بمانم؟

- من هر چیزی را باور می کنم به تو هم اطمینان دارم که بخاطر خودت ساکت می مانی ولی تو نمی توانی از دکتر می بخواهی من بفرواش قانون شکنی کند. آنها قانونی معقول و واجب.

اگر این قانون را کسی در جایی می شکست امروز تو اینجا ایستاده بودی خدا حافظ آقای... اما بیمار در خروسی را بسته بود و از میان



# روئیای سرزمین غریب

۱۹۵۴

بود و روف شده بود. چکمه های ضخیمی پوشیده بود که گهنگی آنها نشان دهنده سالها خدمت بود و پشت سرش در کنار دری که به راهرو باز شده بود يك پالتو و يك چتر آویزان بود و در میان درگاهی يك جفت گالشن قرار داشت که هنوز برقهای روی آنها آب نشده بود. مردی بود با سنی از پنجاه گذشته که تمام سالهای جوانی اش را در پشت باجه بانک به معدر داده بود و به کمک کوشش و تواضع سمیمه اش به درجه سندوقدار درجه دوم ارتقاء یافته بود، هیچ وقت نمی توانست سندوقدار درجه يك باشد چون سندوقدار درجه يك می بایستی دست کم پنج سال جوانتر می بود.

«هررفسور» ریش خاکستری کوتاهی داشت و به علت ضعف چشم، عینکی قدیمی و دور قشیری به چشم زده بود. دستهای تقریباً پشم آلودی داشت. وقتی به ندرت می خندید آند شانس کمی برای دیدن دندانهای قوی و سالمش داشت. ضمن اینکه مجسمه پرومته را نوازش می کرد یا متانت گمت:

- دهنه اولی که آمدی گفتم که ممکن است ممالجات من برای جلوگیری از بیماری دید

خانه «هررفسور» را از هر طرف کاجستان که در میان صخره های عظیم خاکستری قرار داشت تصویر میکرد. هر چند که فاصله اش با اتومبیل تا پایتخت بیست دقیقه و از جاده اصلی چند دقیقه ای بیشتر نبود. پایین وجود برای مراجع چنان تصویری ایجاد می کرد که گویی در اعصاب کشور است، حس می کرد که سدها کیلومتر از کافه ها، کیوسک ها، و ایرها فاصله دارد.

«هررفسور» در حقیقت دو سال پیش هنگامی که به شصت و پنج سالگی رسید بازنشته شده بود. پستش در بیمارستان اشغال شده بود و مطبش را در پایتخت بسته بود و اگر به کار ادامه می داد صرفاً خاطر تعداد قلیلی از بیماران مورد توجهش بود که ناچار بودند با اتومبیل به ملاقاتش بیایند، و اگر فقیر بودند (چون فقط به ممدودی بیمار ثروتمند نصیبند بود) با اتومبیلی که به فاصله ده دقیقه پیاده روی درجه فاصل کاجستان و صخره ها بیامدشان می کرد. این هم یکی از همین بیماران فقیر بود که در اطاق کنار او ایستاده بود و به سرنوشت رقت بار خود گوش می داد. اطاق کار را دردی از چوب کاج به اطاق نشین

سخرها و کاجها قدم‌زبان بطرف جاده ، ایستگاه اتوبوس و پایتخت راه افشاده بود . هر فرسود پهن‌ت پنجره رفت تا مطمئن شود که او واقعا رفته است و دید که از میان دانه‌های پرف که به آرامی از میان کاجها بر زمین می‌نفت در حال عبور است . لحتظای ایستاد و دستهایش را طوری حرکت داد که کوشی بخت تازماری را آغاز کرده است . آنوقت از یکی از سخرها گذشت و از نظر ناپدید شد .

هر فرسود در کنوی اطاق نهارخوری را یاز کرد و راه هیشتکی‌اش را بطرف میز کنار دیوار در پیش گرفت ، این میز هم از نظر سنگینی دست کمی از میز تحریرش نداشت . فقط بجای جسمه پرومته یک کاب قترای که نام هر فرسود در تاریخ حسودت چهل سال پیش بر آن حک شده بود بر روی این میز قرار داشت . این کاب جایزهای بود که در مشیربازی به او داده بودند . از کنار کاب یک گل‌دندان قرمائی ، که آن نیز جایزهای بود که کنارکنان بیمارستان بمناسبت بازگشتش او تقدیمش کرده بودند چشم میخورد . هر فرسود یک سیب سبز سفید برداشت و به‌اطاق کارش بر گشت .

پشته میز تحریرش تنست و از تماس دندانهایش با سیب صدای فرج فرج بلند شد . آرزوی صبح کنی بعد ملاقات دیگری برای هر فرسود آمد ، ولی این یکی با مریدس نیز آمده بود و هر فرسود تا دم در برای راهنمایی‌ها و باستیانش رفت .

راحت‌ترین میل اطاق کارش را به‌او تعارف کرد و گفت :

هر کلل امینوارم این یک ملاقات دوستانه باشد ، نه ملاقات پیمان و دگر . کلل با شوخ‌طبعی جواب داد من هرگز نمی‌نمیشم ، فشار خونم عادیست ، وزنم بقاعده است ، قلبم هم میزند .

مثل ماشین کار می‌کند . واقعا برایم سخت است که باور کنم این ماشین روزی فرسوده می‌شود . هیچ نوع ناراحتی ندارم ، سلسله اعصابم هم کاملا میزبان میزبان است ...

هر کلل ، خیالام را راحت کردی معلوم شد یک دیدار عادیست . کلل ، در حالی که اهالی دراز و باریکتر را که با یک شلوار پشمی انگلیسی پوشانده بود روی هم می‌انداخت ادامه داد :

ارتش سالمترین تخصص ممکن است ، البته منظوم بر کنکور بیطرفی مثل کنکور مانت . مانسور سالیانه هزارها نفع دارد که از آن جمله است تقویت اعصاب ، تمهیه خون ...

با کاش می‌توانستم اینرا به‌بیمارانم توصیه کنم . کلل با خنده خشکی اضافه کرد : ما در ارتش نمی‌توانیم آدم مریض داشته باشیم ، اینها را گذاشته‌ایم برای ملتهائی که در جنگ هستند .

آنها هیچوقت کار نمی‌مانند ما را ندارند . هر فرسود به هر کلل یک سیگار برگ تعارف کرد ، کلل یک جاقو از میان یک جلد چرمی کوچک در آورد و ته سیگار را برید .

برسید : - تا بجا بل هر ژنرال ملاقات داشته‌ای ؟ - یکی دو بار بطور تصادفی .

- ایشان امشب می‌خواهند هفتادمین سال تولدشان را جشن بگیرند . - راستی ؟ خیلی خوب خوششان را نگه داشته‌اند .

- درست است . حالا دوستانه که من خودم را نمایاندمان می‌دانم . از مدتی پیش می‌خواهند موقعیت خاصی برای ایشان ایجاد کنند لابد شما سرگرمی مورد علاقتان را می‌دانید ؟

- چه عرض کنم ... - میز قمار ایشان در پنجاه سال گذشته غالب اوقاتشان را در مونت کارلو سپری کرده‌اند .

- ایشان هم باید اعصاب سالمی داشته باشند . - البته . حالا به‌نظر دوستانشان چنین رسیده است که اگر به‌عادل ناساعد بودن موقعیت فعلی ایشان نمی‌توانند جشن تولدشان را در مونت کارلو بگیرند ، میزهای قمار را مثل مونت کارلو در اینجا آماده کنند .

- چطور چنین چیزی ممکنست ؟ - ترتیب هم چیز داده شده است یکفضر « کروویبه قمارخانه » و دو نفر دستیارش را از کان آورده‌ایم .

همه لوازم هم آماده است . یکی از رفقا قرار بود خانه بیلاقیش را بنا اجاره دهد . حتما متوجه هستید که بنسابت وجود قوانین مزخرف ما همه چیز باید در مخنا انجام گیرد . ممکن است فکر کنید ولی پلیس در چنین مورد ماجرا را ندیده می‌گیرد ، ولی آدمهائی که در راس دستگاه هستند به‌ارتش خودبیشان می‌شود .

یک بار یادم می‌آید که یکی از ماموران

پلیس - در مهمانی که منجب بودند اجتماع کرده بودند - می‌گفت در تنها جنگی که کشور ما در آن درگیر بود جنگ را آدمهائی او اداره کردند .

- متوجه نشدم . - اشاره‌اش به جنایات بود . یک مقایسه مزخرف .

آخر جنگ چه وجه تشابھی با جنایات دارد ؟

هر فرسود گفت : می‌گفتید که همه چیز به‌نحو احسن روبراه شده است ؟

با کمک مدیر بانک ملی . ولی امروز ناگهان تملین کرد که یک بچه - آتلور که می‌گویند یک دختر بچه مصلک حاد گرفته . بنابراین خاله را در قرقنطیه نگه داشته‌اند .

- لابد هر ژنرال ناراحت می‌شوند . - هر ژنرال از این ماجرا خبری ندارند . فقط می‌دانند که امشب به‌افتخارشان جشنی در خارج شهر گرفته می‌شود - همین و بس .

هر فرسود ، در حالی که می‌کوشید روش تصمیمیش را در غامض کردن بیابرها اعمال کند گفت :

- و آمدم پیش من که شاید بتوانم ... هر فرسود ، آندم پیش شما که خیلی ساده خانه‌تان را برای امشب فرود کنم . به این ترتیب مشکل را خیلی راحت می‌خورم حل کرد . خانه باید در بیرون شهر باشد - علترنا خدمتتان عرض کردم .

پایه سالن بزرگی به‌اندازه مملون داشته باشد - که میزهای قمار در آن جا بگیرد . چون تعداد مهمانها حداقل صد نفر است ، نمی‌توانیم کمتر از سه تا میز داشته باشیم . مالک خانه هم طعنا باید مورد پسند هر ژنرال باشد . خانه‌ها هست که بیش از سه برابر خانه شامت ، اما ژنرال حاضر نیستند بعنوان مهمان وارد آنها شوند . با این ترتیب می‌بینید که تجدید نظر در این انتخاب برای ما زیاد ساده نیست .

- هر کلل ، البته من افتخار می‌کنم ، ولی ... - فکر می‌کنم این در کنوئی عقب می‌رود ، و یک اطاق بزرگ خواهیم داشت ...

- بلی ، ولی ... - معذرت می‌خواهم ، چیزی می‌گفتید ؟ - فکر می‌کنم جشن برای امشب است .

- بلی . - نمی‌دانم چطور وقت می‌کنید که ... دترج‌های از جیش بیرون آورد و در آن نوشت « چراغ » و برای هر فرسود توضیح داد .

مسئله حمل و نقل و خدمات ایترها به‌صند ارتش بگذارید . باید تعدادی چلچراغ آویزان کنیم . کازینوی بدون چلچراغ غیرقابل تصور است . لطفاً بگذارید اطاقی دیگر را بینم . با اهالی دراز و باریکشان اطاق را طی کرد .

- خوب ، اینجا اطاق خصوصی خوبی می‌شود که درش را هم از پشت می‌شود بست . و بجای این چراغهای عادی هم - می‌بخشید که اینطور حرف می‌زنم - چلچراغ می‌گذاریم .

وسایاتان را می‌توانیم به‌طبقه بالا ببریم ؟ البته ما بیلهای خودمان را می‌آوریم . از این میز که کنار دیوار هم می‌شود بعنوان پار استفاده کرد . هر فرسود می‌بینم که در عهد خودشان ششیر باز بودند ؟

- بلی . - هر ژنرال از مشیربازی خیلی خوششان می‌آید . حالا بگویند بینم نظر شما ارکتر را کجا بگذاریم ؟

- ارکتر ؟ - هنگ ما موزیسین‌های خوبی دارد . اگر جای دیگری گیر نما آوردم فکر می‌کنم بتوانند روی پله‌ها موزیک بزنند .

پشت پنجره سان ایستاد و باغ سرد را که با درختهای درهم کاج شده بودند نگاه کرد . - اینجا باغچه تابستانی است ؟

- بلی . - آن قسمت شرقیش بسیار مناسب است . اگر موزیک را آنجا بزنند و ما هم در زیر یکی از پنجره‌ها را کمی باز می‌گذاریم ، موزیک ملایمی خواهیم داشت .

- سرما ... - شما بخاری سخوی دارید و برده‌هایتان هم بسیار ضخیم هست .

حیاط را بیچ‌و‌بچه نمی‌شود گرم کرد . - موزیسین‌ها می‌توانند پالتوهای ارتشیشان را بپوشند . اما می‌ماند ویولونیستی که باید اجبر کنیم ، او هم می‌تواند برای گرم شدن ورزش کند ...

- همه اینها برای امشب ؟ - برای امشب . - هر فرسود گفت . - من تاکنون قانون شکنی نکرده‌ام .

و بعد بخدمتی ساختگی پهل آورد تا حالت عصبی خود را بیوشاند . هر کلل جواب داد :

- این کار را در موقعیتی بهتر از این می‌توانستید انجام دهید .

- ۳ -

مدتها پیش از آنکه هوا تاریک شود و انتهای اناثه از راه رسیدند . ابتدا چلچراغ و کیلزهای شراخوری رسید و در وسط راهرو گذاشته شد تا مستخدمین و سیم‌کنها بیابند بعد پیشخدمتها با واتنی که در آن هفتاد و چهار صندلی و زانودون قرار داشت از راه رسیدند . شام عذبه با مستخدم هر فرسود هم‌پایه شدند و در انتظار رسیدن کامیون حامل میزهای رولت در آشپزخانه بسرمدف فرستادند .

وسایل رولت ، ماهوت ، میزها و زنون‌های پلاستیکی ، در رنگها و اندازه‌های مختلف ، همراه با سه نفر کروویبه جدی که لباسهای متکی پوشیده بودند با یک اتومبیل شخصی از راه رسید .

هر فرسود هیچوقت ندیده بود که این همه اتومبیل در مقابل خانه‌اش پارک کنند حس می‌کرد غریبه است ، مهمان است ، و از ترس اینکه میباد در پنهان با خدمه روبرو شود ، پشت پنجره اطاق خوابش رقت تلف می‌کرد . اناثه او که از طبقه پائین آورده بودند ، وسط راهرو پشت اطاق خواب ولو بود .

وقتی خورشید سرخ‌رنگ زمستانی بعد از ظهر کوتاه را طی کرد و پشت کاجهای سیاه فرو رفت ، تعداد مانتیهای که به‌آنجا می‌آمدند ربه‌ازنداد گذاشت . اول صف تاکسی شروع شد و تاکسیهای زردرنگ ، مثل یک تسبیح کهرابا ، یکی بعد از دیگری سر رسیدند .

و تعداد زیادی مردان تومندی که پالتو ارتش پهن داشتند و آلات موسیقی حمل می‌کردند ، با تلاش فراوان از آنها پیاده شدند . همه بحالت آماده‌باش صف کشید و مرد کوتاه‌قدی دستورهای لازم را به‌آنها داد . سپس از جلو در ناپدید شدند و بعد از چندلحظه صداهای آه‌هاهنگ آلات موسیقی از حیاط تابستانی بگوش رسید . صدای شکستن چیزی از راهرو بلند شد .

وقتی هر فرسود بیرون را نگاه کرد ، دید یکی از همان چراغهای که هر کلل از آن انتقاد می‌کرد موقع نزل و انتقال شکست و راهرو کم داشت با میزکار ، کتابخانه و قسه‌های پایگانی کاز اطاق پائین بیرون آورده بودندسته می‌شد . هر فرسود مجسمه برتری پروته را که گوش آخسریش شبی شکننده خانه بود ، از زیرست و با نجات‌داد و به‌اطاق خواب برد . از طبقه زیرین صدای چکش می‌آمد . و فریاد هر کلل که مشغول دستور دادن بود شنیده می‌شد .

هر فرسود به‌اطاق خوابش بسرگشت . روی تختخوابش نشت و برای آرام کردن خود سرگرم خواندن یکی از قطعات شوینهاور شد .

سه ربع بعد بود که هر کلل او را در اطاق خوابش گیر آورد و بسرعت وارد اطاق شده لباس نظامی مخصوص شب پوشید و پاهای بیاریکش در این لباس باریکتر و درازتر بنظر می‌آمد گفت :

شامت به‌نظر نزدیک می‌شود و ما هنوز آماده نیستیم . هر فرسود ، شما دیگر می‌توانید خانه‌تان را بی‌تاسید . کاملا تغییر شکل داده . هر ژنرال وقتی به‌اینجا بیاید خودش را در محیطی باز و آزاد حس می‌کند .

موزیسین‌ها هم چند قطعه آمانار از اشتراوس ، اوفنباخ و لهار می‌زنند که فمش برای هر ژنرال آسان باشد فکر کردم چند تابلو مناسب هم بدیوار بزنم . وقتی پائین بیاید و از نزدیک اطاق خصوصی را ببینید متوجه می‌شوید که کار امروز ما یک‌تتمین نظامی معمولی نبوده . همین ریزه‌کاریاست که یک سربازخوبرا مشخص می‌کند . هر فرسود ، آشپزخانه شما بسورت یکی از کازینوهای سواحل مدیترانه درآمده ، فکر کرده بودم درختهای حیاط را بظرفی بیوشام اما برف مرتب می‌بارد و دست بر نمی‌دارد .

هر فرسود گفت : - حیرت‌آور است ، واقعا حیرت‌آور است . از گوشه حیاط صدای هلن زبیا بگوش میرسد .

از بیرون صدای ترمز اتومبیلهائی که پشت سرهم از راه می‌رسیدند حس می‌کرد که دیگر آنها خانه او نیست ، بلکه یک کشور بیگانه است .

گفت : - معذرت می‌خواهم امشب هم خانه در اختیار شماست .

من با هر ژنرال زیاد آشنا نیستم فقط بگذارید همین جا ساندویچ بخورم و در اطاق خوابم بمانم . هر کلل گفت :

- این غیرممکن است شما نیز بیایید . حالا دیگر هر ژنرال اسم شما را می‌دانند ، ولی البته هنوز نمی‌دانند که چه محیطی برایشان خوش آمد خواهد بپایه در صحنه ۲۹

# سرکار استوار بر پهنده ترین

منصور پورمند: «سرکار استوار»  
می تواند نمایشی از خاطرات يك مأمور باشد.  
همایون: سرکار استوار به خودش  
بیش از اندوخته های تجربیش ایمان دارد  
حسینی: من به اندازه سرگروهیان ساده لوح و  
بی تجربه نیستم

هرچی شما بگین سرکار ...

« سرکار استوار دیشب را دیدی؟! »  
این سوالی است که بارها و بارها مادرم از همسایه  
ها کرده است .

\*\*\*

سأله است که اشتیاق مادرم را برای دیدن « سرکار  
استوار » شناخته ام . شیفتگی صادقانه اش را و انتظار  
فشنگی را که از یک ساعت قبل از شروع این برنامه بچه ها را  
دور و برش جمع می کند و نگاه همسایه ها را هم به دیدن  
این برنامه ضیافت می دهد .

موقع بخش این برنامه تنها صدایی که در خانه ی ما طنین  
انداز است ، صدای استوار است و گروهیان و اگر کس  
دیگری صدایش در بیاید ، نگاه تحکم آمیز و مهر آلود مادر  
او را به سکوت وادار می کند .

گروهیان که می گویند « هرچه شما بگویند سرکار » و  
استوار که بلتیک می زند خنده مهربان و رضایت آمیزی بر  
لبان مادر می نشیند و هر هفته بدون استثناء دریایان این برنامه  
صدایش را می شنوی که می گویند :

« آخی ... چه زود نوم شد! »

پر بیننده ترین برنامه

« سرکار استوار » بر اساس تحقیقات دقیق سازمان  
تلویزیون یکی از پر بیننده ترین برنامه های تلویزیونی  
است . و اگر توجه تماشاچی را دلیل موفقیت يك برنامه  
بدانیم ، باید بگوئیم که سریال « سرکار استوار » یکی از موفق  
ترین سریال های تلویزیون ملی است .

دستیابی و رسیدن به رضایت تماشاچی و ایجاد شور و  
اشتیاق برای دیدن يك برنامه انهم در شهر مآمال از تضادی  
چون تهران . رسیدن به این پذیرش زحمت می خواهد و تلاش و  
شیفتگی و احساس مسئولیت در قبال تماشا گرانی که این  
برنامه ها صرفا برای آنها تهیه می شود . تماشاگر تلویزیون ملی  
برنامه « سرکار استوار » را به عنوان يك برنامه دلخواه  
پذیرفته و این پذیرش و مهر است که وادارمان میکند در برابر  
تهیه کنندگان و بازیگران این سریال ادای احترام کنیم و به  
یکایکشان « خسته نباشید » و « ابوالله » بگوئیم .

\*\*\*

برای گفتگو با تهیه کنندگان و هنرپیشه های این سریال  
به موسسه « بدید » میروم پورمند ( کارگردان ) و عبدالملی  
همایون ( سرکار استوار ) و حسین حسینی ( گروهیان )  
صمیمانه مرا می پذیرند و گفتگو را با آنها آغاز می کنم .

« آقای پورمند چگونه شد که به فکر تهیه سریال  
« سرکار استوار » افتادید ؟



# برنامه تلویزیون



ربرتاز از احمد اللهیاری

گروهان ، اینجا باید به یولیتیک بزیم ...

پورمند - سالها پیش بروز کردن نمایشنامه ای نوشته بود بنام «صندوقچه اشرفی» و این مصادف شد با زمانیکه ما موسسه‌ای برای تولید برنامه های تلویزیونی تاسیس کرده بودیم و اولین برنامه مان هم بنام «حرف تو حرف» از الویزیون سابق بخش می‌شد.

«صندوقچه اشرفی» را ما برای الویزیون ملی که نازه افتتاح شده بود تهیه کردیم . چون نتیجه کارمان خوب بود و به این علت که مقداری از حوادث در یک پاسگاه ژاندارمری می‌گذشت و بالطبع جا برای ادامه داشت ، لذا تصمیم به تهیه آن گرفتیم و «سرکار استوار» بعنوان اولین سریال ایرانی متولد شد .

- به نظر من یک ایراد در سرکار استوار هست و آن این است که آدم های نمایش ثابت هستند ولی مکان متغیر است ، یعنی اینکه گاهی اوقات حوادث در یک ده کاملاً دور افتاده و پرت می‌گذرد و زمانی در نزدیکی شهر و در مجاورت مثلا یک کارخانه .

پورمند - در کار نمایش در عین حال که باید منطق حکمروا باشد ، یک مقدار بی منطقی هم وجود دارد ، وقتی ما به دیدن یک نمایش یا یک فیلم می‌نشیم اغلب فرار داد هائی را که در کار نمایش هست می‌پذیریم . مثلا در یک فیلم گذشت سالها را در یک لحظه . قبول می‌کنیم .

در نتیجه سریال سرکار استوار هم به عنوان یک کار نمایشی تابع یک مقدار از این بی منطقی هاست .

مثلا فرض کنید در یک صحنه از یک برنامه بین استوار و گروهیان یک اختلاف شدید بروز می‌کند . ما نمیتوانیم در برنامه بعدی این اختلاف را بعنوان یک «تم» مداوم ادامه بدهیم . چرا که فرض ما بر این است که هر داستان تمام می‌شود ، بنابراین وفایمی که در یک برنامه اتفاق می‌افتد نمی‌تواند زمینه‌ای برای وقایع بعدی باشد .

ما یک برنامه داشتیم که گروهیان در آن زخمی می‌شد . مسلماً خود تماشاچی هم انتظار نخواهد داشت که در برنامه بعدی هم گروهیان زخمی باشد یا اینکه سه ماه طول بکشد تا زخمش خوب بشود .

تماشاچی زخمی شدن گروهیان را بعنوان یک حادثه می‌پذیرد و تمام می‌شود این منطق نمایش است .

و اما جواب دیگرم به ایراد شما این است که تماشاگر باید کم و بیش این تصور را داشته باشد که این برنامه ها مثلا خاطرات یک استوار ژاندارمری در طی ۳۰ سال خدمتش باشد و قبول کنید این حوادث میتوانند متفاوت باشند و مکان و زمان آنها هم عوض بشوند .



آقای همایون ، شما کار نمایش را از چه زمانی شروع کردید ؟

همایون - من از سال ۱۳۲۰ شروع به فعالیت هنری کردم . ابتدا در تماشای خانه تهران بودم و بعد در تماشای خانه « هنر » که خودمان تاسیس کرده بودیم و بعد به رادیو آمدم ، در رادیو علاوه بر بازیگری ، آواز هم میخواندم .

آقای همایون ، پس شما از پیش کسوتان تئاتر هستید و ما نمیدانستیم . ممکن است برای ما بگوئید چطور شد که « سرکار استوار » را بازی کردید ؟

همایون - در حدود چهار سال و نیم پیش بود که یگروز آقای پرویز صیاد پیش من آمدند ، البته من ایشان را نمی-شناختم . و پیشنهاد کردند که من در برنامه ای که گروه ایشان برای تلویزیون تهیه میگرد نقش یک استوار ژاندارمری را بازی کنم . من پذیرفتم . بازی مورد توجه واقع شد و من بینید که هنوز هم بازی می کنم .

« سرکار استوار » را چگونه آدمی می بینید ؟  
همایون - من استوار را آدمی می بینم با دو شخصیت متفاوت ، یکی شخصیت حرفه ای و دیگری شخصیت فردی . استوار آدمی است که البته خیلی از خودش متشکر است و به خودش خیلی بیشتر از انبوخته های ذهنی و تجربیش درباره کار های یلسی اعتماد دارد .

شما بعنوان یکی از موفق ترین و شناخته شده ترین چهره های تلویزیونی درباره تماشاگران تلویزیون چه فکر می کنید ؟

همایون - اولاً من تماشاچی ها را فراوان دوست دارم و معتقدم که محبت و علاقه مردم است که باعث دوام کار و موفقیت ما شده است . ولی گاهی محبت مردم واقعاً برای ما اسباب زحمت می شود ، یعنی تا حدودی آزادی را از ما سلب می کنند گاهی اوقات در سفر شهرستانها ما جرات ظاهر شدن درعلاء عام را نداریم

البته ، این ناشی از علاقه است و من همیشه به این علاقه احترام گذاشتم و کوشش در طی چندین سال کار هنری ایجاد رابطه ای کاملاً دوستانه و دور از تزویر و ریا با مردم بوده است

در جریان کارتان چه چیز بیشتر از همه مورد توجه است ؟

همایون - کوشش در ارائه صحیح و کامل شخصیتی که سازگردان از من میخواهد فکر می کنم سازگاری خودستایی نشود - تا حدی در این کار موفق بوده ام .

آقای حبیبی شما در باره سرگروهیان چه نظری دارید و اصولاً او را چه جور آدمی می بینید ؟

حبیبی - به بینید ! ، گروهیان را برای من ساخته اند ، یعنی سازگردان برنامه بمن میگوید که من یک چنین شخصیتی را با چنین مشخصاتی در چنین چارچوبی میخواهم و من هم سعی میکنم آن را به وجود بیاورم .

گروهیان را آدمی می بینم ساده لوح ، آدمی که دلش می خواهد بیسرفرت کند و به استوار که از او بالاتر است

برسد و حتی رودست او هم بلند شود ، ولی چون جوان است و بی تجربه اغلب نمیتواند .

در طی این چند سالی که « سرکار استوار » را تهیه می کنید مسلماً با حوادث تلخ و شیرینی روبرو شده اید . آیا خاطره جالبی ندارید ؟

حبیبی - یکشب اولین برنامه سرکار استوار را فیلمبرداری میگردیم ، کار فیلمبرداری تا ساعت ۲ بعد از نیمه شب طول کشیده بود .

بعطت سرو صدا و داد و فریاد هایی که بازیگر ها موقع اجرا نقششان میگردند اهالی خانه های اطراف و همسایه بیدار و ناراحت شده بودند و یک آقائی هم در خیابان بنای داد و فریاد و اعتراض را گذاشته بود .

دست بنظرم هست که آقای همایون که لباس استواری بر تن داشت برای اطلاع از علت سرو صدای مرد همسایه از خانهای که ما در آن فیلمبرداری میگردیم خارج شد و بلافاصله پشت سرشان من در لباس گروهیانی .

آقای همایون روبروی مردی که داد و بیداد میکرد ، استاد و خطاب به من گفت :

گروهیان ! آقا را بازداشت کنید !  
و من گفتم :

« چشم ، هرچی شما بگین سرکار »

مرد همسایه گمان کرد واقعا ما استوار و گروهیان هستیم . کمی جا خورد و گفت : « سرکار ما کاری نکردیم ، اهالی این خونه با سرو صداشون مزاحم ما شده اند ! » و شروع کرد به شکایت از اهالی خانهای که فیلمبرداری در آن جریان داشت . که دیدیم سواستفاده از لباس کار درستی نیست . از دوستان که بی خواب و عصبانی شده بود معذرت خواستیم و دنیاها فیلمبرداری را به بعد موکول کردیم .

آقای همایون ! شما حرفی ندارید ؟

همایون - فقط به این گروهیان نصیحت کنید تو پاسگاه سر بعسر من نزاره !

چشم ! هرچی شما بگین سرکار .  
\*\*\*

از آنها خدا حافظی میکنم - سه شبه است ، بخته می آیم ، استوار و گروهیان را بر صفحه تلویزیون می بینم و مادرم را که از پای تلویزیون دعوت به سکوت می کند .

صحنه « ۱۱ » - پاسگاه ژاندارمری - اطاق سرکار استوار - گلرو کدخدا و سرکار استوار در اطاق هستند .

استوار - کدخدا تو باید پوری شایع کنی که یگوش درویش حسن پرسه که گلی بولداره ... بول بهش ارش رسیده ... من حتم دارم با این ترتیب این حقه باز به طمع میافته ... و میره سراغ گلی ... اونوقت گلی باید مرتب با ما در تماس باشی تا موهش که اومد سراغ تو ما معش رو میگیریم ... گلی خیلی باید مواظب باشی ... یگوقت خودتو نبازی

گلی - من دیگه چیزی ندارم بیازم ...  
استوار - (متعجب) بله ... مقصودت چه ...

گلی - مقصودم اینه که سرکار برای این بلیتکتون بفکر یکنفر دیگه باشین .

استوار - چرا مکه چی شده ...

گلی - دیگه چی میخوانستین بشه ... من خسته شدم دیگه نمیتونم ... دیگه نمیتونم ... دیگه طاقت ندارم ...

ولم کنین ... آخه از جون من چی میخوان ...

استوار - گلی ... تو ... تو اونو دینی ...

گلی - بله ... بله دیمش ... یا چشمهای خودم دیمش ...

استوار - نوب چشمهای هم نگاه کردی ...

گلی - کاش هرگز نگاه نکرده بودم ... کاش هرگز ندیده بودمش ... چقدر وحشتناک بود ... وقتی دیمش چشمهای سیاهی رفت ... دنیا را زدن نوبی سرم ...

استوار - کی زد نوبی سرت ...

گلی - خودم ... خودم زدم نوبی سرم ... مو هام رو کشیدم ...

تویه کردم ...

استوار - آخه چرا ...

گلی - این کار چنایته ... از چنایته هم بدتره ... کاش میگشتنش ...

و این بلا را سرش نیماوردن ...

استوار - سرگی ... ؟

گلی - چقدر دلم براش سوخت ... بیچاره نه حرف میزد

نه گریه میکرد ... بیچاره ... هیتظنور ساکت ایستاده بود و زل زده بود نوبی چشمهای من ...

استوار - تکلمت ... تکلمت ... میخواد این پاسگاه را فلج کنه ...

منو دست تنها بزاره ... یفرما ... اینم خوابش کرده ...

حالا چی میکنی کدخدا ...

کدخدا - سرکار من ... هنوز میگم خبر هائیه که من و شما بی اطلاعیم ... نوم این اتفاقات نمیتونه کار یکنفر

باشه

استوار - گلی جان ... ببین تو نمی فهمی چی داری میکنی ...

تو الان خوابی ...

گلی - نخیر الان بیدارم ... ولی تا حالا خواب بودم ... ولی امروز بیدار شدم ... حقیقت رو فهمیدم ... من میخوام برم شهر همین امروز ... شما هم دست از دم بردارین ...

استوار - برای چی ...

گلی - برای اینکه از همه کس متنفرم ... دیگه نمیخواهم شماها را ببینم ... دیگه بسه ...

استوار - نخیر اینم پاک غلش را از دست داده ... گلی تو امروز به بعد قد بلند باشم درویش حسن برنخوردی ...

گلی - نه سرکار ...

کدخدا - تکلمت سرکار ... شما اشتباه میکنی ... خبر هائیه که

من و شما بی خبریم ... گلی خانوم میخوای بری شهر

بسلامت ولی این به دهنه باید کمک کنی شاید سرکار

تنونه این مایه شر و بدبختی را دستگیر کنه ..

گلی - نه ... فایده ای نداره ...

کدخدا - اجازه بدین من چند دهقه ای خصوصی با گلی خانوم

صحبت کنم ...

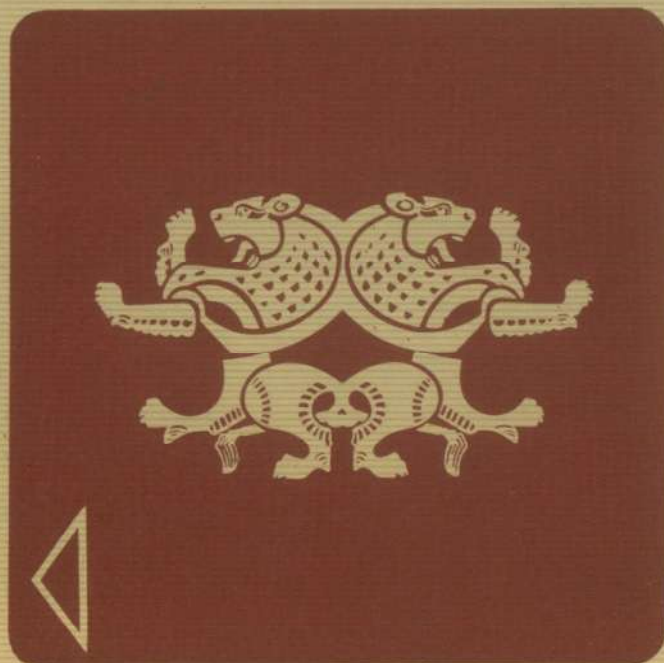
استوار - بسیار خوب ... خارج می شود ...



---

بر نامه‌های هفتگی  
تلویزیون ملی ایران  
و  
تلویزیون‌های  
آموزشی و امریکا  
و  
راديو ايران

---



# برنامه‌های تلویزیون ملی ایران برنامه اول (تهران)

از پنجشنبه ۲۶ فروردین تا  
چهارشنبه اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

## پنجشنبه

۱۷:۳۰ برنامه مذهبی  
سخنرانی آقای دکتر مهاجرانی  
۱۸ اخبار  
۱۸:۱۵ کتاب و نوجوانان  
بحث درباره کتاب «عموانیا» اثر  
چخوف و گفتگوی مترجم این کتاب  
«هوشنگ پیر نظر»  
۱۸:۴۰ اشعار مذهبی  
۱۸:۵۰ فیلم مستند - راز بقا  
۱۹:۱۵ فیلم چراغ سبز  
این فیلم توسط یونسکو تهیه شده

و در آن ضمن بحث پیرامون  
آموزش بین‌المللی، این نکته  
مورد بحث قرار میگیرد که  
در حال حاضر هزینه‌ای که صرف  
جنگ در نقاط مختلف جهان  
میشود برآتب بیشتر از هزینه  
است که با آن میتوان مردم  
گرسنه يك سوم از روی زمین  
را سیر کرد.  
۲۰ اخبار  
۲۰:۳۰ درباره کشور

۲۱ برنامه مذهبی  
سخنرانی آقای بیهبانی  
۲۱:۳۰ - مسابقه چهره ها  
۲۲ فیلم مستند ساینه‌ای در ابر  
ماجرای ساختن اولین کشتی فضائی که  
مصادف بود با ساختن برج ایفل در زمان  
لوتی چهاردهم.

## جمعه

۱۷:۳۰ سخنرانی مذهبی  
آقای محمد اسماعیل عبداللیم زاده  
۱۸ سرگرمی علمی (پروفورشانو)  
شعبه بازی همراه با يك مسابقه  
۱۸:۳۰ خلبان ارست  
هنرپشگان: ژالسانتی-گریستین-فارین  
۱۹ فیلم راهبه پرلند  
با عنوان: «نگهداری میمون»  
هنر پیشه سالی فیلد  
کارگردان - از رادستون  
۱۹:۳۰ مسابقه صنلوق شانس  
با مبلغ بیست و یکهزار ریال موجودی

مسابقه ادامه خواهد داشت  
۲۰ اخبار  
۲۰:۳۰ موسیقی فرهنگ و هنر  
عمادرام و پریا بترتیت ترانه‌های غروب  
و شکسته صدا را میخوانند و پریسا رویای  
شب را همراه با رقص گروه‌جانمازیان  
اجرا می‌کند.  
۲۱ پهلوانان  
۲۲ فیلم غریب وحشی  
با عنوان پلیکان کارگردان: الکس نیکل  
با شرکت: رابرت کنراد



برنامه کتاب برای نوجوانان - ساعت  
۱۸:۱۵ روز پنجشنبه برنامه اول

## شنبه

۱۷:۱۵ اسلاید و موزیک  
۱۷:۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
۱۷:۴۴ تدریس زبان انگلیسی (درس  
بیستم)  
۱۸ خلاصه اخبار  
۱۸:۱۱ کودکان  
«از گذشته‌های دور»  
جنگهای اسکند و داریوش سوم  
«زیر گنبد کبود»  
۱۸:۳۵ سرزمینها  
عنوان فیلم: «دریاچه عظیم نمک»  
نمایشی از دریاچه‌های نمک در «سالت  
لیک‌سیتی»

کارگردان ونسنت اسکاززا  
۱۹:۳۰ مجله نگاه  
ابتدا بحثی است در باره ساختمانهای که  
بازکنگ ندارند، وبعد فیلمهای کوتاهی  
در مورد ورزش و تمرینهای ورزشی -  
آداب معاشرت و مواد غذایی، در پایان  
دو آهنگ بخش می‌شود.  
۱۹:۳۵ فیلم آرزوهای از دست رفته  
(قسمت آخر ۲۲)  
کارگردان: موریس کازوو  
هنرپشگان: اوربرینه - انورنون  
۲۰ اخبار

۲۰:۳۰ موسیقی ایرانی فرهنگ‌وهر:  
با صدای گلچین - ترانه: بوی بهار منهد  
۲۰:۴۰ (فیلم الماس) شماره ۲  
۲۱ خانه قهر خانم  
اگر می‌تلاش می‌کند تا بار دیگر  
شوهرش را بخانه برگرداند از سوی دیگر  
مستاجر جدید وضعش روشن و شناخته  
می‌شود  
۲۱:۳۰ فیلم هاوایی  
با عنوان مسابقه وحشیانه عشق - پنجمین  
قسمت  
با شرکت: جک لرد - مک آرتور  
۲۲:۳۰ چهره ایران

## یکشنبه

۱۷:۱۵ اسلاید و موزیک  
۱۷:۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
۱۷:۴۴ تدریس زبان آلمانی (درس  
شانزدهم)  
۱۸ خلاصه اخبار  
۱۸:۱۱ کودکان (ما و شما)  
۱۸:۳۰ وارثه شش‌هشتم  
ترانه‌های: میدانم که میدانی - عشق  
بیخاکل بیگانه بترتیب توسط خوانندگان:  
شیوا و داریوش اجرا می‌شود.  
اوانیک خواننده ترک زبان يك آهنگ  
ترکی که از ساخته‌های اوست میخواند -  
آهنگهای برنامه را پرویز مقصدی ساخته  
است.  
۱۹ ایران زمین  
حمانه‌های ملی در شاهنامه فردوسی  
ماجرای سفر فردوسی به غزنین پس از  
ختم نسخه دوم شاهنامه و خشم سلطان

محمود براو  
۱۹:۳۰ فیلم دور دنیا (قسمت پنجم)  
بازدید از شهر (استانبول) در ترکیه  
۲۰ اخبار  
۲۰:۳۰ ترانه ایرانی  
۲۰:۴۰ فیلم روکامبول (قسمت  
چهارم)  
۲۱ فیلم جازله  
با شرکت: استیو مک کوئین  
۲۱:۳۰ شهر آفتاب  
بررسی جدیدترین کتابهای هفته  
۲۲ موسیقی فرهنگ و هنر  
«افسانه» ترانه «نگاه کن» را در  
شوشری میخواند - سازنده آهنگ  
و سرپرست ارکستر محمد حیلیدی  
۲۲:۳۰ «ستارگان»  
فیلم «مغلوب» با شرکت: پرودریک  
گرافورد و کارگردانی: بلیک اندوارنز.



سرکار استوار - ساعت ۲۰:۴۰ روز  
شنبه برنامه اول

## دوشنبه

۱۷ر۱۵	اسلاید و موزیک
۱۷ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷ر۳۴	تدریس زبان انگلیسی
۱۸	خلاصه اخبار
۱۸ر۱۱	کودکان
	فیلم « بادبا »
	با شرکت فهردمان همیشتگی اش، خاتم و آقای جنتون و دختر و پسران که این بار با حوادث تازه‌ای روبرو میشوند
۱۸ر۳۰	برنامه دانش
	فیلمی از پرورش صحیح دام و حفظ نسل موجودات کمبایوراه مبارزه بیولوژیکی با امراض
۱۹	فیلم دکتر کیلدر
	با عنوان « محرومین » بکارگردانی جک اسمیت و با شرکت: ریونو می-ریچارد چمبرلین - لورن پاکال
۳۰	اخبار

## سه‌شنبه

۱۶	اسلاید و موزیک
۱۶ر۱۵	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶ر۳۴	آموزش روستایی
۱۸	خلاصه اخبار
۱۸ر۱۱	وارثه عربی
	با شرکت چند خواننده فرانسوی
۱۸ر۳۵	فیلم آفخره
۱۹	فیلم آنچه شما خواستاید
	(گاو صندوق)

## چهارشنبه

۱۷ر۱۵	اسلاید و موزیک
۱۷ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷ر۳۴	تدریس زبان انگلیسی (مرور درس بیستم)
۱۸	خلاصه اخبار
۱۸ر۱۱	کودکان (بالم کتاب بخوانیم)
	مروری در کتاب گل اومد بهار اومد اثر منوچهر نیستانی
	قصه - قصه: دنباله سرگشت ایسون و والیون در داستان علانصرالدین
۱۸ر۳۰	کارتون باگربانی
۱۹	مسابقه تلاش
	در استودیو، شرکت کنندگان به سوآلهائی درباره سینما، ادبیات و تاریخ پاسخ میگویند

## ارکستر مجلسی تلویزیون در آذربایجان

ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران در اواسط اردیبهشت ماه برنامه هائیک در شهر های تبریز و رضائیه اجرا می کند. برنامه ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران در تبریز، روز پنجشنبه ۱۶ اردیبهشت ماه در تالارخواجه رشیدالدین فضل اله دانشگاه تبریز اجرا میشود. روز جمعه ۱۷ اردیبهشت ماه نیز این ارکستر در خانه جوانان شیرخورشید سرخ رضائیه کسرتی اجرا خواهد کرد. رهبری ارکستر مجلسی را در این دو کسرت، نوامس کریمیان داوید بهره دارد.

گروه موسیقی تلویزیون ملی ایران ( ارکستر های شماره ۱ و ۲ ) روز دوشنبه نخستین جلسه هفتگی خود را با حضور آهنگسازان - خوانندگان و ترانه سرایان تشکیل دادند. در این جلسه تصمیماتی گرفته شد تا این گروه در سال جدید امکان فعالیتهای بیشتری را داشته باشد. گروه موسیقی تلویزیون ملی ایران در سال جدید گسترش خواهد یافت و چند خواننده تازه کار خود را با این گروه آغاز خواهند کرد.

## « سیر آب در گذشته و حال »

« سیر آب در گذشته و حال » فیلم مستندی است که در مورد آب و فعالیت سازمانهای مملکتی برای تامین آب سالم و بهداشتی جهت مصرف مردم به کارگردانی نظام کیانی برای تلویزیون ملی ایران ساخته شده است.

در آغاز این گزارش مستند از وضع جغرافیائی کشور و میزان آب و باران در نقاط مختلف سخن می آید و بعد تهران را در گذشته ای تقریباً دور، در زمانی که آب به صورتی آلوده و کثیف در جویهای خیابانها و کوچه ها روان بود نشان میدهد و سپس اقدامات و فعالیت هائی را که برای ساختن سد ها و تصفیه خانه های مجهز و مدرن و آزمایشگاه های مختلف و لوله کشی در شهر هاسورت گرفته است بازگو می کند، و در پایان مقایسه ای بین گذشته و حال از نظر تامین آب آشامیدنی سالم و بهداشتی انجام میگیرد.

این فیلم در تهران و حومه توسط فیلمبرداران تلویزیون ملی ایران منوچهر طبری و حسین رهنما در طول سه ماه تهیه شده است.

این نخستین فیلمی است که در زمینه آب آشامیدنی و تصفیه خانه های مدرن آب در ایران ساخته شده است.

۳۰ر۴۰	( فیلم الماس ) قسمت سوم
۳۱	سرزمینهای سبز
۳۱ر۳۰	چشم انداز
	تلویزیون ملی ایران بنسبیت نامگذاری سال ۱۳۵۰ به سال کوروش کبیر برنامه ای در اینساعت پخش خواهد کرد کلاسر آن از مراسم تاجگذاری کوروش کبیر در شهر بابل و آرامگاه او در پاسارگاد و همچنین یکی دیگر از چهره های درخشان دودمان هخامنشی « داریوش بزرگ » سخن گفته میشود.
۳۳	فیلم آژیر ( شماره پنجم )
	با عنوان: مسافرت یکشنبه هونو
۳۳ر۳۰	روزها و روزنامه ها
	گزارشی از هزارمین شماره روزنامه آیندگان و مصاحبه ای با علی باستانی دبیر سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات

۱۹ر۳۰	مسابقه هما
۳۰	اخبار
۳۰ر۴۰	سرکار استوار « نسر سوم » عنوان برنامه این ساعت است. ماجرای دستبرد به اجرت کارگران یک کارخانه و تلاش سرکار استوار و گروهبان برای یافتن دزدان اصلی
۳۱ر۳۰	فیلم سینمایی
	نام فیلم بعدا اعلام میشود

	و یک فهردمان پاروژنی در دریاچه سد کرج با آنها رقابت میکند.
۳۰	اخبار
۳۰ر۴۰	برنامه ای بنسبیت روز تشکیل کنترانس جهانی حقوق بشر
۳۱	خارج از محدوده
۳۱ر۳۵	فیلم روزهای زندگی ( شماره ۲۰۱ و ۲۰۲ )
	کارگردان - جو بهار
	هنریشه - مکدونالد کری
	مری بخانه بر می گردد اما از یکسو صدای گریه و از سوی دیگر تنهائی
	آزارش میدهد
۳۲ر۳۰	هفت شهر عشق

سیمای شجاعان - چهارشنبه ساعت ۳۱ - برنامه اول



# برنامه‌های تلویزیون ملی ایران برنامه دوم (تهران)

از پنجشنبه ۳۶ فروردین تا  
چهارشنبه اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۰



## پنجشنبه

۱۹ر۱۵	اسلاید و موزیک	۲۱ر۳۰	سخنرانی مذهبی
۱۹ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۲۲	فیلم مستند
۱۹ر۴۴	ورزش		فیلمی از فعالیت‌های موسسه
	مهمترین رویداد های ورزشی ایران و جهان در هفته‌ایکه گذشت	۲۲ر۳۰	سرمساری رازی
۲۰	اخبار		ذهن و زبان
۲۱	اشعار مذهبی	۲۳ر۳۰	گفتگو با آقای دکتر مستفی
			پیرامون مساله وراثت
		۲۳ر۳۰	آخرین اخبار

## جمعه

۱۷ر۴۵	اسلاید و موزیک	۲۱	شبهای تهران
۱۸	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۲۲	تأثر
۱۸ر۰۳	شما و تلویزیون		گفتگویی درباره « گارسیا - لورکا » شاعر و نمایشنامه‌نویس بزرگ اسپانیا، « دذاست » نمایشنامه نویس آلمانی، « مولیر » و نمایشنامه « دون زوان » و چند نمایش دیگر.
	پایخ به چند برنامه تلویزیونی و گفتگویی با مسئولین روابط عمومی تلویزیون درباره مسائل تلویزیون در ایران و جهان		همچنین فیلمی درباره زندگی حبیب ازدری هنرمند قدیمی تأثر ...
۱۸ر۳۰	وزارت نام جوئز با شرکت ستیسی وان و سری والاس	۲۳	موسیقی ایرانی
۱۹ر۳۰	اختاپوس		سیمین خانم - زاله - عقیلی
	ماجرای این هفته انجمن اختاپوس نایب اختیارات نامه « مستر کاف » چهره جدید این برنامه است.		و زیبا برتیب ترانه‌های : این شب - نگین اشک - دیگه تنها نیشه دل و افسانه ساز را اجرا می‌کنند.
۲۰	اخبار		



نگاهی به گذشته ساعت ۲۴ روز چهارشنبه  
برنامه دوم

اختاپوس - ساعت ۱۹ر۳۰ روز جمعه  
برنامه دوم



## شنبه

۱۹ر۱۵	اسلاید و موزیک	۲۰	اخبار
۱۹ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۲۱	هنرهای تجسمی
۱۹ر۴۲	موسیقی ایرانی		بحث درباره زندگی و آثار « یانولامدرون بکر » نقاش آلمانی
	ترانه‌های : لبخند تو - فریاد دل - دل نمیدونه - یاد آن رهگذر و آرزوی تو یا صدای : خانم - سوگل - مرجان - عقیلی - زاله و سعیده می‌شوند.	۲۱ر۳۰	فیلم سینمایی
		۲۳	وارثه
		۲۳ر۳۰	آخرین اخبار

## یکشنبه

۱۹ر۱۵	اسلاید و موزیک		تلویزیون فرانسه برهبری : روبرتو نزی قطعه « مامر لوا » اثر « موریس راول » اجرا می‌کند.
۱۹ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۲۳ر۳۰	فیلم اسرار شهر بزرگ
۱۹ر۴۲	کانون خانواده		نام فیلم این هفته « رؤیا در بیداری » است و ماجرای دختر سالمندی است که عاشق مردی میشود که متاهل است و ...
۲۰	اخبار	۲۳ر۳۰	آخرین اخبار
۲۱	دانش پالکی		
	بین رضی و حسین آقا بر سر جواهر جدایی در میگردد و آقا مباشر را احضار می‌کند و او را بی‌واخذه می‌کشد.		
۲۲	موسیقی کلاسیک		
	ارکستر فیلارمونیک رادیو		

## دوشنبه

۱۹ر۱۵	اسلاید و موزیک		دختران
۱۹ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۲۱ر۳۰	موسیقی اصیل ایرانی
۱۹ر۴۲	ادبیات جهان		نجفی ، به همراهی گمانچه اصغر بهاری، تارفرهنگ شریف ستور توکل ، لی موسوی ، عود رحمانی پور و تنک امیر ناصر افتتاح قطعه‌ای در دستگاه ماهور میخوانند.
	فیلمی از زندگی « فئودور داستایوسکی » نویسنده نامدار روس که روشنگر زندگی و تأثیر پذیری وی از اجتماع روسیه آن عصر و انعکاس دردهای اجتماعی آن دوران در آثار اوست.	۲۲	داستانهای جاوید ادب فارسی
۲۰	اخبار		داستان « بهرام گور » از هفت پیکر نظامی
۲۱	مسابقه جایزه بزرگ ( شماره ۲۵ ) دبیرستان ادیب پسران با دبیرستان همدف شماره ۲	۲۳	فانوس خیال
		۲۳ر۳۰	آخرین اخبار

### سه‌شنبه

۱۹۱۵	اسلاید و موزیک
۱۹۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۹۳۲	موسیقی فرهنگ و هنر
	« توریج » در دستگاه شور
	همراه با ارکستر عباس خوشدل
	برنامه اجرا می‌کند .
۲۰	اخبار
۲۰۵۵	فیلم جولیا
۲۱۳۰	دانش
	« والتر فریش » شخصیت
	پرچم علمی آمریکا که
	اطلاعات جامعی در تمام زمینه
	های علمی دارد و یکروز میهمان
	ایران بود . در این یکروز
	گفتگونی با او انجام شده که
۲۴۱۵	بخش می‌شود .
۲۴۱۵	فیلم ویژه
	« طولانی ترین روز » پیاده شدن متفقین
	در شمالی
۲۳	ایران زمین
	« هنر هخامنشی » دکتر عیسی
	بهنام درباره هنر عصر هخامنشی
	و اماکن پارساگرد - نقش
	رستم - شوش و تخت جمشید
	صحبت میکنند
۲۴۳۰	آخرین اخبار

### چهارشنبه

۱۹۱۵	اسلاید و موزیک
۱۹۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۹۳۲	جهان حیوانات
۲۰	اخبار
۲۱	فیلم سیمای شجاعان
۲۲	موسیقی اصیل ایرانی
	رضوی قطعه‌ای در چهارگاه
	میخواند بهمراهی تار فرهنگ
	شریف ، ویلن زندگی ، ستور
	توکلی ، عود رحمانی پور ،
	نی موسوی و تنبک امیر ناصر
	افتتاح
۲۲۳۰	جنگ هفته
۲۳	نگاهی بگذشته
	با استفاده از آرشیو بزرگ
	فیلمهای خبری دنیا کمیاب
۲۴۱۵	یونایتد آرکیست ، یک سری
	فیلمهای کوتاه مدت هستند
	تهیه کرده که حاوی مطالبی
	درباره مردان ، زنان ، مکانها
	و حوادث مهم جهان خواهد
	بود این سری فیلم زیر عنوان
	« نگاهی بگذشته » در قسمت
	دوبلاژ تلویزیون ملی ایران
	بفارسی برگردانده شده و
	قسمتی از آن در این برنامه
	بخش می‌شود .
	کاوش
۲۴۱۵	مجموعه فیلمهای کوتاه درباره
	بررسی و جستجو در مسائل
	مختلف جهان در هفته
۲۴۳۰	آخرین اخبار



سرزمین عجایب ، روزهای جمعه ساعت ۳۰ - ۱۴

موسیقی اصیل ایرانی - مرجان در حال اجرای ترانه



## برنامه های نیمروز تلویزیون ملی ایران (برنامه اول)

از پنجشنبه ۲۶ فروردین تا چهارشنبه اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

خانه قمر خاتم - ساعت ۲۱ روز شنبه  
برنامه اول



مجریان برنامه نگاه - ساعت ۱۹:۳۰ روز  
شنبه برنامه اول



۱۳۴۵ اسلاید و موزیک  
۱۳ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
۱۳۰۲ بهداشت خانواده  
۱۳۱۵ فیلم افونگر  
۱۳۴۵ واریته  
۱۴ اختاپوس  
۱۴۳۰ اخبار نیمروز همراه با فیلم  
های خبری

پنجشنبه

۱۳۴۵ اسلاید و موزیک  
۱۳ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
۱۳۰۲ کارگر  
۱۳۱۵ فیلم دختر شاه پریان  
۱۳۴۵ موسیقی اصیل ایرانی  
۱۴ فیلم بیتون پلیس  
۱۴۳۰ اخبار نیمروز همراه با فیلمهای  
خبری

شنبه

۱۳۴۵ اسلاید و موزیک  
۱۳ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
۱۳۰۲ حفاظت و ایمنی  
۱۳۱۵ فیلم ویدوک  
۱۳۴۵ واریته  
۱۴ ادبیات جهان  
۱۴۳۰ اخبار نیمروز همراه با فیلمهای  
خبری

یکشنبه

۱۳۴۵ اسلاید و موزیک  
۱۳ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
۱۳۰۲ کارگر  
۱۳۱۵ فیلم گریزا  
۱۳۴۵ موسیقی اصیل ایرانی  
۱۴ فیلم محله بیتون  
۱۴۳۰ اخبار نیمروز همراه با فیلمهای  
خبری

دوشنبه

۱۳۴۵ اسلاید و موزیک  
۱۳ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
۱۳۰۲ خانواده  
۱۳۱۵ سفرهای جیمی مک فیترز  
۱۴ شما و تلویزیون  
۱۴۳۰ اخبار نیمروز همراه با فیلمهای  
خبری

سهشنبه

۱۳۴۵ اسلاید و موزیک  
۱۳ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
۱۳۰۲ پلیس و راهنمایی  
۱۳۱۵ فیلم جولیا  
۱۳۴۵ موسیقی اصیل ایرانی  
۱۴ فیلم محله بیتون  
۱۴۳۰ اخبار نیمروز همراه با فیلمهای  
خبری

چهارشنبه



# برنامه‌های تلویزیون ملی ایران

شبکه ( همدان - خرمشهر  
(اصفهان - شیراز - آبادان - رشت

## مرکز آبادان

۱۶ر۴۵ - تلاوت قرآن  
۱۷ - در جهان ما  
۱۷ر۳۰ - برنامه شبکه  
۱۸ر۳۰ - همسایگان  
از ساعت ۱۹ بعد دوباره برنامه شبکه  
سرتاسری پخش میشود

### شنبه

۱۶ر۴۰ - تلاوت قرآن  
۱۷ - آقا خرسه  
۱۷ر۳۰ - برنامه شبکه  
۱۸ر۳۰ - همسایگان  
۱۹ر۰۰ - برنامه شبکه  
۲۰ر۴۵ - روزهای زندگی  
از ساعت ۲۱ بعد دوباره برنامه شبکه  
پخش میشود

### یکشنبه

۱۶ر۴۵ - تلاوت قرآن  
۱۷ - دانش  
۱۷ر۳۰ - برنامه شبکه  
۱۸ر۳۰ - همسایگان  
۱۹ - برنامه شبکه  
۲۳ - وارنیه شش هشتم

### دوشنبه

۱۵ر۴۵ - تلاوت قرآن  
۱۶ - برنامه شبکه  
۱۸ر۳۰ - همسایگان  
۱۹ر۰۰ - برنامه شبکه  
۲۳ - آهنگهای شاد

### سه‌شنبه

۱۶ر۴۵ - تلاوت قرآن  
۱۷ - معما  
۱۷ر۳۰ - برنامه شبکه  
۱۸ر۳۰ - همسایگان  
از ساعت ۱۹ بعد برنامه شبکه پخش  
میشود

### چهارشنبه

## مرکز رشت

۲۲ - فیلم گرفتار  
تا ساعت ۲۴ برنامه شبکه پخش  
میشود

### جمعه

تا ساعت ۲۴ برنامه شبکه پخش  
میشود  
۲۳ - فیلم آذر

### دوشنبه

این مرکز در سایر روزهای هفته برنامه  
شبکه پخش میکند

از پنجشنبه ۲۶ فروردین تا چهارشنبه اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱ر۳۰ مشترک با  
برنامه اول است و بعد از آن :

۲۱ر۳۰ - پیتون پلیس  
۲۲ر۳۰ - چهره ایران ( مشترک با  
برنامه اول )  
۲۳ - وارنیه  
۲۳ر۳۰ - اخبار

### پنجشنبه

۱۸ - شما و تلویزیون  
۱۸ر۳۰ - وارنیه تام‌جوز  
۱۹ر۳۰ - اختاپوس ( مشترک با برنامه  
دوم )  
۲۰ر۰۰ - اخبار

### جمعه

۲۰ر۴۵ - موسیقی ( مشترک با برنامه  
اول )  
۲۱ - بهلوانان ( مشترک با برنامه  
اول )  
۲۲ - گرفتار  
۲۳ - موسیقی ایرانی

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱ر۳۰ مشترک با  
برنامه اول است و بعد از آن :

۲۱ر۳۰ - پیتون پلیس  
۲۲ر۳۰ - چهره ایران ( مشترک با  
برنامه اول )  
۲۳ - وارنیه  
۲۳ر۳۰ - اخبار

### شنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱ مشترک با  
برنامه اول است و از آن بعد :

۲۱ - دانش پالکی ( مشترک با  
برنامه دوم )  
۲۲ - موسیقی ایرانی  
۲۲ر۳۰ - اسرار شهر بزرگ ( مشترک  
با برنامه دوم ) با شرکت  
«پال‌پورک»  
۲۳ر۳۰ - اخبار

### یکشنبه

برنامه شبکه سرتاسری تا ساعت ۲۴  
مشترک با برنامه اول است

۲۲ - داستانهای جاوید ادب پارس  
۲۳ - فانوس خیال  
۲۳ر۳۰ - اخبار

### دوشنبه

برنامه شبکه سراسری تا ساعت ۲۴ مشترک  
با برنامه اول است

۲۳ - ایران زمین  
۲۳ر۳۰ - اخبار

### سه‌شنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱ر۳۰ مشترک با  
برنامه اول است

۲۱ر۳۰ - پیتون پلیس  
۲۲ر۳۰ - هفت شهر عشق  
۲۳ - نگاهی به گذشته  
۲۳ر۱۵ - کاوش  
۲۳ر۳۰ - اخبار

### چهارشنبه

# برنامه‌های تلویزیون ملی ایران

تبریز - رضایید - کرمانشاه - بندر عباس

از پنجشنبه ۲۶ فروردین تا  
چهارشنبه اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

## مرکز تبریز

### پنجشنبه

- ۱۷:۳۰ - اسلاید و موزیک
- ۱۸ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۸:۰۲ - فیلم سرزمین عجایب
- ۱۹ - فیلم هالیوود و ستارگان
- ۱۹:۳۰ - سخنرانی مذهبی
- ۲۰ - مشروح اخبار همراه با فیلم های خبری
- ۲۰:۳۰ - اختاپوس
- ۲۱ - فیلم سینمایی یاسیجارون

- ۱۷:۳۰ - اسلاید و موزیک
- ۱۸ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۸:۰۲ - فوتبال
- ۱۹:۳۰ - فیلم دختر شاه پریان
- ۲۰ - مشروح اخبار همراه با فیلم های خبری
- ۲۰:۳۰ - خانه قمر خانم
- ۲۱ - برنامه مذهبی

### جمعه

### شنبه

- ۱۸ - اسلاید و موزیک
- ۱۸:۳۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۸:۳۲ - کودکان ( بازی بازی )
- ۱۹ - جادوی علم
- ۱۹:۳۰ - فیلم حقیقت
- ۲۰ - مشروح اخبار همراه با فیلم های خبری
- ۲۰:۳۰ - چهره ایران
- ۲۱ - فیلم غرب وحشی

- ۱۸ - اسلاید و موزیک
- ۱۸:۳۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۸:۳۲ - کارتون باگربانی
- ۱۹ - نوجوانان ( مسابقه چهره های درخشان )
- ۱۹:۳۰ - فیلم آنچه شما خواسته‌اید
- ۲۰ - مشروح اخبار همراه با فیلم های خبری
- ۲۰:۳۰ - هفت شهر عشق
- ۲۱ - فیلم مدافعان

### یکشنبه

### دوشنبه

- ۱۸ - اسلاید و موزیک
- ۱۸:۳۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۸:۳۲ - موسیقی کودکان و نوجوانان
- ۱۹ - فیلم جولیا
- ۱۹:۳۰ - سرکار استوار
- ۲۰ - مشروح اخبار همراه با فیلم های خبری
- ۲۰:۳۰ - ایران زمین
- ۲۱ - فیلم بالازر از خطر

- ۱۸ - اسلاید و موزیک
- ۱۸:۳۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۸:۳۲ - نوجوانان ( ورزش )
- ۱۹ - فیلم داستان سفر
- ۱۹:۳۰ - موسیقی ایرانی
- ۲۰ - مشروح اخبار همراه با فیلم های خبری
- ۲۰:۳۰ - پیوند
- ۲۱ - فیلم دکتر کیلندر

### سه‌شنبه

### چهارشنبه

- ۱۸ - اسلاید و موزیک
- ۱۸:۳۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۸:۳۲ - کودکان ( زیر کبکد کبود - از گذشته های دور )
- ۱۹ - پهلوانان
- ۲۰ - مشروح اخبار همراه با فیلم های خبری
- ۲۰:۳۰ - مسابقه تلاش
- ۲۱:۱۵ - فیلم زوهاید

## مرکز رضایید

### پنجشنبه

- ۱۶:۱۵ - اسلاید و موزیک
- ۱۶:۳۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۶:۳۲ - کودکان
- ۱۷ - فیلم آقاخبره
- ۱۷:۳۰ - فیلم سینمایی
- ۱۹ - جادوی علم
- ۱۹:۳۰ - فیلم سیلاس مارتر
- ۲۰ - کانون گرم خانواده
- ۲۰:۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
- ۲۱:۱۵ - داش پالکی
- ۲۲ - فیلم گرفتار
- ۲۳ - برنامه مذهبی

### جمعه

- ۹:۱۵ - اسلاید و موزیک
- ۹:۳۰ - کودکان
- ۱۰ - مسابقه جدول تلویزیونی
- ۱۰:۳۰ - اشعار مذهبی
- ۱۱ - فیلم سرزمین عجایب
- ۱۲ - یادگار های کهن
- ۱۲:۳۰ - فیلم ستارگان
- ۱۳ - مسابقات فوتبال
- ۱۴:۳۰ - فیلم رانده شده
- ۱۶ - برنامه مذهبی
- ۱۷ - فیلم هتل امپریال پالاس
- ۱۸ - اختاپوس
- ۱۸:۳۰ - شما و تلویزیون
- ۱۹ - برنامه مذهبی
- ۱۹:۳۰ - فیلم عشق هرگز نمی‌میرد
- ۲۰:۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
- ۲۱:۱۵ - رویدادها
- ۲۱:۳۰ - پهلوانان
- ۲۲:۳۰ - تأخر

### شنبه

- ۱۶ر۴۵ - اسلاید و موزیک
- ۱۷ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۷ر۰۲ - آموزشی (تدریس)
- ۱۷ر۳۰ - کودکان
- ۱۸ر۱۵ - کتاب و کودک
- ۱۸ر۳۰ - برنامه محلی
- ۱۹ - کتاب و نوجوانان
- ۱۹ر۳۰ - فیلم آنچه شما خواستاید
- ۲۰ - نغمه ها
- ۲۰ر۳۰ - مشروح اخبار همراه بافیلمهای خبری
- ۲۱ر۱۵ - پیتون پلیس
- ۲۲ - چهره ایران
- ۲۲ر۳۰ - فیلم اسرار شهر بزرگ

### یکشنبه

- ۱۶ر۴۵ - اسلاید و موزیک
- ۱۷ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۷ر۰۳ - آموزشی (تدریس)
- ۱۷ر۳۰ - کودکان
- ۱۸ر۳۵ - محلی
- ۱۹ - موسیقی ایرانی
- ۱۹ر۳۰ - فیلم بینوایان
- ۲۰ - دانش
- ۲۰ر۳۰ - مشروح اخبار همراه بافیلمهای خبری
- ۲۱ر۱۵ - موسیقی کلاسیک
- ۲۲ - فیلم پنج دقیقه آخر

### دوشنبه

- ۱۶ر۴۵ - اسلاید و موزیک
- ۱۷ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۷ر۰۳ - آموزشی (تدریس)
- ۱۸ - کودکان
- ۱۸ر۱۵ - مسابقه بگردنیاب
- ۱۸ر۴۵ - محلی
- ۱۹ - نوجوانان (مسابقه جایزه بزرگ)
- ۱۹ر۳۰ - داستانهای جاوید ادب ایران
- ۲۰ر۳۰ - مشروح اخبار همراه بافیلمهای خبری
- ۲۱ر۱۵ - جشن هنر
- ۲۲ - خانه قمر خانم
- ۲۲ر۳۰ - فیلم مستند

### سهشنبه

- ۱۶ر۴۵ - اسلاید و موزیک
- ۱۷ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۷ر۰۳ - آموزش روستایی
- ۱۸ر۱۵ - مسابقه سنجش افکار
- ۱۸ر۳۵ - محلی
- ۱۹ - دنیای حیوانات و کلکسیونر
- ۱۹ر۳۰ - شهر آفتاب (معرفی و بررسی کتابهای تازه)
- ۲۰ - فیلم جولیا
- ۲۰ر۳۰ - مشروح اخبار همراه بافیلمهای خبری
- ۲۱ر۱۵ - سرکار استوار
- ۲۲ - ادبیات جهان
- ۲۲ر۳۰ - فیلم تمدن

### چهارشنبه

- ۱۶ر۴۵ - اسلاید و موزیک
- ۱۷ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۷ر۰۲ - آموزشی (تدریس)
- ۱۸ - کودکان
- ۱۸ر۴۵ - محلی
- ۱۹ - پلیس راهنمایی
- ۱۹ر۱۵ - موسیقی جاز جوانان
- ۱۹ر۳۰ - موسیقی ایرانی
- ۲۰ - از همه رنگ
- ۲۰ر۳۰ - مشروح اخبار همراه بافیلمهای خبری
- ۲۱ - از همه رنگ
- ۲۲ - ایران زمین
- ۲۲ر۳۰ - فیلم سیمای شجاعان

### مؤکرم گرمانشاه

### پنجشنبه

- ۱۶ - اسلاید و موزیک
- ۱۶ر۰۳ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۶ر۳۰ - موسیقی و کودک
- ۱۶ر۴۵ - فیلم سرزمین عجایب
- ۱۷ر۳۰ - با هم قصه بگوئیم
- ۱۸ - فیلم جادوی علم
- ۱۸ر۳۰ - ادبیات جهان
- ۱۹ - فیلم بیکر
- ۲۰ - مشروح اخبار همراه با فیلم های خبری
- ۲۰ر۳۰ - فیلم آنچه شما خواستاید
- ۲۱ر۰۰ - اشعار مذهبی
- ۲۱ر۳۰ - فیلم سینمایی

### جمعه

- ۱۶ - اسلاید و موزیک
- ۱۶ر۳۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۶ر۳۲ - بازی بازی
- ۱۷ - فیلم سینمایی
- ۱۸ر۳۰ - فیلم دختر شاه پریان
- ۱۹ - اختاپوس
- ۱۹ر۳۰ - سخنرانی مذهبی
- ۲۰ - مشروح اخبار همراه با فیلم های خبری
- ۲۰ر۳۰ - فیلم حقیقت
- ۲۱ - بولتن هفتگی استان
- ۲۱ر۱۵ - اشعار مذهبی
- ۲۱ر۳۰ - فیلم انسانها
- ۲۲ر۱۵ - رویداد های هفته

### شنبه

- ۱۶ - اسلاید و موزیک
- ۱۶ر۳۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۶ر۳۲ - مضحك فلمی - چکار کنم
- ۱۷ - برنامه آموزشی
- ۱۸ - دانش
- ۱۸ر۳۰ - فیلم غرب وحشی
- ۱۹ر۳۰ - موسیقی محلی
- ۲۰ - مشروح اخبار همراه با فیلم های خبری
- ۲۰ر۳۰ - فیلم پیتون پلیس
- ۲۱ر۳۰ - چهره ایران
- ۲۲ - مسابقه تلاش

### یکشنبه

- ۱۶ - اسلاید و موزیک
- ۱۶ر۳۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۶ر۳۲ - داستان تاریخی
- ۱۶ر۴۵ - کهنکشان
- ۱۷ر۳۰ - چهره های درخشان
- ۱۸ - آموزش روستایی
- ۱۹ - سرکار استوار روستائیان
- ۱۹ر۳۰ - فیلم هالیوود و ستارگان
- ۲۰ر۰۰ - مشروح اخبار همراه با فیلم های خبری
- ۲۰ر۳۰ - موسیقی ایرانی
- ۲۱ - مسابقه جایزه بزرگ
- ۲۱ر۳۰ - فیلم سینمایی

اسلاید و موزیک	۱۶
سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۶ر۳۰
توسن	۱۶ر۳۲
برنامه آموزشی	۱۷ر۳۲
آموزش روستائی	۱۸
جولیا	۱۹
موسیقی ایرانی	۱۹ر۳۰
مشروح اخبار همراه با فیلم	۲۰
های خبری	۲۰
فیلم پیتون پلیس	۲۰ر۳۰
مسابقه ورزشی	۲۱ر۳۰

اسلاید و موزیک	۱۶
سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۶ر۳۰
فیلم پسر دریا	۱۶ر۳۲
برنامه آموزشی	۱۷
رنگارنگ	۱۸
فیلم گیدتون	۱۸ر۳۰
برنامه زنگوله ها	۱۹ر۳۰
مشروح اخبار همراه با فیلم	۲۰
های خبری	۲۰
فیلم پیتون پلیس	۲۰ر۳۰
ادبیات ایران	۲۱ر۳۰
فیلم آخرین مهلت	۲۲

دوشنبه

اسلاید و موزیک	۱۶
سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۶ر۳۰
فیلم آقا خرسه	۱۶ر۳۲
مجله هفتگی نوجوانان	۱۷
فیلم فرار	۱۷ر۳۰
فیلم راز بقا	۱۸
دفاع غیر نظامی	۱۸ر۳۰
فیلم روحایید	۱۸ر۴۵
موسیقی غربی	۱۹ر۳۰
مشروح اخبار همراه با فیلم	۲۰
های خبری	۲۰
سرکار استوار	۲۰ر۳۰
ایران زمین	۲۱
موسیقی ایرانی	۲۱ر۳۰
فیلم دکتر بن کیسی	۲۲

سه شنبه

فیلم بل و سباستین	۱۹ر۳۰
کانون گرم خانواده	۲۰
مشروح اخبار همراه با فیلم	۲۰ر۳۰
های خبری	۲۰
داش پالکی	۲۱
مسابقه چهره ها	۲۲
اشعار مذهبی	۲۲ر۳۰

اسلاید و موزیک	۱۶
سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۶ر۳۰
از گذشته های دور	۱۶ر۳۲
فیلم آقا خرسه	۱۷
فیلم سینمایی	۱۷ر۳۰
جادوی علم	۱۹

پنجشنبه

مرکز  
بندر عباس

شما و تلویزیون	۱۸ر۳۰
مسابقه صندوق شانس	۱۹
فیلم عشق هرگز نمی میرد	۱۹ر۳۰
مشروح اخبار همراه با فیلم	۲۰ر۳۰
های خبری	۲۰
پهلوانان	۲۱
ناشر بحث آزاد	۲۲

فیلم ستارگان	۱۲ر۳۰
رویداد های ایران و جهان	۱۳
فوتبال	۱۳ر۳۰
فیلم اعتراف	۱۵
برنامه مذهبی	۱۶
فیلم راه آهن	۱۷
اختاپوس	۱۸

جمعه

اسلاید و موزیک	۱۶ر۳۰
سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۷
کودکان	۱۷ر۰۲
نویا و گان	۱۷ر۳۰
جوانان	۱۸ر۳۰
مجله هفتگی	۱۹
فیلم دامبی و پسر	۱۹ر۳۰
مشروح اخبار همراه با فیلم	۲۰
های خبری	۲۰
موسیقی غربی	۲۱
فیلم پنج دقیقه آخر	۲۲

یکشنبه

اسلاید و موزیک	۹
سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۹ر۳۰
موسیقی کودکان و کارتون	۹ر۳۲
مسابقه چهره های درخشان	۱۰
برنامه مذهبی	۱۰ر۳۰
فیلم سرزمین عجایب	۱۱
رنگارنگ	۱۲
اسلاید و موزیک	۱۶ر۳۰
سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۷
تدریس زبان انگلیسی	۱۷ر۰۲
کودکان	۱۷ر۳۰
بهداشت	۱۸ر۳۰
نوجوانان	۱۹
آنچه شما خواسته اید	۱۹ر۳۰
نغمه ها	۲۰
مشروح اخبار همراه با فیلم	۲۰ر۳۰
های خبری	۲۰
پیتون پلیس	۲۱
امواج روشن	۲۲
فیلم اسرار شهر بزرگ	۲۲ر۳۰

شنبه

مشروح اخبار همراه با فیلم	۲۰ر۳۰
های خبری	۲۰
جشن هنر	۲۱
مسابقه جایزه بزرگ	۲۲
هفت شهر عشق	۲۲ر۳۰
فیلم مستند	۲۳

دوشنبه

اسلاید و موزیک	۱۶ر۳۰
سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۷
تدریس زبان انگلیسی	۱۷ر۰۲
کودکان و نویا و گان	۱۷ر۳۰
ورزش	۱۸ر۳۰
هنر نقاشی	۱۹
فیلم آرزو های بر باد رفته	۱۹ر۳۰
موسیقی ایرانی	۲۰
مشروح اخبار همراه با فیلم	۲۰ر۳۰
های خبری	۲۰
فیلم پیتون پلیس	۲۱
ایران زمین	۲۲
فیلم سینمای شجاعان	۲۲ر۳۰

چهارشنبه

اسلاید و موزیک	۱۶ر۳۰
سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۷
تدریس زبان انگلیسی	۱۷ر۰۲
کودکان و نویا و گان	۱۷ر۳۰
موسیقی محلی	۱۸ر۳۰
نوجوانان ( مسابقه )	۱۹
داستانهای جاوید ادب ایران	۱۹ر۳۰

سه شنبه

اسلاید و موزیک	۱۶
سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۶ر۳۰
آموزش روستائی	۱۶ر۳۲
محلی	۱۸ر۳۰
فیلم دنیای حیوانات	۱۹
شهر آفتاب ( معرفی و بررسی کتابهای تازه )	۱۹ر۳۰
فیلم جولیا	۲۰
مشروح اخبار همراه با فیلم	۲۰ر۳۰
های خبری	۲۰
سرکار استوار	۲۱
ادبیات جهان	۲۲
تمدن	۲۲ر۳۰

# برنامه‌های رادیو ایران

از پنجشنبه ۲۶ فروردین تا چهارشنبه اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

## پنجشنبه

۶.۰۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه‌ها
۶.۰۲	اخبار
۶.۰۸	تقویم تاریخ
۶.۱۵	شادی و امید
۶.۴۵	موسیقی
۷.۰۰	اخبار
۷.۱۵	کودک
۸.۰۰	اخبار
۸.۰۵	مطبوعات
۸.۱۵	موسیقی
۸.۲۰	رنگین‌کمان
۹.۰۰	اخبار
۹.۰۵	زن و زندگی
۱۰.۰۰	اخبار
۱۰.۰۵	زن و زندگی
۱۰.۲۰	ترانه‌ها
۱۱.۰۰	اخبار
۱۱.۱۰	موسیقی
۱۱.۲۰	موسیقی مطبوعاتی
۱۱.۵۵	سخن‌نویسی
۱۲.۰۰	اذان ظهر
۱۲.۰۶	ایران و اسلام
۱۲.۲۰	کارگران
۱۲.۳۰	اخبار
۱۲.۵۰	مرزهای دانش
۱۳.۵۰	آهنگ
۱۴.۰۰	اخبار
۱۴.۲۰	موسیقی
۱۵.۰۰	ساز تنها
۱۵.۱۵	پاسدaran جامعه
۱۵.۲۰	کاروان
۱۶.۰۰	اخبار
۱۶.۰۵	نقش درآینه هفته
۱۷.۰۰	اخبار
۱۷.۰۵	هنر برای مردم
۱۷.۰۰	اخبار و ورزشی
۱۹.۰۵	یادداشت‌های یک سفر کوتاه
۲۰.۰۰	مشرع اخبار و تفسیر
۲۰.۲۰	تکلیف مطبوعات
۲۰.۴۰	برنامه مذهبی
۲۰.۵۵	برنامه آهنگ‌ها
۲۱.۰۰	راشد
۲۲.۰۰	اخبار
۲۲.۰۵	داستان شب
۲۲.۲۰	ساز تنها
۲۲.۴۵	برنامه مذهبی
۲۳.۰۰	اخبار
۲۳.۰۵	اشعار مذهبی
۲۴.۰۰	خلاصه اخبار ۲۵ ساعت

## جمعه

۶.۰۰	سلام شاهنشاهی اعلام و خبر
۶.۰۸	تقویم تاریخ
۶.۱۵	برنامه مذهبی
۶.۲۰	آهنگ‌ها
۶.۳۰	برنامه‌ها
۶.۴۰	موسیقی مطبوعاتی
۶.۴۵	سخن‌نویسی مذهبی
۷.۰۰	اذان ظهر
۷.۰۶	ایران و اسلام

۷.۵۰	آهنگ‌ها
۸.۰۰	اخبار
۸.۰۵	سخن‌نویسی مذهبی
۸.۲۰	اشعار مذهبی
۱۲.۰۰	اذان ظهر
۱۲.۰۶	رنگها و بیرنگها
۱۲.۲۰	سپروستر
۱۲.۳۰	آهنگ‌ها
۱۲.۴۰	نمایشنامه مذهبی
۱۲.۴۰	اشعار مذهبی
۱۳.۰۰	مشرع اخبار و تفسیر
۱۵.۰۰	آهنگ‌ها
۱۵.۱۰	شاعران قصه می‌گویند
۱۶.۰۰	اخبار
۱۶.۰۵	بگویند و بشنویند
۱۷.۰۰	آینه زندگی
۱۸.۰۰	اخبار
۱۸.۰۵	سخن‌نویسی مذهبی
۱۸.۲۰	مسابقه بیست و شوازی
۱۹.۰۰	اخبار ورزشی
۱۹.۰۵	موسیقی ایرانی
۲۰.۰۰	مشرع اخبار و تفسیر
۲۰.۲۰	موسیقی ایرانی
۲۰.۵۵	برنامه آهنگ‌ها
۲۱.۰۰	زیر آسمان کوچه
۲۱.۲۰	گلها
۲۲.۰۰	اخبار - اسفاله کوچه
۲۲.۲۰	ساز تنها
۲۲.۴۵	موسیقی ایرانی
۲۳.۰۰	اخبار
۲۳.۰۵	گلها
۲۳.۲۵	موسیقی ایرانی
۲۴.۰۰	برنامه های

## از شنبه تا چهارشنبه

۶.۰۰	برنامه‌ها
۶.۰۲	اخبار
۶.۰۸	تقویم تاریخ
۶.۱۵	شادی و امید
۶.۴۵	موسیقی نشاط انگیز
۷.۵۰	آهنگ
۷.۵۵	اخبار
۷.۱۵	کودک
۷.۵۰	آهنگ
۸.۰۰	اخبار
۸.۰۵	تکلیف مطبوعات
۸.۱۵	آهنگ‌های بی‌کلام
۸.۲۰	رنگین‌کمان
۹.۰۰	اخبار
۹.۰۵	زن و زندگی
۱۰.۰۰	اخبار
۱۰.۰۵	دنیاه برنامه زن و زندگی
۱۰.۲۰	ترانه های ایرانی
۱۱.۰۰	اخبار
۱۱.۱۰	موسیقی ملل
۱۱.۲۰	موسیقی مطبوعاتی
۱۱.۴۵	سخن‌نویسی مذهبی
۱۲.۰۰	اذان ظهر
۱۲.۰۶	ایران و اسلام

۱۲.۲۰	کارگران
۱۲.۳۰	آهنگ
۱۲.۴۰	اخبار هنری
۱۳.۰۵	برنامه جوانان
۱۳.۵۰	آهنگ‌ها
۱۴.۰۰	اخبار
۱۴.۲۰	سیری در مسئله روز
۱۵.۰۰	ساز تنها
۱۵.۱۵	عمران منطقه‌ای
۱۵.۲۰	گفتمان شعر و موسیقی
۱۶.۰۰	اخبار
۱۶.۰۵	از چهار گوشه جهان
۱۷.۰۰	اخبار
۱۷.۰۵	آینه زندگی
۱۸.۰۰	اخبار و برنامه دهقان
۱۹.۰۰	اخبار ورزشی
۱۹.۰۵	موسیقی
۱۹.۱۵	بحث ایدئولوژیک
۲۰.۰۰	مشرع اخبار و تفسیر
۲۰.۲۰	تکلیف مطبوعات
۲۰.۴۰	موسیقی ایرانی
۲۰.۵۵	برنامه آهنگ‌ها
۲۱.۰۰	مشاعر (۱۵ دقیقه)
۲۱.۴۵	برنامه گلها (۱۵ دقیقه)
۲۲.۰۰	اخبار
۲۲.۰۵	داستان شب
۲۲.۲۰	ساز تنها
۲۲.۴۵	موسیقی ایرانی
۲۳.۰۰	اخبار
۲۳.۰۵	برنامه گلها
۲۳.۲۰	موسیقی ایرانی
۲۴.۰۰	خلاصه اخبار ۲۴ ساعت
۲۴.۰۵	دقیقه بعد از نیمه شب برنامه گلها
۲۴.۱۵	یادداشت‌های یک سفر کوتاه
۲۴.۲۰	موسیقی رقص
۲۴.۳۰	برنامه آهنگ‌ها
۲۴.۴۰	یادداشت‌های یک سفر کوتاه
۲۴.۴۵	موسیقی رقص
۲۴.۵۰	یادداشت‌های یک سفر کوتاه
۲۴.۵۵	موسیقی رقص
۲۵.۰۰	یادداشت‌های یک سفر کوتاه

## برنامه‌هایی که در طی هفته تغییر میکنند:

ساعت ۱۵:۱۵ تا ۱۵:۳۰

روز یکشنبه موسیقی  
دوشنبه حمایت حیوانات  
سه‌شنبه موسیقی  
چهارشنبه سازمان ملل

ساعت ۱۹:۰۵ تا ۱۹:۳۰

یکشنبه سپاهیان انقلاب  
دوشنبه یادداشت‌های یک سفر کوتاه  
سه‌شنبه سپاهیان انقلاب  
چهارشنبه بحث ایدئولوژیک

ساعت ۱۹:۳۰ تا ۲۰:۰۰

یکشنبه موسیقی ایرانی  
دوشنبه یادداشت‌های یک سفر کوتاه  
سه‌شنبه اسرار تندرستی  
چهارشنبه بحث ایدئولوژیک

ساعت ۲۱:۰۰

یکشنبه برنامه ادبی  
دوشنبه نغمه‌های دو خاموشی  
سه‌شنبه فرهنگ مردم  
چهارشنبه جلی‌داری

استودیو بزرگ رادیو ایران - ارکستر گلها- رهبر جواد معروفی



# برنامه رادیو تهران

از پنجشنبه ۳۶ فروردین تا چهارشنبه اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

شنبه	دوشنبه	چهارشنبه
بخش اول	بخش اول	بخش اول
۶ - موسیقی سبک ۸ر۳۰ - برنامه انگلیسی ۹ر۳۰ - برنامه فرانسه ۱۰ر۳۰ - برنامه آلمانی ۱۱ر۳۰ - ترانه های درخواستی ۱۲ر۳۰ - تدریس زبان انگلیسی ۱۲ر۴۵ - ساز تنها	۶ - موسیقی سبک ۸ر۳۰ - برنامه آلمانی ۹ر۳۰ - برنامه فرانسه ۱۰ر۳۰ - برنامه انگلیسی ۱۱ر۳۰ - ترانه های درخواستی ۱۲ر۳۰ - تدریس زبان انگلیسی ۱۲ر۴۵ - ساز تنها	۶ - موسیقی سبک ۸ر۳۰ - برنامه انگلیسی ۹ر۳۰ - برنامه فرانسه ۱۰ر۳۰ - برنامه آلمانی ۱۱ر۳۰ - ترانه های درخواستی ۱۲ر۳۰ - تدریس زبان انگلیسی ۱۲ر۴۵ - ساز تنها
بخش دوم	بخش دوم	بخش دوم
۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان ۱۷ر۳۰ - موسیقی فیلم ۱۸ - تدریس زبان فرانسه ۱۸ر۱۵ - ساز های غربی ۱۸ر۳۰ - موسیقی جاز ۱۹ - برنامه ای از روشنگ ۲۰ - بهترین آهنگهای روز ۲۰ر۳۰ - جهان اندیشه ۲۱ - موسیقی کلاسیک ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی	۱۷ - آهنگهای متنوع غربی ۱۷ر۳۰ - موسیقی فیلم ۱۸ - تدریس زبان فرانسه ۱۸ر۱۵ - ساز های غربی ۱۸ر۳۰ - ارکستر های بزرگ جهان ۱۹ - آهنگهای متنوع غربی ۱۹ر۱۵ - گلهای جاویدان ۲۰ - موسیقی جاز ۲۰ر۳۰ - ادبیات جهان ۲۱ - موسیقی کلاسیک ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی	۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان ۱۷ر۳۰ - موسیقی فیلم ۱۸ - تدریس زبان فرانسه ۱۸ر۱۵ - ساز های غربی ۱۸ر۳۰ - موسیقی جاز ۱۹ - برنامه ای از روشنگ ۲۰ - بهترین آهنگهای متنوع غربی ۲۰ر۳۰ - قرن بیستم و افکار نو ۲۱ - موسیقی کلاسیک ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی
یکشنبه	سه شنبه	
بخش اول	بخش اول	
۶ - موسیقی سبک ۸ر۳۰ - برنامه انگلیسی ۹ر۳۰ - برنامه فرانسه ۱۰ر۳۰ - برنامه آلمانی ۱۱ر۳۰ - ترانه های درخواستی ۱۲ر۳۰ - تدریس زبان انگلیسی ۱۲ر۴۵ - ساز تنها	۶ - موسیقی سبک ۸ر۳۰ - برنامه انگلیسی ۹ر۳۰ - برنامه فرانسه ۱۰ر۳۰ - برنامه آلمانی ۱۱ر۳۰ - ترانه های درخواستی ۱۲ر۳۰ - تدریس زبان انگلیسی ۱۲ر۴۵ - ساز تنها	
بخش دوم	بخش دوم	
۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان ۱۷ر۳۰ - موسیقی فیلم ۱۸ - تدریس زبان فرانسه ۱۸ر۱۵ - ساز های غربی ۱۸ر۳۰ - موسیقی جاز ۱۹ - برنامه ای از روشنگ ۲۰ - بهترین آهنگهای روز ۲۱ - موسیقی کلاسیک ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی	۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان ۱۷ر۳۰ - موسیقی فیلم ۱۸ - تدریس زبان فرانسه ۱۸ر۱۵ - ساز های غربی ۱۸ر۳۰ - موسیقی جاز ۱۹ - برنامه ای از روشنگ ۲۰ - بهترین آهنگهای روز ۲۰ر۳۰ - ترکه زرین ۲۱ - موسیقی کلاسیک ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی	



اتاق فرمان رادیو ایران - شاهرخ نادری تهیه کننده برنامه های صبح جمعه

# برنامه رادیو (F. M)

از پنجشنبه ۲۶ فروردین تا چهارشنبه اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

فرستنده سوم F.M رادیو روز های پنجشنبه و جمعه برنامه ندارد

شنبه	دوشنبه
۲۱ ارکستر های بزرگ جهان - فرانک چاکسیند	۲۱ ارکستر های بزرگ جهان - باپامارینما
۲۱:۳۰ موسیقی جاز - سانی استیت	۲۱:۳۰ موسیقی جاز - دیزی جیلیسی
۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم - آواز سیاوش ( بیات اسفهان )	۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم - آواز قوامی ( مثنوی )
۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک - بهوون ( کسرترو ویلن در رماژور ) پرو کفیند - ( سنفونی شماره ۵ در ریمل اپوس )	۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک - مندلسن - ( سنفونی شماره ۵ در رماژور ) اشتراوس ( - دون کیشوت ، اپوس ، ۳۵ )

یکشنبه	سه شنبه
۲۱ ارکستر های بزرگ جهان - هری آلبرت	۲۱ ارکستر های بزرگ جهان - کاراولی ( رمانتیک )
۲۱:۳۰ آهنگهای انتخابی	۲۱:۳۰ آهنگهای انتخابی
۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم - آواز شهیدی ( چهارگاه )	۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم - آواز وفائی ( ابوخطا )
۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک - روشا : - کسرترو برای ویلن و ارکستر نیامین : - رمانتیک فاتری اسکو : - راپسودی های رومانی شماره های ۱ و ۲	۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک - باگانیس ( - سنات های ویلن و گیتار ) باج ( - سه سوئیت انگلیسی - شماره یک ، در لامازور شماره دو ، در لامینور - شماره سه ، در سلیمینور )

چهارشنبه
۲۱ ارکستر های بزرگ جهان بیلی وون
۲۱:۳۰ موسیقی جاز - چیک کورن آ
۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم - برنامه شماره ۱۰۲ آواز سیاوش
۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک باج - سوناتهای فلوت و چیلو

## بررسی نظرات تماشاگران تلویزیون

تلویزیون بر حسب سن و با میزان تماشای تلویزیون ، نظر تماشاگران در باره برنامه ها و ... بدست آمده است که میتواند روشنگر بسیاری از مسائل در زمینه تلویزیون باشد .

در این تحقیق همچنین برخی از تأثیرات تلویزیون از جمله تأثیر تلویزیون از نظر ارتقای سطح ذوق و سلیقه تماشاگران و یا تأثیر تلویزیون بر چگونگی اوقات فراغت تماشاگران بررسی شده است .

امیدواریم بتوانیم پس از تجزیه و تحلیل هائیکه نتایج این بررسی ، گزارش کاملی از این تحقیق را در مجله تماشا منتشر کنیم تا خوانندگان مجله با تلویزیون و مسائل آن در ایران بیشتر آشنا شوند .

## « اسیر »

معلوم است .

برخورد دومرد بزرگ و کوچک ، قوی و پر قدرت و ترسو و بی مقدار ، مرد بزرگ و بیرون پس از یکسلسله کشمکش مرد کوچک و ترسو را اسیر میکند . مرد کوچک برای رهائی از چنگال مرد قوی میکوشد ولی بیفایده ... و در یک لحظه کوتاه مرد کوچک امکان می یابد که با نابود ساختن مرد بزرگ از مهلکه رهائی یابد ، اما میترسد و مرد بزرگ متوجه این ضعف مرد کوچک میشود و بعد ...

نقش آفرینان این فیلم آقایان بهزاد محتشمی و علی علی احمدی و قلمبرداری آن را آقای علی هجرت به عهده دارد .

« اسیر » نام فیلم کوتاهی است به مدت ۲۲ دقیقه که ابراهیم وحید زاده در تلویزیون ملی ایران دست اندر کار تهیه آنست ابراهیم وحید زاده تاکنون چندین فیلم کوتاه با نامهای « تاج » ، « چشمها » و « کدام قلعه ، کدام اوج » تهیه و کارگردانی کرده است ، فیلم « چشمها » با کارگردانی ابراهیم وحید زاده در فستیوالهای کوزارتو ( سوئیس ) ، سنپتاسنتود ۷۰ ( هلند ) و مارین باد ( چکسلواکی ) نمایش داده شده است . فیلم چشمها در فستیوال مارین باد بدریافت دیپلم افتخار نایل آمد .

فیلم اسیر یا یک پانزدهم آغاز می شود و موضوع آن برخورد دو نیرو در یک فضای نامتخص و در یک زمان نا

بخش سنجش افکار و تحقیقات اجتماعی تلویزیون ملی ایران به منظور شناسائی سلیقه و عقاید تماشاگران در باره برنامه های تلویزیون در اسفند ماه ۱۳۴۹ در شهر های تهران ، اسفهان ، شیراز ، آبادان ، خرمشهر ، رشت و بندر بیلوی ، رضائیه و بندر عباس یک بررسی از طریق آمار گیری نمونه ای و مصاحبه کتبی انجام داد که نتایج مقدماتی آن در اختیار امور برنامه ها گذاشته شد تا در تنظیم برنامه های تازه مورد استفاده قرار گیرد .

در این بررسی با بیش از ۶۵۰۰ خانوانه صاحب تلویزیون در شهرهای فوق مصاحبه شد و اطلاعات سودمندی در زمینه های گوناگون از جمله تعداد دستگاه های تلویزیون ، تعداد تماشاگران

# برنامه‌های تلویزیون آموزشی تهران

از پنجشنبه ۳۶ فروردین تا  
چهارشنبه اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

جمعه: تلویزیون آموزشی  
برنامه ندارد

## پنجشنبه

- ۱۴۳۰ - ترانه‌ها و چشم اندازها
- ۱۵ - مکانیک ششم
- ۱۵۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۵۴۵ - گرید انگلیش
- ۱۶ - شیمی ششم
- ۱۶۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۶۴۵ - گرید انگلیش
- ۱۷ - مثلثات ششم طبیعی

## شنبه

- ۱۳۳۰ - ترانه‌ها و چشم اندازها
- ۱۴ - بخوانیم و بنویسیم
- ۱۴۱۵ - فیزیولوژی گیاهی ششم
- ۱۴۴۵ - گرید انگلیش
- ۱۵ - فیزیک ششم
- ۱۵۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۵۴۵ - گرید انگلیش
- ۱۶ - جبر ششم
- ۱۶۳۰ - مقاله آلمانی
- ۱۶۴۵ - اطلاعات عمومی

## یکشنبه

- ۱۳۳۰ - ترانه‌ها و چشم اندازها
- ۱۴ - علوم دبستانی
- ۱۴۱۰ - فیزیولوژی جانوری ششم
- ۱۴۴۵ - گرید انگلیش
- ۱۵ - شیمی ششم
- ۱۵۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۵۴۵ - گرید انگلیش
- ۱۶ - حساب استدلالی هتم
- ۱۶۳۰ - مقاله انگلیسی
- ۱۶۴۵ - دستور زبان فارسی

## دوشنبه

- ۱۳۳۰ - ترانه‌ها و چشم اندازها
- ۱۴ - بخوانیم و بنویسیم
- ۱۴۱۵ - زمین شناسی ششم
- ۱۴۴۵ - گرید انگلیش
- ۱۵ - فیزیک ششم
- ۱۵۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۵۴۵ - گرید انگلیش
- ۱۶ - مثلثات ششم ریاضی
- ۱۶۳۰ - مقاله فرانسه
- ۱۶۴۵ - عربی ششم

## سه‌شنبه

- ۱۳۳۰ - ترانه‌ها و چشم اندازها
- ۱۴ - علوم دبستان
- ۱۴۱۵ - فیزیولوژی جانوری ششم
- ۱۴۴۵ - گرید انگلیش
- ۱۵ - شیمی ششم
- ۱۵۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۵۴۵ - گرید انگلیش
- ۱۶ - ترسیم و رقص ششم
- ۱۶۳۰ - مقاله آلمانی
- ۱۶۴۵ - فارسی ششم
- ۱۷۰۵ - زنگ تفریح
- ۱۷۱۵ - طبیعی ۵
- ۱۷۴۰ - ترانه
- ۱۷۴۵ - شیمی ۶
- ۱۸۱۰ - فیزیک ۶
- ۱۸۳۵ - ریاضی ۴
- ۱۹ - زنگ تفریح
- ۱۹۱۰ - جبر ششم طبیعی
- ۱۹۳۵ - برنامه کودکان

## چهارشنبه

- ۱۳۳۰ - ترانه‌ها و چشم اندازها
- ۱۴ - بخوانیم و بنویسیم
- ۱۴۱۵ - رسم فنی
- ۱۴۴۵ - گرید انگلیش
- ۱۵ - فیزیک ششم
- ۱۵۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۵۴۵ - گرید انگلیش
- ۱۶ - هندسه و مخروطات ششم
- ۱۶۳۰ - گرامر انگلیسی
- ۱۶۴۵ - فارسی ششم
- ۱۷۰۵ - زنگ تفریح
- ۱۷۱۵ - طبیعی ششم
- ۱۷۴۰ - ترانه
- ۱۷۴۵ - شیمی ۵
- ۱۸۱۰ - فیزیک ۵
- ۱۸۳۵ - ریاضی ۵
- ۱۹ - زنگ تفریح
- ۱۹۱۰ - ترسیم و رقص ششم
- ۱۹۳۵ - برنامه کودکان

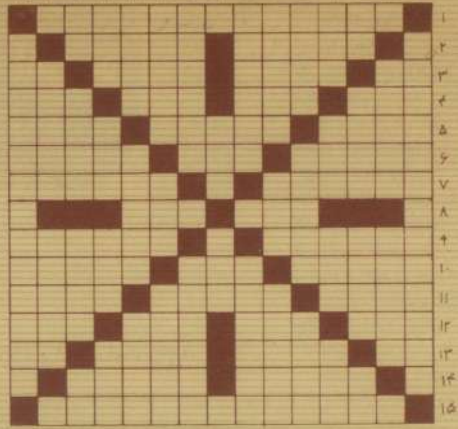


# برنامه تلویزیون آمریکا

ایستگاه تلویزیون آمریکا در تهران کارهای تاسیساتی و نوین سازی خود را به مراحل نهائی رسانیده است. انجام این عملیات گاهى ممکن است موجب قطع برنامه گردد و برنامه هائیکه نمایش آنها بعلت قطع کار تلویزیون صورت نگرفته در این هفته اجرا نخواهند شد. برنامه هائیکه در زیر ذکر گردیده بدون اعلام کتبى ممکن است بعلت تاخیر در دریافت آنها از طریق پست تغییر یابند «اطلاعات مخصوص» و هر نوع تغییری نیز که در برنامه تلویزیون داده شود در صورت لزوم بمدار برنامه اخبار ساعت ۱۸ اعلام خواهد شد.

از پنجشنبه ۳۶ فروردین تا چهارشنبه اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه
۱۷ هائی وست	۸ نمایش کودکان	۱۷ دانیل بون	۱۷ برنامه کودکان	۱۷ برنامه کودکان	۸ نمایش کودکان
۱۷/۲۰ جولیا	۱۱ پایان برنامه بامدادی	۱۷/۵۰ برنامه آگهی	۱۸ اخبار	۱۸ اخبار	۱۱ پایان برنامه بامدادی
۱۷/۵۰ برنامه آگهی	۱۷ قلب مقصود	۱۸ اخبار	۱۸/۱۵ ۶ دقیقه	۱۸ رویداد های هفته	۱۴ ورزشکار آمریکایی
۱۸ اخبار	۱۷/۱۵ کریستوفرها	۱۸/۲۰ اطلاعات مخصوص	۱۸/۲۰ اطلاعات مخصوص	۱۸ اولین سمنشنبه	۱۵ آخرین اخبار
۱۸/۱۵ اولین سمنشنبه	۱۷/۲۰ دشت سرسبز	۱۹ هائی وست	۱۹/۲۰ جولیا	۱۹ نمایش دانشگاهی	۱۵/۰۰ بازی گلف
۱۸/۲۰ اطلاعات مخصوص	۱۷/۵۰ برنامه آگهی	۱۹/۲۰ جولیا	۲۰ اخبار	۱۸/۲۰ مسابقه دانشگاهی	۱۷ تکنیک اسکی (تکراری)
۱۹ اطلاع ۲۲۲	۱۸ اخبار	۲۰/۰۰ نمایش باربارا مکنزیر	۲۰/۰۰ برنامه روان و مارین	۱۹/۲۰ دشت سرسبز	۱۷/۲۰ برنامه اسپرت
۱۹/۲۰ نمایش دورس دی	۱۸/۱۵ بزرگترین میازه قرن	۲۱ روح «جیاول»	۲۱ برنامه تاتر	۲۰ اخبار	۱۷/۵۰ برنامه آگهی
۲۰ اخبار	۱۸/۲۰ آزادی زنان	۲۱/۵۰ برنامه آگهی	۲۱/۵۰ برنامه تاتر	۲۰/۰۰ برادران اسمانود	۱۸/۱۵ مردان آلبولیس
۲۰/۰۰ روز های خوش	۱۹ دانیل بون	۲۲ اخبار	۲۲/۵۰ قسمت دوم برنامه تاتر	۱۹/۲۰ بیل آندرسن	۱۸/۲۰ نمایش دانشگاهی
۲۱ برنامه تاتر آرستراتنگ	۲۰ اخبار	۲۲/۰۰ فیلم سینمایی		۲۰ اخبار	۱۹ نمایش دانشگاهی
۲۱/۵۰ برنامه آگهی	۲۰/۰۰ برنامه کمیدی			۲۰/۰۰ کشف جنایت	۱۹/۲۰ بیل آندرسن
۲۲ اخبار	۲۱ دود پارتو			۲۱/۵۰ برنامه آگهی	۲۰ اخبار
۲۲/۰۰ فرقتاری دانته	۲۱/۵۰ برنامه آگهی			۲۲ اخبار	۲۰/۰۰ برادران اسمانود
۲۲/۲۰ نمایش دیک کات	۲۲ اخبار			۲۲/۰۰ برنامه لوید بریجز	۲۱ کشف جنایت
	۲۲/۰۰ فیلم سینمایی			۲۲ اخبار	۲۱/۵۰ برنامه آگهی
				۲۲/۰۰ برنامه لوید بریجز	۲۲ اخبار
				۲۲/۲۰ نمایش امشب	۲۲/۰۰ فیلم سینمایی
				مواد برنامه تلویزیونی ممکن است به سبب تاخیر در دریافت فیلمها و مطالب بدون اطلاع قبلی تغییر یابد	



جدول

کلمات

مقاطع

# انتشارات تلویزیون و جشن هنر

اگر فاوست يك كم معرفت به

خرج داده بود

نوشته‌ی : عباس نعلبندیان  
از انتشارات کارگاه نمایش وابسته به  
تلویزیون ملی ایران

سندلی کنار پنجره بگذاریم و

بنشینیم و به شب دراز تارک

خاموش سرد بیابان نگاه کنیم

نوشته‌ی : عباس نعلبندیان  
از انتشارات کارگاه نمایش وابسته به  
تلویزیون ملی ایران

آواز خان انتهای غروب

نوشته‌ی : داود آریا  
از انتشارات تلویزیون ملی ( کارگاه  
نمایش )

ویریدانا

اثر : لوئیس بونول  
ترجمه‌ی : هوشنگ طاهری  
از انتشارات مدرسه عالی تلویزیون و سینما

پژوهشی ژرف و سترگ و نو . . .

نوشته‌ی : عباس نعلبندیان  
از انتشارات : سازمان جشن هنر  
محل فروش : کتابفروشی امیر کبیر و  
خانه کتاب

شهر قصه

نوشته‌ی : بیژن مفید  
از انتشارات : سازمان جشن هنر  
محل فروش : کتابفروشی امیر کبیر و  
خانه کتاب

ماه و پلنگ

نوشته‌ی : بیژن مفید  
از انتشارات : سازمان جشن هنر  
محل فروش : کتابفروشی امیر کبیر و  
خانه کتاب

عمودی :

۱ - از برنامه های تلویزیونی که  
نمایشی بسیار دارد ۲- از بخشهای تابعه  
فهر شیرین - نامیده شده ۳ - معمولاً  
فتنه‌ها زیر اوست - داعر اورا بخدا  
سپرده است - اسم دوم یکی از زنان  
زیبای سینمای خارج - اهل و بیت را  
گویند ۴ - در شاهنامه ۵ دوسی تھی  
بودن معنی میدهد - شایسته و روا -  
خانه است و بربر آن نیز خان میدهند  
هم کشور وهم کشوردار ۵ - تکرارش  
میوه بائزست - یعقوب لیث ابتدا در  
دسته ایشان بود - صنعتی برای آنها که  
بقول معروف نم پس میدهد ۶ -  
زن و مرد از نظر قانون باید انطور  
باشند - با تنگدستی می آید - از اماکن  
مقدس ۷ - يك کلمه میخواهد تاوظیفه  
مسئولین سازمانهای اداری باشد -  
اینده در جایگزینی و تقلید دیگران  
برای - نعم مادی خود دستی دارند ۸ -  
چائیکه خاکش موش پرور باشد - از  
آن یاران شیرینی میرزد ۹ - کشور  
تکنیک و صنعت - گرما - روی دوش  
خانها بجوئید ۱۰ - برای خارجها  
سختاست - کلیه اش بسیار معروف است  
اما ساهات خراب شدند یکی از محلات  
تهران ۱۱ - منسوب به نمت - معازه  
انگلیسی - نامدش یکی دو ماه دیگر  
ببازار می آید - بعضی ها یاهمه زیبایی  
از داشتن آن محرومند ۱۳ - از آنطرف  
آخر معنی میدهد - فصل مورد استفاده اش  
مدتهاست گذشته از شهر های قدیم  
ایران - برنامه اش مدتی است در تلویزیون  
تعطیل است ۱۴ - منسوب به حامد -  
نام قاملی نسبتاً بر کار استوار خودمان  
۱۵ - نام سخاوهر نویسنده که یکی از  
آنان بسیار مشهور است ۳ کلمه .

# استراگون + صمد + حسن بلژیکی = پرویز صیاد

● به‌شاکردانم یادادم که به‌جای کاردستی‌های پر زرق و برق، نوی باغچه‌های کوچکشان گل بکارند.  
● می‌توان تأثر را در میان کودکان دبستانی برد، بی آنکه تصنعی در کار باشد.  
● در ایران نمایشنامه‌نویس هست، اما از کارگردان خوب خبری نیست.  
● استادان تأثر ما هیچ کار اساسی روی تعزیه و نقالی و نمایش‌های ایرانی نمی‌کنند.

از آن به‌تأثر کودکان رو کردم و دوره کوتاهی راجع به‌تأثر کودکان دیدم، در این دوره بما آموختند که بدون اینکه تصنعی بنظر آید.  
بعد از آنکه به‌ایران برگشتم، سعی کردم تا این طریقه را در مدرسه عمل کنم. نمی‌توانم بدستی بگویم که تا چه حد، این کار در یادگیری بچه‌ها مفید و موثر بود. درس‌هایی را که آنها بصورت نمایشنامه اجرا می‌کردند، به‌یچوجه از یاد نمی‌بردند. و بدین ترتیب من طرحی تهیه کردم و به‌وزارت آموزش و پرورش فرستادم. ولی متأسفانه مقامات آموزشی به‌یچوجه توجهی بدان نکردند.  
در این‌جا صیاد، آهی کشید دست‌هایش را از روی میز جع کرد و گفت:  
● آدم باید، جایی را انتخاب کند که موثرتر است، بیشتر به‌بازی گرفته میشود و نقش مهمتر و ارزنده‌تری دارد. من حس کردم که دیگر نمی‌توانم در مدرسه نقش عمده‌ای داشته باشم و بیخود وقت تلف می‌کنم. یکروز صبح از خواب بلند شدم و دیگر به‌مدرسه نرفتم، همین!  
تماشا - به‌غیر از کارهای تئاتری، فعالیت‌های روزنامه‌نگاری هم داشته‌اید؟  
● بله، سال‌های پیش در مجله « فردوسی » و « سپیدسپاه » داستانهای کوتاه و شعر می‌نوشتم، بعد از آن در مجله « هنر و سینما » که تا دو سال پیش منتشر میشد، صفحه‌ای برای نقد تئاتر و شعر در اختیار من بود، شعرهایی که من می‌ساختم بیشتر برای ( خودم ) بود، ولی کاری را که برای ( همه ) می‌توانم انجام دهم، نمایشنامه‌نویسی است و من ناگزیر به‌انتخاب شدم و شعر را رها کردم.  
تماشا - سؤالی که بی‌شک خوانندگان ما و علاقمندان به‌ما بدنبالش هستند، این است که شما چگونه می‌توانید نقش تپ‌های متضاد را با ایسن صمیمیت بازی کنید؟  
لبخند غرورآمیزش را می‌خورد و قیافه‌ی ساده‌ای بخود می‌گیرد.

نمایشنامه را کارگردانی کرده و در پنج نمایشنامه بازی کرده است.  
آنچه در زیر می‌خوانید، مختصر گفتگویی است صمیمانه و بی‌ریا، با پرویز صیاد، معلم، شاعر، بازیگر، کارگردان، نمایشنامه‌نویس و مترجم خوب شهر ما.  
تماشا - آطور که ما شنیده‌ایم، اولین کار رسمی که در جوار فعالیت‌های تأثری خود شروع کردید، معلمی بود، چطور شد آنرا کنار گذاشتید؟  
● معلمی برای من شغل نبود، زندگی بود. من در بخش ۶ تهران درس میدادم و بچه‌ها را دوست داشتم، ولی کارهایی که من برای آنها انجام میدادم و یا از آنها می‌خواستم با عرف مدرسه مغایرت داشت، من به‌یچوجه از شاگرد نمی‌خواستم که برای مثال کاردستی قشنگ و پر زرق و برقی که به‌یچ‌دردی نمی‌خورد تهیه کند، بلکه به‌او می‌گفتم، پسر، برو باشه درست‌کن و او توی طشت خانه‌شان غسل می‌ریخت، تخم میکاشت و گل‌های قشنگ عمل می‌آورد و باو نمره میدادم و یا از آنها می‌خواستم که یک لحاف درست کنند و یا امثال این کار و اولیای مدرسه بمن ایراد میکردند که کارهای تو غیرطبیعی است.  
در سال ۱۹۶۲، کمیته بین‌المللی فرهنگ جهانی از نمایشنامه‌نویس‌های کشورهای مختلف دعوت کرد که برای بازدید و پژوهش و آشنا شدن به‌مسائل نمایشی به‌ایالات متحده آمریکا سفر کنند. از ایران نیز من و علی نصیریان دعوت شدیم و حدود شش ماه در ایالات مختلف این کشور به‌تماشا و تحقیق و کاوش مسائل نمایشی گذرانیدیم. در این مدت آنقدر تئاتر دیدیم که شاید یک فرد عادی در تمام عمر باین کار موفق نشود. این سفر به‌علت نزدیکی به‌کار و ذوق من، کمک بسیار ارزنده‌ای برایم بود، بطوریکه پس از اتمام آن دوره، شش ماه دیگر هم در آنجا ماندم. وقتی فکر افتادم که به‌لت‌وضع خراب «نورپردازی» در ایران یک دوری « نور » بینم ولی این کلاس به‌علت احتیاج به‌زمینه فنی برایم مفید واقع نشد، پس

وقتی با او حرف می‌زنی، چنان صمیمی است که بفکر می‌افتی، این چهره‌ی ساده و نگاه‌های گنگ و آرام، همان « صمد » معروف است که روبروی تو نشسته و همینکه می‌خواهی، این فکر را به‌عنوان چهره‌ای که از او باز شناختی باور کنی، بحث باوج خود میرسد و « حسن بلژیکی » ظهور میکند. با همان حرکات تند و منقطع و اصطلاحات خاص خودش، و چند لحظه بعد زمانیکه او از فعالیت‌های زندگی و آرزوهایش که برای تأثر ایران در سر دارد، با تو به‌گفتگو می‌نشیند « استراگون » جدیدی را می‌بینی که با امید بزرگی، به‌انتظار نشسته است، به‌انتظار روزی که امیدهایش به‌حقیقت پیوندد، و این شاید یکی از بزرگترین و نادرترین امتیازهایی است که یک بازیگر می‌تواند دارا باشد، خصوصیتی که به‌بازیگر این امکان را می‌دهد که بتواند در تپ‌های مختلف و متضاد ظاهر شود.  
پرویز صیاد در سال ۱۳۱۵ در لاهیجان متولد شد، تحصیلات متوسطه خود را در رشته‌ی ادبی به‌پایان رساند و در دانشگاه تهران رشته‌ی اقتصاد را برگزید.  
صیاد، چند سال پیش ازدواج کرده و دختری دارد سه ساله بنام نیکوی ( بنفشه ).  
فعالیت‌های تأثری خود را، ابتدا در وزارت فرهنگ و هنر با نوشتن نمایشنامه شروع کرد و در نقش صمد، در سریال سرکار استوار، موفقیت بزرگی به‌دست آورد. صیاد در سال ۴۸ نمایشنامه‌ی سرایدار نوشته‌ی « هارولد پینتر » را روی صحنه آورد و در فروردین ماه گذشته نقش « حسن کچل » را در فیلمی به‌همین نام بازی کرد. این روزها صیاد، با پرویز کارگردان و منصور پورمند، موسسه هنری « پدید » را اداره می‌کند و با گروه نمایشی آزاد خود، فعالیت‌های تأثری را برای « صحنه » و تلویزیون دنبال می‌کند.  
صیاد تاکنون نمایشنامه‌های زیادی از جمله « شاه مرد پاردموز »، « مردی که مرده بود و بخود نمیدانست »، « مردی که خوب تربیت‌شده‌یون » را برای صحنه نوشته، هشت کتاب ترجمه کرده، هفت

● بازیگران اصولاً دو دسته هستند، آنها که تیپ خودشان را بازی می‌کنند و آنها که تیپ‌های دیگر را بازی میکنند. مثلاً، انتظامی و نصیریان در گروه دوم جای دارند. از بازی کاراکتر خود عاجزند، اما تیپ‌های دیگر را بخوبی و با توانایی بازی می‌کنند. ولی در این میان کسانی هم هستند که هم «خودشان» را بازی می‌کنند و هم تیپ‌های مختلف را، من در این گروه هفتم. مثلاً در «اختاپوس» همه ما تیپ خودمان را بازی می‌کنیم، صادق‌بهرامی، ابراهیم‌زاده، من و سایرین. (البته خارج از طنز و اغراق جریان بازی) ولی نقش «صمد» پلک تیپ است، کاراکتری است که من سعی میکنم در قالب آن فرو بروم، نقش صمد را دوست دارم. او انسانی است که هنوز رشد نکرده و بسیاری از رفتارهای اصیل کودکی را حفظ کرده است، نه حقه‌بازی و کلک می‌فهمد و نه نقشه و دسیسه، و یا برای مثال در «گودو» اگر هنرپیشه‌ای نتواند، خودش را بازی کند، نمی‌تواند «استراگون» را بازی کند، «استراگون» تیپ همه آدم‌هاست، آدم‌هایی که در کوچه و خیابان هم می‌توان دید، قبول کرد و شناخت. در هر حال من فکر میکنم هر نقشی نوعی توافق با آدم دارد. البته بگذریم از اینکه، بعضی‌ها همیشه در بازی ماسک بر چهره دارند و نمی‌توانند راحت و صمیمی بازی کنند.

تماشا - دربارهی بازیگری بطور یقین مسائل زیادی مطرح است، ولی غیر از کار بازیگری، شما کارگردان و نمایشنامه‌نویس هم هستید. فکسر نمی‌کنید «عدم تمرکز در کار» سبب شود که فعالیت شما بصورت یک کار مستمر و کامل جلوه نکند؟

● در جواب این سؤال باید بدو موضوع اشاره کنم: در مواردی نمایشنامه‌نویسی، کارگردانی و بازیگری از هم تفکیک‌پذیر نیست، برای مثال، من در موقع نوشتن متن اختاپوس، الزاماً به‌نوعی اجرای آن هم فکر میکنم، یعنی در حقیقت دو کار متن‌نویسی و کارگردانی را در یک زمان انجام میدهم، زیرا وقت برای نوشتن دو متن در هفته بسیار کم است و نایباً هیچکس نیست که نتواند اختاپوس را بهتر از خود من کارگردانی کند، بدلیل اینکه من بیشتر به‌آن آشنا هستم و کارگردانی آن، و طنزهای پنهانی برای من آسانتر است تا دیگری.

اما در مورد دوم باید بگویم که وقتی نمایشنامه‌ای برای صحنه می‌نویسم سعی میکنم تا آنجا که ممکن است، کارگردانی و حتی بازی آنرا به‌عهده‌ی دیگران بگذارم تا خود بتوانم به‌عنوان یک تماشاگر، نقائص و کمبودهای کارم را ببینم و درک کنم و این موضوع برای من بسیار مفید و با ارزش است. بهمین دلیل است که از نمایشنامه‌های صحنه‌ای، که نوشته‌ام تنها در متاجر بازی کرده‌ام. البته ناگفته نماند که در ایران، کارگردان، تأثیر بسیار کمی در نمایشنامه‌ها دارد، و بهمین دلیل نویسندگی ایرانی حق دارد که بدنبال گارش باشد. در خارج، به‌نیت یک نویسنده، ده‌ها کارگردان خوب و صدها بازیگر توانا وجود دارد. ولی در ایران این‌وضع موجود نیست نمایشنامه‌نویس هست ولی از کارگردان خوب خبری نیست. باید اضافه کنم که منظور من از کارگردان خوب و ایده‌آل در ایران آن است که علاوه بر دانستن تکنیک کار به‌زبان و ادبیات و خصوصیات زندگی مردم ما آشنا باشد و مهم این است که بتواند نمایشنامه‌ی ایرانی را کارگردانی کند و با همین‌هایی که در خدمت تئاتر ما هستند همکاری داشته باشد، ولی در ایران متأسفانه کارگردان‌های ما فقط نمایش‌های خارجی را با قدرت کارگردانی می‌کنند.

تماشا - در مورد تئاتر تلویزیون و نمایشنامه

نویسی تلویزیونی چه نظری دارید؟

● تئاتر تلویزیون بسیار ضعیف است درحالی‌که می‌تواند بهتر و پرکارتر باشد و این توانایی را دارد تا سروسامانی به‌وضع کسب‌وکار تئاتر در تلویزیون بدهد. نمایشنامه‌نویس تلویزیونی باید الزاماً به‌قواعد و تکنیک کار تصویری (تلویزیون و سینما) آشنا باشد تا بتواند برای تلویزیون نمایشنامه بنویسد و یا نمایشنامه‌هایی را تلویزیونی کند.

● تماشا - این روزها فعالیت‌های شما بسوی سینما جهت گرفته است، آیا این موضوع سبب نمیشود که کار تئاتر کم‌کم بصورت یک کار جنبی برای شما درآید؟

● بهیچ‌وجه، من کار تئاتر را دوست دارم

ولی علاوه بر آن دلم می‌خواهد هر کار نمایشی را تجربه کنم، اگر توانستم از عهده‌ی آن برآیم ادامه میدهم. هر آدمی حق هر نوع فعالیتی را دارد و

اگر کسی در حرفه‌ای بودن مثبت باشد، موفق است و علاوه بر آن امتیاز دیگری که حرفه‌ای بودن بر مبحث قبل دارد، بدست آوردن تجربه‌ی تئاتری است در حالی‌که در مورد غیر حرفه‌ای بودن با اینکه ممکن است موفق و مثبت باشد، تجربه تئاتری بوجود نمی‌آورد.

● تماشا - بنظر شما اساسی‌ترین مشکلی که بر سر راه تئاتر ایران وجود دارد چیست؟

● شاید بهتر است بگویم اساسی‌ترین مشکلات یکی از مهمترین و عینی‌ترین ضعف‌هایی که بچشم می‌خورد کمبود سالن‌های خصوصی نمایشی است، اینکه روی سالن‌های خصوصی تأکید میکنم، بدین منظور است که وجود این سالن‌ها، جریان مستمر نمایشی بوجود بیاورد که سالن‌های دولتی قادر به ایجاد آن نیست. البته این جریان مستمر نمایشی در صورتی پیش می‌آید که بین گروه‌های نمایشی و مردم ارتباط



برقرار شود و مردم استعدادها و ذوق‌ها را بشناسند و این موفقیتی است که دیگر نمی‌توان بر آن خط بطلان کشید، چون مردم هستند که باید از نظر اقتصادی تئاتر را تأمین کنند و کسانی‌که دست‌اندرکار تئاترند، مجبور میشوند که به‌جریان مردمی تئاتر رو کنند و به‌شناخت و خواسته‌های آنها احترام بگذارند، و بالاخره در حد نهایی، ارتباط مردم و تئاتر است که میتواند دلیل پیشرفت و تحول تئاتر در ایران باشد.

علاوه بر این اگر سالن‌های خصوصی وجود نداشته باشند، بهیچ‌وجه نمی‌توان آمار دقیقی از کیفیت کار نمایشی در ایران بدست آورد. البته در برابر این مسأله مشکل دیگری نیز وجود دارد و آن محدود بودن ظرفیت گروه‌های

پاداش آنرا هم می‌بیند.

● تماشا - بنظر شما، حرفه‌ای بودن و یا غیر حرفه‌ای بودن در کار تئاتر میتواند در محتوای آن اثر بگذارد، یعنی بطور واضح‌تر کسی که کار مستمر غیرتئاتری دارد می‌تواند گاهی هم چیزی بعنوان تئاتر تحویل دهد.

● همانطور که قبلاً گفتم هر آدمی حق هر نوع فعالیتی را دارد و پاداش آنرا هم می‌بیند، بنابراین اگر آدمی تئاتر تفننی راه بیندازد، پذیرش با مقاومت و مخالفت مردم است که پاداش و یا مجازات او را تعیین می‌کند و موفقیت در این‌جا بنظر من بستگی کامل به‌میزان برقراری ارتباط با مردم دارد.

حرفه‌ای بودن تئاتر نیز بهمین ترتیب است،

نمایشی ایران است و بر اثر زیاد شدن سالن‌های خصوصی، این خطر هست که گروه‌هایی که در حال حاضر تمرکز هستند و میتوانند کار دسته‌جمعی خوبی تحویل دهند اگر از حالت تمرکز و تشکل خارج شوند و در سالن‌های مختلف کار کنند ضعف بیشتری گریبانشان را بگیرد.

در هر حال، اضافه شدن سالن، عقب‌ماندگی و مشکلات تئاتر را بطور صد درصد علاج نمی‌کند، ولی امکانات بهتری در اختیار کار تئاتر میگذارد، ما از نظر نویسنده، کارگردان و بازیگر نیز عقب‌مانده‌ایم. هر سال عددهی زیادی از دانشکده‌های تئاتر فارغ‌التحصیل شده و بدین ترتیب گروه‌های نمایشی از نظر کمی رو به‌افزایش می‌روند. ولی این از نظر کیفیت بهیچوجه دلیل پیشرفت و تحول و تغییر در کار تئاتر ایران نیست.

در دانشکده‌های تئاتر ما، تنها تئوری درس داده میشود. آنهم تئوری‌هایی که بهیچوجه قابل پیاده کردن در این‌جا نیست نمایشنامه‌نویسی را نمیشود درس داد. باید صرفاً آنها را تحلیل کرد. شاکرد باید دارای ذوق و قریحه نوشتن باشد و بعد تکنیک را بیاموزد. استادان تئاتر ما هیچ کار اساسی روی تعزیه، نتالی و کارهای دیگر ایرانی نمی‌کنند. فوتبالی را که در مدرسه‌ی تئاتر سلطنتی انگلیس خوانده‌اند در دانشکده‌ی تئاتر ایران درس میدهند و یا برای مثال، دکورسازی را که عیناً در فرانسه آموخته‌اند در این‌جا پیاده میکنند و بدین ترتیب، شاکردی که از این دانشکده‌ها فارغ‌التحصیل میشود ادبی است با دانشی شکسته و بسته از تئاتر جهانی، بدون استعداد و با هزار جور ادعا و اگر برای مثال این فرد چندی بعد بفکر کارگردانی یک نمایشنامه ایرانی بیفتد، مجبور است بجای الگوبرداری از چیزهایی که دیده و یا تئوری‌هایی که خوانده، از خودش اصالت و خلاقیت نشان دهد و این‌جاست که دست جناب کارگردان رو میشود. زیرا یک کارگردان خلاق باید علاوه بر تکنیک نمایشی هستن و تاریخ و فولکلور ملتش احاطه‌ای کامل داشته باشد.

تماشا - کدامیک از تیب‌هایی را که تا حال بازی کرده‌اید بیشتر می‌پسندید؟

● تقریباً، اکثر تیب‌هایی را که بازی کرده‌ام دوست دارم ولی بیش از همه آنها، « استراگون » و بعد صمد.

تماشا - در مورد فعالیت‌های خود در سازمان پدید برای خوانندگان ما توضیح نمی‌دهید؟

● راستش را بخواهید، می‌خواستیم یک گروه تئاتری درست کنیم بنام پدید که ناپدید شد، چون این گروه همه‌کار کرد مگر کار تئاتر صحنه‌ای - در حدود ۵ سال پیش من و کاردان و پورمتو، پدید را تاسیس کردیم و هدفمان این بود که در جوار کار تئاتری یک مقدار کار تلویزیونی بکنیم ولی عملاً موضوع برعکس شد. در حال حاضر من با یک گروه آزاد نمایشی که بهیچ‌جا وابسته نیست، برای تلویزیون و صحنه کار تولید میکنم، از کارهای تلویزیونی، اختاپوس و سرکار استوار است که در مورد اختاپوس، نویسندگی، کارگردانی و بازی آن را خودم بعهده دارم و یک‌سوم از سرکار استوار را هم تهیه میکنم.

تماشا - با فعالیت‌های زیادی که تاکنون در کار تئاتر داشته‌اید فکر میکنید تا چه حد موفق و مثبت بوده‌اید؟

● من فکر میکنم، تنها موفقیت من در این سال‌ها، این بوده که توانستم تا حدی، بعضی از مسایل عادی و مسخره‌ای که مردم آنها را در زندگیشان جدی گرفته‌اند و روحشان را با آنها پر کرده‌اند به‌طیتر بکنم و پایه‌ی باره‌یی طرز تفکرهای نادرست را تکان دهم شاید که فضایی برای فکرهای با ارزش‌تر باز کنم.





# شوخی

داستان از :  
میلان کوندرا  
(Milan Kundera)  
ترجمه :  
مسوهر مجنوبی

اما من همین که هستم و آنچه می‌کنم زاینده احساس من است. اکنون دیگر برای عوض شدنم دیر است. من همواره باور داشته‌ام که مردم تنی واحد و تقسیم ناپذیرند و تنها فرد، بورژواها هستند که ریاکارانه بین شخصیت اجتماعی و شخصیت خصوصی‌شان تفاوت می‌گذارند. اعتقاد من چنین بود و همواره بر مبنای آن اقدام می‌کردم، همانگونه در این مورد خاص نیز چنین کردم.

بگذار مرا کینه توز بنامند، من باکامل‌امیل اعتراف می‌کنم که از این دختران جوان، این بچه‌های نیخته و جوانی بی‌رحمان، که ترجمی به زنان بزرگتر ندارند، منتقمم. روزی به سی سالگی، سی‌وپنج سالگی و چهل سالگی خواهند رسید. و اجازه نخواهند داد کسی بگوید که بمردی عشق می‌ورزند. این دختر بچه از عشق چه می‌داند؟ با نخستین مردی که برخورد کند هم بستر می‌شود. هیچ مرزی نمی‌شناسد، و هیچ شرمی احساس نمی‌کند. هندی که مرا، بدین علت که در مقام زنی شوهردار با مردان دیگر روابطی داشته‌ام، با چنین دخترانی مقایسه می‌کنند، حس می‌کنم که بزرگترین توهین را در حق من روا کرده‌اند. من همواره به دنبال عشق بوده‌ام و هر زمانی که خطائی کردم و این عشق را نیافتم رنجیده خاطر گریختم و به جایی دیگر رفتم. با این وجود می‌دانستم که به سادگی می‌توانم رؤیاهایی که در زمان دوشیزگی درباره عشق داشتم، فراموش کنم، فراموش کنم و مرزی را که به‌دنبالی آزادبهای عجیب می‌پیوندند دور نورم، جایی که دیگر شرم و محدودیت و اخلاق وجود ندارد، سرزمین عجیب، آزادی نفرت بار، جایی که همه چیز مجاز است، جایی که مردان و زنان به دردنگان تبدیل شده‌اند.

این را نیز می‌دانم که وقتی از این سرز گذشتم دیگر خودم نیستم، کسی دیگر شدم، نمی‌دانم چه کسی، حتی از این تغییر و حشنت‌تک‌ترسانم، و به همین سبب است که به دنبال عشق می‌گردم، عشقی که با شخصیت کنونی خود بدان راه یابم، بارزایاها و آرمانهای قدیم، زیرا نمی‌خواهم که زندگی من به دو بخش تقسیم شود، می‌خواهم آنرا از ابتدا تا انتها نگاه دارم، و به همین سبب بود که در نخستین برخورد شیفته تو شدم، لودویک، آه لودویک ...

طریق ورود من به دفتر کارش کمی مضحک بود، توجه زیادی به من نکرد و من بی‌مقدمه کارم را شروع کردم. سؤال را مطرح کردم و درباره جویایی که می‌خواستم توضیح کافی دادم. اما هنگامی که شروع به صحبت کرد ناگهان حس کردم که آشفته شدم و زبانم بند آمده است، و به مجردی که او آشفتمی مرا دید موضوع صحبت را برگرداند و به مباحث عمومی پرداخت، پرسید ازدواج کرده‌ام یا نه، بچه دارم یا نه، تعطیلاتم را به کجا می‌روم، و افزود که من جوان و زیبا به نظر می‌آیم. با محبت تمام به من کمک می‌کرد تا از کمرومی درآیم. آن‌ها خودپسند فراوانی می‌شناختم که یک دم ذکاوت او را هم نداشتند. یاول درباره خودش فراوان صحبت کرده بود. اما واقعا مضحک بود که من یک ساعت درباره استیتوی او می‌دانستم که در ابتدای گفتگو با او گفتگو کردم و در پایان این مدت همانقدر درباره استیتوی او می‌دانستم که در ابتدای گفتگو به خانه که برگشتم چیزی سرهم کردم اما درست از آب در نیامد، شاید هم از این موضوع خوشحال بودم، زیرا بهانه‌ای داشتم که به او تلفن کنم و یکدیگر را ببینیم و نوشته بدیبت من فقط چهار صفحه بود. آن را خواند و لبخند رضایت بختی زد و گفت عالیست، و توضیح داد که من از ابتدا به عنوان یک زن، و نه یک خبرنگار، برای شما بیاوردم. نمی‌دانستم که از این گفته باید احساس بقیه در صفحه ۴۹

در شماره های پیشین به روایت لودویک خواندید که برای ملاقات با زنی به جنوب چکسلواکی می‌رود و ضمن تهیه مقدمات در انتظار آن زن می‌ماند. هلتا برای ما روایت کرد که برای ملاقات با لودویک به همان شهری که لودویک رفته است خواهد رفت. اکنون دنباله روایت هلتا را می‌خوانیم:

## ۲ - دنباله داستان از زبان هلتا

بگذار ببینم، فردا چه بیوشم؟ فکر می‌کنم بلوز قرمز و بارانی پلاستیک را بیوشم، هیکلم را فشنک‌تر می‌کنند. امروز دیگر من ظرفیت‌ترین زن دنیا نیستم، در عوض ممکن است آبی داشته باشم، چیزی که دختران جوان فاقد آنند، جاذبه تجربه. می‌دانم که چنین آبی در نظر جیندرا (Jindra) آن جوانک بیچاره، دارم، و موقعی که به او گفتم فردا به سفر می‌روم، نگاه ناامیدش را، که نشانی از غم تهائی بود، درچشمش دیدم. وقتی با من است، و بلوغ نوزده سالگی را به نمایش می‌گذارد. پسری ساده، و ماکایک و رواننده قابلی است. سردبیرها از او برای ماموریت‌های کوچک استفاده می‌کنند. به هرحال، چه عیب دارد، بد نیست که آدم بداند کسی هست که هواخواه اوست. بخصوص که این چند سال آخر در ایستگاه رادیو زیاد مورد توجه نبوده‌ام. آنها می‌گویند که من پرگو، فنانیکه، دکماتیت، و سنگ شکاری حزب هستم، و چیزهای دیگری که خودم هم نمی‌دانم، اما نمی‌دانم چرا باید از عشق ورزیدن به حزب و فنا کردن اوقات فراغتم در راه آن، شرمند باشم. اگر این هم نباشد در زندگی چکار می‌توانم کرد؟ «پاول» بازن‌های دیگری سرگرم است، دیگر هرگز به خود زحمت نمی‌دهم که کنترلش کنم. دخترم فقط عاشق پدرش است. در ده سال گذشته کاری یک نواخت و خسته‌کننده داشتم: خبرنگاری، مصاحبه، تهیه برنامه‌هایی دربارهٔ دهندهای آینده، مصاحبه با گاداران و زنان شیردوش. خانم یک سره بی‌امید است. تنها حزب است که نه او آسیبی به من می‌رساند، و نه من به او، حتی در سال ۱۹۵۶ که همه از دور و بر حزب پراکنده می‌شدند، که آن عصبی‌های مربوط به استالین پیش آمد، و مردم عصبی شدند و به همه چیز پشت پا زدند، و گفتند که روزنامه‌های ما به آنها دروغ می‌گویند، موسسات ملی شده خوب نیستند، فرهنگ ما در حال سقوط است، مزارع اشتراکی خوب از آب در نیامده است، اتحاد شوروی سرزمین بردگان است. . . و بدتر از همه اینکه کمونیستها هم این حرف‌ها را در اجتماعات می‌زدند، پاول هم همین‌ها را می‌گفت، و رفقا باز هم برایش دست می‌زدند. پاول همیشه مورد تشویق قرار می‌گرفت، از دوران کودکی همواره برای او ابراز احساسات می‌کردند. یکی یکدانه بود، مادرش عکس او را با خود به بستر می‌برد و او را نایفه می‌پنداشت. با اینکه یک شوهر معمولی است و نه سیکار می‌کشد و نه مشروب می‌خورد، زندگی بدون تحسین برایش ممکن نیست، این‌همه الکل اوست و هم نیکویش. به این جهت خوشحال بود از اینکه می‌دید بار دیگر می‌تواند دل مردم را به درد آورد، دربارهٔ عملیات و حشنت‌تک حزب چنان سخن می‌گفت که مردم چاره‌ای جز گریستن نداشتند. لذتی را که از رنجیدن می‌برد حس کردم، و آزارش دادم. ماجراجویان را سرکوب خوشبختانه حزب، ماجراجویان را سرکوب

گزارشی از يك شیوهی جدید  
تشخیص و درمان بیماری  
نوشته ال. هرشرگ

# دور بین تلویزیون در خدمت بیماران

«روزی خواهد رسید که همه بتوانند، به کمک کانالهای بستهی تلویزیونی

— بین منزل و بیمارستان یا مطب پزشک — درد خود را در میان بگذارند و درمان شوند.»



دکتر «کت ببرد»، بنیانگذار این شیوهی درمانی و مدیر شبکه می گوید: «مزیت بزرگ این سیستم، سرعت آن است. ما در آستانهی عصر جدید مشاورهی پزشکی و روانی هستیم. متخصص و بیمار می توانند از طریق شبکه های بسته طرف چند تانیه با هم تماس بگیرند. در موارد فوری و سوانح، فایدهی این شیوه خیلی زیاد است و بسیار ممکن است که سبب نجات زندگی بیمار شود.

درستی اظهارات دکتر «برد» در چندین مورد به اثبات رسیده است. مثلا یکی از کارمندان بدفورد اخیرا دچار يك حملهی قلبی شد. در مدت يك دقیقه متخصص قلب بیمارستان ماساچوست با کمک شبکهی بسته به مطالعهی منحنی ضربان قلب بیمار مزبور پرداخت، بیماری را تشخیص داد و تجویز دارو کرد.

درمان به وسیلهی شوک عصبی که از طریق شبکهی مزبور توصیه شده بود توانست يك بیمار را از افسردگی شدید روانی نجات دهد. یکی از بیماران دچار لکنت زبان شده بود. به باری یکی از متخصصین بیمارستان ماساچوست عارضهی او رفع شد. همین متخصص با استفاده از شبکهی مزبور توانست تقسیمات لازم برای مقابله با موارد مشابه را در اختیار پرستاران بیمارستان قرار دهد.

یکی دیگر از بیماران بیمارستان بدفورد شدیدا دچار افسردگی روانی بود. روانشناس پس از عرضه معاصبهی تلویزیونی با او دریافت که این عارضه ناشی از نادرستی روابط خانوادگی است و پیشنهاد کرد زن و شوهر، هر دو تحت مداوا قرار گیرند و نتیجهی کار رضایت بخش بود.

از دکتر ببرد پرسیدیم که فکر ایجاد شبکهی تلویزیونی برای تشخیص و درمان بیماری از کجا به خاطر او خطور کرد و در پاسخ معلوم شد که این شیوه اولین بار در یکی از کتابهای تخیلی مخصوص نوجوانان مطرح شده. کتاب مزبور در ۱۹۱۴ منتشر شده بود. شیوهی مزبور که در آن زمان تخیلی به شمار می آمد، اکنون جزو امکانات شده است.

خانم الیزابت کونین، سرپرست طرح مشاورهی تلویزیونی می گوید: اکنون ما هیچ چیز را غیر ممکن نمی دانیم. روزی خواهد رسید که همه بتوانند، به کمک کانالهای بستهی تلویزیونی، بین منزل و بیمارستان یا مطب پزشک، درد خود را در میان بگذارند و بزودی درمان شوند.

پزشک و بیمار از فاصلهی دور در چشم هم نگاه کردند و پزشک گفت: به نظر من شما از شش ماه پیش دچار افسردگی شده اید. شش ماه پیش چه اتفاقی افتاد؟

— زمان شروع این حالت را نمی توانم دقیقا بگویم. شاید نه ماه پیش بود. به هر حال، فکر می کردم کار مهمی در پیش دارم که ناگهان انجاش غیر ممکن می شود. می ترسیدم کارها روبراه نشود.

— چرا؟  
— کاری که می خواستم شروع کنم خیلی مهم بود. مهمتر از هر کار دیگری که به آن دست زده بودم. همیشه حس می کردم استعداد و تواناییم بیش از کاری است که انجام می دهم؛ اما سر هیچ کاری بند نمی شدم.

بیمار استودیو را ترک گفت و دکتر نیتون پزشک مراقب او جایش را روی پرده گرفت. دکتر نیتون و دکتر دوایر با اصطلاحات پزشکی با هم گفتگو کردند. دکتر دوایر، روانشناس، پیشنهاد کرد بیمار فنوتیازین مصرف کند. این دارو معمولا در مورد مداوای افسردگی روانی موثر است. دو پزشک توافق کردند که هر چند روز یکبار به مشاورهی تلویزیونی (تله کونسلسیون) بپردازند تا دکتر نیتون بتواند گزارش وضع بیمار خود را بدهد. قرار شد ظرف سه هفتهی آینده مصاحبه با بیمار به وسیلهی تلویزیون صورت گیرد.

وقتی پرده تارک شد، از او پرسیدیم که آیا اطلاعاتش در مورد بیمار، نسبت به ملاقات حضوری، فرق کرده است؟ او پاسخ داد: به هیچ وجه. کار این روش خوب است. البته بیشتر اوقات دوربین صورت او را نشان می داد، ولی يك بار لازم دیدم تمام بدنش را ببینم. می خواستم ببینم در بدن او نشانه هایی از وجود عارضهی عصبی یا ناراحتی روانی وجود دارد یا نه. تنها عمل غیرعادی او حرکت ملایم پاهایش بود. و بعد دوباره دوربین را روی صورتش میزان کردم.

پزشک باید بتواند از زاویهی دید خود را انتخاب کند. این یکی از اصول مهم روان درمانی تلویزیونی است و به این ترتیب یکی از نقایص بزرگ شیوهی جدید را که عبارت باشد از دوری میان پزشک و بیمار، از میان می برد؛ اما چهار ماه تجربه با شیوهی فوق، نشان می دهد که مزایای مداوا با کمک تلویزیون بسیار بیشتر از معایب آن است.

روانشناس پشت میز کنترل استودیوی تلویزیونی بیمارستان عمومی ماساچوست نشست. روبروی او يك «مونیتور» نصب شده بود و چند متر آن طرفتر، روی پردهی يك تلویزیون، متصل به شبکهی بسته، می توانست چهرهی بیماری را در بیمارستان ببیند. از آن سوی مدار، بیمار هم دکتر را روی پرده می دید. این دو، یعنی دکتر «توماس دوایر» و بیمار، يك افسر بازنشستهی ارتش، با استفاده از مدار بستهی مزبور سرگرم مشاورهی روانی بودند.

دکتر «دوایر» پرسید: چه ناراحتی بی دارید؟

— خوشم نمی آید به هیچ کاری دست بزنم. جاه طلبی ام را از دست داده ام.  
— چند ماه است که این طور شده اید؟  
— در حدود شش ماه است.  
— پیش از آن چطور بودید؟  
— خیلی سرزنده و فعال. خیلی جاه طلب. خیلی دلم می خواست برای زن و بچه هایم زندگی خوبی فراهم کنم.

— تغل شما چیست؟  
بیمار با هوای کمرپشت به یکسو زده، عینک بی دوره، و نخستین نشانه های غیغ، به فکر فرو رفت. روانشناس که تا این لحظه فقط چهره ی او را می دید، اجرمی را به حرکت درآورد تا تصویر تمام قامت بیمار را روی پرده ببیند. او يك پای خود را روی پای دیگر انداخته بود و آرام آرام حرکت می داد. بلندستش روی میز بود و دست دیگر را به چانه اش می کشید.

دکتر اهرم دیگری را فشار داد و دوربین دوباره روی صورت بیمار «زوم» کرد. این کار فقط پنج تانیه طول کشید.  
بیمار گفت: بله... فکر می کردم در من استعداد مدیریت هست... اما حالا... نمی دانم...

— آیا در ارتش سمت مدیریت داشتید؟  
— «بله»، بیمار درتگی کرد و ادامه داد:  
آرزو داشتم از ارتش بیرون بیایم و به زندگی معمولی برگردم. فکر می کردم می توانم پیشاپیش تمام دنیا قرار بگیرم؛ اما نمی دانم چه شد که دیگر نمی توانم مسئولیتی را بپذیرم.

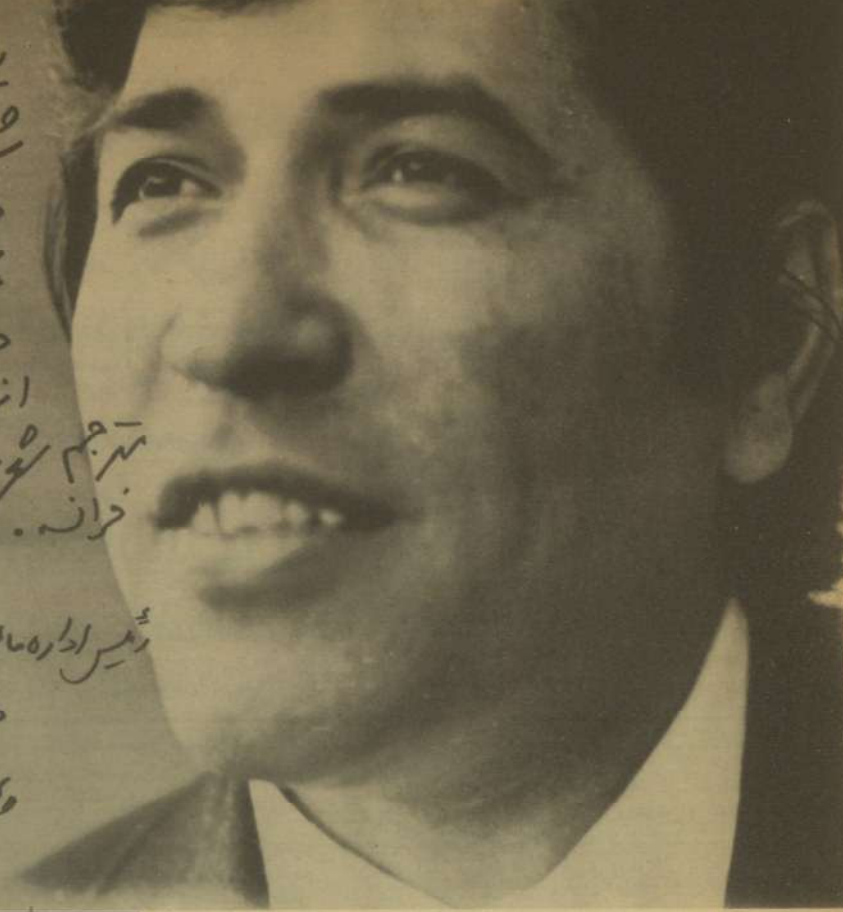
— چرا؟  
— چون خودم را خیلی دست بالا می گرفتم. پام را از گلیمم درازتر کرده بودم.

یدالله رویایی  
 شعر کتابها را شعر  
 در جاده از تنگی  
 میجو از دیوانگی  
 دستنویسها  
 از دوست دارم  
 مترجم شوخ و وان شور و ریاضت  
 خزان. نرسیده به مانیفت  
 «سحر مجیم»  
 رئیس اداره مالتیله وزیریل مع اربان  
 در یک دیدار با  
 دکتر اسلامپور

منابع: یدالله رویایی. کومبای بادیس. شعر دیگر  
 تهران. بررسی کتاب تهران.  
 تهران بهار نگار و سیصد و پنجاه

از يك شاعر  
 درباری شاعر دیگر،  
 بدون دخالت «تماشا»!

**یدالله رویایی**  
**شاعر مظلومی ست**  
**که می تواند سمبل**  
**تنهایی شعر امروز**  
**ایران باشد**



در زیر چتر های رقم  
 پایش شکل مانده ای مصلوب دارد  
 وقتی سقایی تیرخ نو  
 بر های سبز ملوخی را  
 و در صدای تیرخ نو  
 ناخوس می کند  
 بیامانه مجهر آتش  
 شکل تمام تو است  
 که گوشت صریح صورت را  
 ماهیچه های افتا بر می کند  
 مرداد عقربه های گلبرخ  
 شکل تمام تو  
 بوی بهار های آینه دارد  
 انگار باز هم زمستان می آید  
 در زیر چتر های رقم  
 که طرف ارتباط را  
 سان دانش از تن افسانه های کهنه  
 می کند  
 اسان برف و فصل روزانه  
 بوی مریخ گوش  
 بوی بهار های آینه می گیرد  
 وقتی تمام تو  
 راز نشستن بوده است  
 در خنده همیشه ماه  
 اقبال، ای ملکوت کیوه ا

و عقربه بر روی يك بیابان  
 بیابان دیگری می ساخت  
 پرش های از جهان، گشایش پروازی بی اعتدال  
 است. پروازی بی تعادل و کنترل شده، که  
 از نظر تکنیک، جریان و بافت معماری شعر  
 یدالله رویایی است.  
 در لحظه خاکستر  
 رفتارم از آتش بود  
 وقتی که می دیدم ابری قسم را می گرید

زندانی در صدای آتشی می بارید  
 وقتی که رفتار بلند آب  
 با حاشیه های سزنگون می آمد  
 بر می شدم از خیال های ممنوع  
 انگار که گردباد ها و نور  
 بر روی جهان ناشکفته مرگ  
 بی شکل شود  
 در سینه آسمانی از باد و صدا های بلور  
 بود.

در لحظه خاکستر  
 ابری قفس جهانی ام را می گرید  
 وقتی که رفتار بلند آب  
 شکل قفس است  
 وقتی که مرگ شکل آزادی است  
 در لحظه خاکستر  
 نوشتاری در شعر یدالله رویایی، تریبون بیان  
 آزاد ایده الهای بشری برتاب در فاصله بین  
 «انسان» و «شیخ باستانی انسان» است.  
 «... نزدیکترین مقصود تاریخ باز  
 همین است که در این مزرعه کشت  
 اضطراب کند و در این دوازده دیگر





من در ظاهر اعداد از ارتباط هائی می -  
گفتم که گاه بی شباهت به شعر نیستند مثل  
تفسیری که ساختمان يك بیان پیش چشم ما  
میگذارد رابطه های ارقام و سؤال و جوابهاشان  
بنا بر وزن سطح ها و کشف نام ها و فصل ها -  
اما این تا آنجا است که اعداد و ارقام در  
حالت ناب و بی گناه و نیالودشان بسوز  
کنند و همینکه آلوده به موضوعی شدند و  
سوار بر قلمروی از کار دیگر ظاهری خوشایند  
ندارند و ناچار از کنارشان میگذرم بی آنکه  
در متن پا بگذارم -  
اعصاب من مگر برش ها  
آرام گیرند!

برای شاعر در استانی سال دوازده مناسبت  
کنترل محیطی و اجزای ترکیبی شعر ، به  
منامه ای فن نیروی جادویی ایمانی است ، که  
پرش های سینه های دور پرواز را در آوازه ای  
خداوندی می آورد .

« ... خواننده استقامت میورزد و مجاب  
نمی شود . فکر می کند که رویا « راز » ترانی  
در سینه دارد و بازگوش خواهد کرد . و اگر  
او را در طرز بیان ، غامض و پیچیده می یابند  
بنازه را بیان پیچیدگی و ابهام و تاریکی آن  
راز ، می انگارند ... »

فرخ نسیمی  
اسکلت شعر رویایی را واقعیت های روز مره  
بی ظرفیت شکوه نمی سازد . شعر رویایی  
سکوی فضایی یونان به جهت حقیقت شاهی است .

پرویز اسلامپور  
« ... زیرا استحالته قسمتی از نیستی است  
و شاعر باید هسته باشد و هستگی خود را رشد  
دهد ... »

فرخ نسیمی  
در میان بسیاری شاعران بسیار نشسته ، رویایی  
شاعر پرناب شده ای است .  
پرویز اسلامپور

شعر هائی از **Guillevic, Bernard Noel**

**Yves Bonnefoy** و غیره .

● آندره لود **Andre Laude** - شعر در

کشور شما چه مقامی دارد ؟

● بدالله رویایی - مقامی شبیه فوئیتال

● آندره لود - یعنی چی ؟

● بدالله رویایی - در ایران شعر شنونده  
ها و تماشاچی هائی دارد ، که تقریباً بنا  
با تماشاچی های مسامحه های فوئیتال برابری  
می کند . اغلب اتفاق افتاده است که ایبط  
های ورودی ، دو یا سه روز قبل از شب های  
شعر خوانی تمام شده است . شعر در خون  
ایرانی است ، و ایرانی با شعر زندگی  
می کند .

( از مقاله « عبور از شعر حجم » چاپ شده  
در مجله بررسی کتاب ، تهران )

**شعر به زندگی خودش ادامه می دهد و تنها**  
است در های سیاه و درد های سیاه . در او  
و یا او است که کسی چهره واقعی اش را باز  
می یابد . با اینهمه همه از شعر بی خبرند و  
گویا به شوخی اش گرفته اند . پس اینکه خودش  
را خوب بر افراشته و نگه داشته است خیر  
از چیزی مرئوس است .

**معماری شعر رویایی ، شیخ های همیشه بیدار**  
کلمه ای است که در بافت حسی و حالات  
دیگرگون شعر ، ایجاد سوژه می کند .

« ... حرف هر حرف ذره ای می شد

و حرف های ذره ای من فضا هائی را  
دعوت می کرد پائینه و شکسته که انگار  
کویر کویر شن را با حالت درخشش  
لرزانده شان می برد و کلمه های بی دلیل  
که بی دلیل پهلوی هم دگر قرار گرفته  
بودند پهلوی بی دلیل همدیگر بودند که  
حس و حالت میزآیند بی نام ارتباط  
بی نام ارتباط وقتی که برق اسم ها خلاء  
مفسران را می پوشاند من از جدال گنشم  
در شعر شکل بود و شکل شکل سلطنت  
حرف بود ... »

**این سکینه ای جانوریست . محمل جزئی از**  
**حامل ، که بشود شعر مخاطب خود را در دون**  
**خود می یابد . و این برای آن دیوانه شمر است**  
**که از شعر حرکت نمی خواهد ، پرواز می -**  
**طلبد .**

✽

- آقای بدالله رویایی شما از چه هستید ؟  
- من از تضاد هستم ، و انگار تضاد از  
آن من است که پیوسته روی تضاد راه رفته ام .  
ظرافتم از خشونت است و خشونت من پوشش  
جریان هائی ظریف است در گردش خونم  
و در حیات تنم . که در حیات تنم عفونت ایمان  
می چرخد ، ایمان به کار ، ایمان به مار  
و چنین است که هر روز بر از ضایعه می شوم  
که انگار در گذار تنم در لحظه میان گودال  
ایستادام . من ترسم من از خودم ترسم ،  
من از نگاه در خودم می ترسم . ترس آن دارم  
که در خودم نگاه کنم و از خودم متنفر شوم ،  
و ناگهان متنفر شوم .

- در چنین لحظاتی چه می کنید ؟

- بیشتر اوقات دوبرابر چنین لحظه هائی  
قرار می گیرم و در چنین لحظه هائی غیر  
طبیعی می شوم ، اما من وجود دارم و من حضور  
همیشگی در خودم را می دانم و احضارش  
می کنم و بدینگونه خویش را با جهان دوبروم  
در رابطه ای پیدا و پنهان می گذارم ، جهانی  
که در نگاه من است و یا وجدان من هستی  
بلا فصل دارد و برای اینکه تجربه هایم را  
غنی تر کنم دوگانه می شوم و یکی من یکی دیگرم  
را نگاه می کند .

عبور حسی از حجم شعر بدالله رویایی ،  
فرض لازم و کافی برای فراهم داشتن حداقل  
دانش تکنیکی ، برای هر شاعر بعد از رویایی  
شعر فارسی است .

« ... شعر حجم زندگی اش را از سال  
های ۶۶ و ۶۷ بصورت پراکنده آغاز می کند ؛  
در دلننگی ها و کتابی از پرویز اسلامپور ،  
و اولین نظاره گروهی اش در دفتر های روزن  
( شماره اول و سوم که توسط تکازنده تنظیم  
شده بود ) و در شعر هائی از محمود شجائی ،  
پرویز اسلامپور ، بیژن الهی ، بهرام اردبیلی و  
ساحب این قلم به وقوع پیوست که حکایت از  
حرکتی تازه و متحد میگرد اما هنوز نام حجم  
گرای را با خود نمی برد . ادامه این در حرکت  
گروهی با نام حجم گرای اولین بار در شماره  
دوم دفتر ( شعر دیگر ) ظاهر گرد و عکس العملی  
که نسبت به این دفتر شد چیزی شبیه سکوت و  
یا تمسبی در گریبان بود ... »

« ..... حقیقت یگانگی ای که  
جستجو می کردم شاید ندان دعوت عبارت  
ها بود سخن نبود تنها و دید بود و جلوه  
بود به قلمرو بیان متعلق بود به فرزانگی ای  
که می روئید و گاه ناگهان می روئید  
تعلق داشت وقتی که این واقعیت صریح  
را فهمیدم فهمیدم آنقدر صریح بود که  
به حیرت افتادم اینکه در آزمائی به چنگش  
افتاده بودم و مانده بودم این ابتکاری  
است خود ابتکار است حتما برای آنست  
که من از پس تجربه های شکست به  
پله ای از غریابی بی اعتباری ناچیزی  
ختنثائی و خصوص رسیده بودم که خود  
را یک روز در برابر سرزمین هائی  
سراسر روشن یافتم گویری ... »

**بدالله رویایی همیشه دیوانه شعر باقی خواهد**  
**ماند . دیوانه محیط بر هوش تاریخی چون .**

- وقتی که معرفت ، چیزی را و کسی  
را متاثر نمی کند ، حجم گرائی کلید کمال است ،  
و جواز عبور به جهان معرفت ها است . جهان  
حرف های بی حصار ، و ارتباط های بیشمار ،  
که هیچ مکتبی در آن ثبت نام نمی کند ، سرنوشت  
آخرین شعر و چشمه حیات هنر است . ابتدیتی  
است که فرمان می دهد ، و هزار چهره را بخود  
جذب می کند . در شماع همین جاذبه است ،  
که شاعران شعر حجم ، هر کدام چهره مشخص  
خود را دارند و همه معمار هستند ، که در  
نمای حجم ، برای حجم طپیده اند ، وزیر این  
نما ، زبان خویش و جان خویش را نهاده اند .

- آقای بدالله رویایی شاعر ، اعتراف  
می کنید .

- من به این دوگانگی خو کرده ام . من  
کار می کنم و خود های دیگر را تجربه می کنم .  
لحظه های بسیار به تماشای خویش می نشینم  
و در آن هنگام هیچکس را زیباتر از خود  
نمی بینم . من مطالعه می کنم و کلمات را  
می فهمم و اعداد را می فهمم . من کار می کنم  
و دودی موضوع روانشناسی خواهم شد .



# در يك نماشنامه تك پرده ای

## از : كارل فالنتين

# مطب

# دكتر

كارلشتات : لطفا نفر بعدی .  
 فالنتين : سلام آقای دكتر .  
 كارلشتات : سلام آقای ماير ، خوب چه نونه ؟  
 فالنتين : ای آقای دكتر چه حالی ! وضع معدهام خیلی ناخوره . هر دفعه كه غذا می خورم ، معدهام پر میشه .  
 كارلشتات : خوب اینکه بیماری نیست ، فاعدش هم همینه هر وقت به چیز تو معدهتون بریزید البته كه باید پر بشه - موفقی كه چیزی نمی خورید چطور ؟  
 فالنتين : درست بر عكشه ، احساس می كنم معدهام خالی خالی .  
 كارلشتات : ملاحظه می فرمائید ؟ پس معلومه كه معدهتون كاملا میزونه .  
 فالنتين : بعله ، ولی پس علتش چیه كه وقتی از پله بالا میروم به نفس نفس می افتم ؟  
 كارلشتات : اینکه چیزی نیست ، خیلی ها از پله كه بالا میروند به نفس نفس می افتند ، این ربطی به معده نداره ، بلكه به ریه ها تون مربوطه .  
 فالنتين : بعله ، ریه هام عیبی ندارن ، اگر چه دوسال پیش بام شكست .  
 كارلشتات : عجب ، پس با تون شكست ، خوب چطور شد شكست ؟  
 فالنتين : در میزبن افراط کرده بودم .  
 كارلشتات : اكلك كه باعث شكستن با نمیشه قریون !  
 فالنتين : البته كه میشه ، من مست لا یعقل شده بودم ، به اینجنت رو يك موز خارجی لیز خوردم و پای خودم شكست .  
 كارلشتات : پس اكلك مقصر نبوده ، بلكه موز مقصر بود .  
 فالنتين ، سلمه كه موز مقصر بوده برای اینکه من ندیدمش و بهمین علت آقای دكتر ، فكر می كنم وضع چشمام ناچور باشه ، چون هر وقت روزنامه می خونم پشتم درد می گیره . به حدی كه ناچار می شم روزنامه رو بذارم كنار .  
 كارلشتات : ولی « ماير » عزیز ، بدكار كردن چشم چه دخلی به كمر درد داره ؟ خوب شما باید ديكه روزنامه نخوانید و بجاش میوه بخورید چون میوه سلامتی میاره .  
 فالنتين : نه برای همه آقای دكتر . به آشنای منو چیزی نمونده بود كه آلودرد كه لها كنه .  
 كارلشتات : چی كنه ؟  
 فالنتين : خفه كنه . آلودرد تو گلوش گیر کرده بود .  
 كارلشتات : آقای ماير شما چند سالتونه ؟  
 فالنتين : آقای دكتر من همین روز ها ده سال از خاتم بزرگتر میشم .  
 كارلشتات : كه اینطور - خوب خاتمون چند سالتونه ؟  
 فالنتين : پله ، خاتم من ... خاتم من اتان - الساعه نمی تونم خدمتتون عرض كنم .  
 كارلشتات ، خیلی خوب ، خیلی خوب ، سؤال فرعی بود - خوب بفرمائید ببینم معده كه خوب عمل می كنه ؟  
 فالنتين : معده خاتم ؟  
 كارلشتات : نه معده سركار .  
 فالنتين : پس مال من ، بعله ، بعله ، البته ، خیلی خصوصی خدمتتون عرض كنم : ( در گوشي با دكتر صحبت می كند ) .  
 كارلشتات : كه اینطور ، هاما هاما ، پس بهتره اینكارو تكلم ، بنابراین بجای روغن چراغ بهتره قطره تریاك برآون بنویسم . خوب آقای ماير ، بجز يك دياره Diarrho بی اهمیت مرضی در شما نمی بینم . خیالتون راحت باشه ، شما از هر جهت سالمید .  
 فالنتين - دهه ، اكه سالمم پس چرا حق بیمه بیماری ازكم كسر می كنن ؟



## بیمكاسو : حرفهائی در باره هنر و توقع هنری مردم

تابلوهائی كه من از طبیعت با جان و بیجان كشيدهام و ديگر كارهايم همه به يك سبك و شیوه ، به سبك و شیوه خودم است . مردم وقتی می بینند دعاغی را شكسته كشيدهام عصبانی می شوند ، در حالیکه پل شكسته آنها را عصبانی نمی كند . من این دعاغ را بعدد شكسته كشيدهام . من آنچه را كه می دانستم كردم تا توجه تماشاگر را بدان دعاغ جلب كنم . آنها بدها فهمیدند یا خواهند فهمید كه دعاغ شكسته تصویر من كاملا هم شكسته نیست . تنها کاری كه من در نقاشی كردم اینست كه نگذاشتم مردم مثل همیشه در این هنر هماهنگی خدائی و رنگهای درخشان را ببینند .  
 هنر آستره وجود ندارد . انسان همیشه با يك چیز واقعی شروع می كند . در مرحله بعدی می توان آثار واقعیت را محو كرد . این كار هیچگونه خطری ندارد . زیرا روح شی از خود اثری غیر قابل محو در كار هنری باقی خواهد گذاشت .  
 هنرمند وقتی شروع به كار می كند ، تحت تاثیر افكار و احساس خود قرار دارد كه زندانی ساخته و آفریده او می - شود . این اندیشه ها و این احساس هر چه بخواهد باشد نمی تواند از آفریده او خارج شود . اندیشه و احساس هنرمند اساس و پایه كار اوست اگر چه وجود آن نامفهوم و ناپیدا باشد .  
 هیچ چیز نمی تواند بدون تنهائی بوجود آید . من از خودم يك تكه تنهائی ساختم و هیچكس این موضوع را نمی فهمد . امروزه تنهائی خیلی مشکل بدست می آید . مخصوصا از آنجهت كه ما « ساعت » داریم . آیا هیچ حواری را دیده اید كه ساعت به دستش باشد ؟ در این زمانه همه كس به خودش فشار می آورد كه چیزی از هنر بفهمد . آیا اجازه هست سؤال كنیم : چرا هیچكس سعی ندارد آواز پرندهای را بفهمد ؟ چرا شب را دوست داریم ؟ چرا از گلها خوشمان می آید ، زیبایی های دور و برمان را بجان خریداریم و كوشش نمی كنیم رازشان را كشف كنیم ؟ هر وقت آدمی جلوی يك تابلوی

نقاشی می ایستد ، همه فكر و ذكرش اینست كه آنرا بفهمد . چرا ؟  
 چه خوب بود مردم می فهمیدند كه يك نقاش نقاشی می كند چون باید نقاشی كند . چون هنر اسیرش کرده است . هنرمند تكه كوچكي از دنیاست و نیازی نیست كه توجه دنیا را بیش از يك تكه كوچك ديگر بخودش جلب كند .  
 من هرگز انتظار ندارم كه به تماشاگر ، در برابر تابلوی من ، همان احساسی دست بدهد كه من داشتم . چطور ممكنست كه تماشاگر ، رویاهای من ، غریزه های من و افكار مرا دریابد ؟ افكارى كه بسالها و سالها وقت نیاست داشته است تا در يك رویای دیدنی در يك تابلو صورت واقعیت پیدا كند ؟ و چطور ممكنست كه انسانی در این تصویر آنچه را كه من حتی گاه برخلاف میل خودم خواسته ام بگوید ، بخواند ؟  
 به استثنای عدم محدودی از نقاشان كه افقهای نوی بروی هنر باز کرده اند ، تصور می كنم بجای آنكه راه خودشان را پیدا كنند ، به رستاخیز هنر باستانی و كلاسیك معتقد شده اند ، آنهم در زمانه ای كه دنیا بسوی آنها باز است و اندیشه ها و كارهای تازه ای از آنها انتظار دارد . جوانان بخاطر عدم اعتماد و عدم اطمینان به خود ، به گذشته و هنر های قدیمی كه وظیفه خود را سالهاست كاملا اجرا کرده اند چسبیده اند . ما تابلوهای زیادی بسبك فلان و فلان استاد می بینیم اما هنرمند جوانی را كه راه و روش ویژه خودش داشته باشد بسیار كم داریم .  
 من بدبین نیستم و با هیچ شیوه و سبك هنری هم مخالفت ندارم چون بدون هنر نمی توانم زندگی كنم ولی در عین حال اگر زندگی را وقف هنر كنم نمی توانم زندگی كنم و هر چه هم تاكنون در پیوستگی با هنر کرده ام با نهایت مسرت و رضایت خاطر انجام داده ام .  
 به همین جهت نمی فهمم چرا مردم اصرار عجیبی دارند هنر را تفسیر كنند و فرضیه های عجیب و غریب و تفسیر گوناگون اختراع كنند و از این راه روی بی هنری خودشان سرپوش بگذارند .

برگردان : از ایرج زهری

# جایزه کتاب شعر سال

و نگاهی کوتاه به کتاب‌هایی که هم اکنون در دست داوران است.

« مایه‌های کتاب شعر سال » دومین سالش را شروع می‌کند. در واقع این قدم دوم است، و دومین قدم هم شاید بی‌ثباتی‌ست برای ادامه دادن. حال آنکه اولین قدم بیشتر - اگر نه همیشه - چوبستی است که جلوتر از قدم رام‌را لسی می‌کند.

از این شماره - تا بزرگ‌گزارى مابقیه - هر هفته صفحه‌ی در مورد این مایه‌ها خواهیم داشت. در این صفحه با بررسی خیلی کوتاه کتاب‌های رسیده می‌پردازیم.

در اولین شماره گزارش آزمایشی سال گذشته، و بررسی کوتاه کتاب‌های شعر سال ۱۳۴۹ می‌آید.

روز دهم اردیبهشت ماه ۱۳۴۹ هیات داوران جایزه « کتاب شعر سال » برای انتخاب کتاب و برنده‌ی جایزه تشکیل شد. اولین جایزه‌ی « کتاب شعر سال » تلویزیون ملی ایران برای سال ۱۳۴۸ طی سه دور برای گزینی بدو کتاب تعلق گرفت. « دیدار در فلق » مجموعه‌ی شعر « منوچهر آنتی » از انتشارات امیرکبیر و « فصل‌مطرح نیست » مجموعه‌ی شعر « لیلاکسری » ( افشار ) از انتشارات مروارید.

داوران جایزه « کتاب شعر سال » در بررسی مجموعه‌های منتشر شده در سال ۱۳۴۸ با این نتیجه رسیدند که از دو نمایان میانبر و پیش‌رو شعر امروز که آثاری در سال ۱۳۴۸ ارائه کردند، نمایندگان بزرگ‌تریند که هم متناسب کشف باشد و هم کوشش تازه و بی‌دار شاعری را ماجور کنند.

به دنبال این نظر کتاب « حریق باد » مجموعه‌ی اشعار نسرت رحمانی که بحث شدیدی را در میان داوران جایزه برانگیخته بود، به علت اینکه تاریخ انتشار آن فروردین ۱۳۴۹ بود از صورت حذف شد و دو کتاب « دیدار در فلق » و « فصل مطرح نیست » هر کدام با سه رای نظر داوران جایزه را گرفتند.

از میان نام‌های آشنای گروه داوران می‌شود از محسن هشتروبی - پیدالسه رویایی - بیژن جلالی - محمود فرزاد فریدون رهنما - شرف‌الدین خراسانی - نام برد و در میان کتاب‌های شرکت‌کننده در مایه - جز دو برنده - از « بهارزاده آهو » اثر « م. آزاد »، « و تیشه » اثر « محمد زهری »، « فصل‌های زمستانی » اثر « محمدحقوقی »، « مرتبه‌های خاک » اثر « احمد شاملو »، « هراس » اثر « حسن هنرمندی »، « حواشی باد » اثر « نسرت رحمانی »، « حواشی مضی » اثر « هوتن نجات »، « در رهگذر باد » اثر « حمید مصدق »، « با مردم شب » اثر « اسماعیل نوری‌علاء »، « سرخی گیلاسه‌های کال اثر « فرهادشیانی » یاد کرد.

## مشخصات جایزه :

مبلغ جایزه : یکصد هزار ریال  
با یادبودی از هیات داوران.  
موضوع جایزه : تمام مجموعه‌های

شعر منتشر شده در جریان سال ۱۳۴۹ ( چاپ اول ) از شاعران زنده .  
اسامی هیات داوران بعدا اعلام می‌شود .

اینها کتاب‌های شعری است که در سال ۴۹ چاپ اولشان منتشر شده و تا حالا بدست هیات داوران رسیده است ، و حرفی که درباره این کتابها از این پس به کوتاهی می‌آید نگاه . کوتاهی است که همکار « تماشا » ، نورالدین شفیعی به آن انداخته است . نوشته را به عنوان یک نگاه شخصی بخواهید و نه عقیده مسلم مجله . این توجه را هم بدیم که فرستادن کتاب از طرف ناشر با شاعر می‌تواند توجه ژوری را به وجود کتابی جلب کند و گرنه سعی بر اینست که کتابی از نگاه ژوری پنهان نماند .

## حجم رزم

حسن پورکاظم  
انتشارات باامداد چهارمین مجموعه از « سری شعر جوان ایران »  
چاپ اول اردیبهشت ۱۳۴۹  
« ... حجم رزم شامل سه دفتر است ... در دفتر اول با یک نومییدی سیال و شتون روبرو هستیم ... در دفتر دوم این نومییدی شکلی بخود می‌گیرد ، ولی هنوز فاقد نیروی حرکت است ... در دفتر سوم این نومییدی بحرهای مبدل می‌شود که به نیمی خویش بر می‌خیزد ... باین نتیجه رسیده است که « علاج دندان در کلیتین است » ( ۱ ) ..

## اطراق در پشت دیوارهای کوتاه

کاظم کریمیان  
انتشارات باامداد ( دومین مجموعه از « سری شعر جوان ایران » )  
چاپ اول خرداد ۱۳۴۹  
« اطراق در پشت دیوارهای کوتاه » زبانی ساده و لاجرم مفاهیمی سطحی دارد . ظاهرا وابسته به یک سلسله مضامین اجتماعی است و ناگزیر در تهدد باقی می‌ماند و نوع ابتدایی مسؤولیت را می‌شناسد . نه فصل ، سی و سه شعر و یک مقدمه دارد .

## موزمهای برهوت

غلامحسین نصری‌پور  
سازمان انتشارات باامداد ( سومین مجموعه از « سری شعر جوان ایران » )  
چاپ اول اردیبهشت ۱۳۴۹  
« موزمهای برهوت » زبانی متعارف ( عرف در سطح روزنامه‌ی ) با برشهای کوتاه و کم‌بهره دارد . خویشی در این است که شعرها اغلب کوتاهند .

## بدر تهور رگهام

سیامک بیات  
ناشر ( ندارد )  
چاپ اول آذرماه ۱۳۴۹  
« بدر تهور رگهام » آغاز کم و بیش نوید دهنده‌ی تلاش‌های یک استعداد متوسط و پرشور با آگاهی‌های اندک است .  
( ۱ ) از مقدمه‌ی کتاب

« بدر تهور رگهام » آغاز کم آتش خوین وهم بود بگرتت هم معنای روستا ... »

## آب‌های خسته

محمود کیانوش  
انتشارات آگاه  
چاپ اول دیماه ۱۳۴۹  
« آب‌های خسته » نیز مثل « ماهی در چشمه باد » کوششی است بی‌مختلور . کیانوش ظاهرا از همه‌ی آنچه می‌گوید منظور ندارد !  
« مائیم و توهمی فریبنده ، که اشک و گهی سکوت و گه خنده ، رفته همه حسرت و پشیمانی . اکنون همه اضطراب آینده . »

## روستای قرمز محدود

ف - الف - نگاه  
ناشر ( ؟ ) کرمانشاه  
چاپ اول آبان ۱۳۴۹  
در « روستای قرمز محدود » گفته‌ها همه روستایی نیست ، گرچه قضا - همه - روستایی است و هر چند که در انتها ( گویا ) تاثیرات روشنفکری شهری کار خودش را می‌کند .

## خنیا و خون

هنرور شجاعی  
چاپ اول تیرماه ۱۳۴۹  
پیشی نشر اندیشه  
« خنیا و خون » در ابتدای‌ترین حد « شکل » سورنی دارد ولی بابت « همین » مقادیر زیادی به‌موج شعری دهه‌ی پیش در ایران بدهی دارد . با ژرفای حتی کمتر ... از دو قسمت « خنیا و خون » و « از یک منظومه » با ۳۵ شعر درست شده است .

## آباز

حمید عرفان  
ناشر ؟  
چاپ اول ۱۳۴۹  
« آباز » خود چندان چشمگیر نیست ولی نومییدی‌ست از روزی که شاعر از سنت‌های نامعقول ولی متداول ببرد و در معماری شکل به‌وجه‌هایی ببرد و از هراس درگیری با حجم به‌تقلید نکراید .  
دو یا برخاست و سم و خاک به هم آمد دو جرعه در غبار

## بر بام گردباد

اسماعیل خوبی  
ناشر انتشارات رز  
چاپ اول مرداد ۱۳۴۹  
« بر بام گردباد » نمای‌گستره‌ی وسیعی‌ست با عبق کم و دانش‌شاعرانه‌ی محدود و جایجا درگیر تهداتی جاری.

با شناخت‌های بیشتر روشنفکرانه و کمتر هنری و - برحوصله -  
گرچه چون « بر بام گرد باد » کتاب شعر اسماعیل خوبی‌ست و نباید که باین کوتاهی از آن گذشت ، با اینهمه این - همه‌ی کتاب اوست .

« ... آنگه تمام اینها را در هاون مقدس باور کردن خواهم گوید .  
گره‌ی پدید خواهد آمد ؛  
گره‌ی روشتر از عیان آن‌گرد را با توتیای شبنم روی نگاه تازه‌ترین گل در باغ بی‌رباهی خواهم آمیخت .

آنگاه فریاد خواهم زد : ای دل ! آرام باش ؛ کان رزم باستانی را اینک مرهم ، مرهم ...

دوم فروردین ۴۸ - تهران

## زان رهروان دریا

اسماعیل خوبی  
انتشارات رز  
چاپ اول مهر ۱۳۴۹  
دومین کتاب شعر اسماعیل خوبی طرف سال ۱۳۴۹  
مصداتی بر هر آنچه در بالا گفته شد ، نه کم و نه بیش « نه ! نه ! هزار نه !  
یا آخر من می‌بینم ... »  
« ... شهباکه‌ی برود کامی‌بارد ... »

## از خانه تا میخانه

مجید فرازند  
انتشارات باامداد ( پنجمین مجموعه از « سری شعر جوان » )  
چاپ اول خرداد ۱۳۴۹  
این را اگر بشود چیزی غیر از قطعه‌های ادبی خواند ، آغازی‌ست که نوید راه بجای نبرد را می‌دهد . همین !  
گفتی که می‌رود ...  
.....  
دردا که شیشه بختم شکسته است .  
.....

## تصویرهای وحشت و درد

صالح عطارزاده  
انتشارات باامداد ( هشتمین مجموعه از « سری شعر جوان ایران » )  
چاپ اول مهر ۱۳۴۹  
« باران اشکم را در چشمه‌ی دیدگانم نگاه خواهم داشت .  
کتاب‌های شعر منتشر شده در ( سری شعر جوان ایران ) را گویا یک نفر انتخاب می‌کند . یکدست !  
بشبه در صفحه ۱۹

# دانش و آرتیستیک

## مرگ ایگور استراوینسکی

روز سه‌شنبه ۱۷ فروردین ایگور - استراوینسکی آهنگساز بزرگ درگذشت. برای دوستداران موسیقی، این واقعه‌ای تکان دهنده بود.

ایگور استراوینسکی در هفدهم ژوئن سال ۱۸۸۲ در حومه سن پترزبورگ یا لنینگراد فعلی چشم بجهان گشوده پدرش خواننده مشهوری بود و مایل بود ایگور در رشته حقوق تحصیل کند. ایگور با وجودیکه علاقه‌ای باینکار نداشت معذرا با موفقیت در این رشته از دانشگاه فارغ‌التحصیل شد. استراوینسکی سپس به شاگردی ریملسکی تورساکف آهنگساز مشهور روس درآمد و به توصیه وی کار حقوقی را کنار گذاشت و صرفاً به موسیقی پرداخت.

استراوینسکی قبل از جنگ جهانی اول همکاری نزدیک را با طراح بزرگ باله روس، سرژ دیالیف Serge Diagliev آغاز کرد و اولین موفقیت بزرگ او نوشتن موسیقی باله «برنده آتش» بود که بوسیله گروه باله روس در پاریس بروی صحنه آمد. بعد از این اثر به ترتیب «پتروشکا» و «پرستش بهار» تصنیف شد. در این سه اثر استراوینسکی هارمونی رایج زمان خود را کنار گذاشت و پلی تونالیت (Polytonality) یا استفاده از چند تونالیت در یک زمان را در موسیقی خود آورد. ریتم هم در کار ارکستر نویسی وی تکامل و گسترش بسیار یافته تا یکد بیشتر از ری سازی های ضربی شد و در نتیجه ترکیب های جالبتر و تازه ای خلق کرد که



یکسو طرحانی از استراوینسکی و برای استراوینسکی

با مخالفت های بسیار متفدین و موسیقیدانان دیگر مواجه شد. پس از نخستین اجرای «پرستش بهار» میان هواداران و مخالفان آهنگساز چنان جدالی در گرفت که استراوینسکی مجبور شد از در عقب سالن را ترک کند. پس از تصنیف سه اثر مذکور استراوینسکی بسبب کلاسیک و باروک متعادل شد و ساده نویسی و صرفه جویی در استفاده از تعداد نوازندگان و استفاده از فرم های مرسوم فدیسی را پیش گرفت و در این زمینه آثاری مانند «سرگذشت یک سرباز» و او را توریوی «ادب شاه» را بوجود آورد.

سال ۱۹۰۱ را باید آغاز مرحله جدیدی در موسیقی استراوینسکی دانست. از این سال او شروع به استفاده از اصول دودکافونیک و Serial موسیقی سریل Dodecapronic Canticum و قطعات کانتیکوم ساروم Sacrum و آگون Agon در این زمینه بوجود آمده‌اند.

استراوینسکی در سبک های گوناگون آثار بسیاری تصنیف کرد که هر یک در دنیای موسیقی چون گنجینه‌ای با ارزش جاودان خواهد ماند، او موسیقیدان و نابغه‌ای خستگی ناپذیر بود و در سالهای آخر عمرش، علی‌رغم سالمندی و پیری روزانه ده ساعت کار میکرد. بی‌شک فقدان این موسیقیدان بزرگ برای دنیای موسیقی یک ضایعه عظیم و برای دوستداران هنر اسباب نهایت تأثر است.

شهرزاد افشار



# فناوری سینما



## چند خبر



### در نیویورک

عده‌ای از دانشجویان ایرانی در آمریکا دست به تهیه فیلمی زده‌اند بنام «بیرنگها». این فیلم توسط اکبر معزی نوشته و کارگردانی شده است و مجتبی شیردل - فرامرز قریبیان و عده‌ای از هنرپیشگان تأثیر برادوی در آن شرکت دارند. این فیلم را پتروس پالین فیلمبردار با سابقه ایرانی که مدتی است در آمریکا بسر میبرد فیلمبرداری کرده است.

### فستیوال فیلمهای جوانان

هفته گذشته از ۲۱ تا ۲۶ فروردین اولین فستیوال فیلمهای جوانان تحت عنوان «فیلم و جوانان» در محل انجمن ایران و آمریکا برگزار شد.

طی هفته گذشته و فستیوال دوم که از ۲۷ تا ۱۵ اردیبهشت در محل انجمن ادامه خواهد یافت، جمعا ۸۰ فیلم از ساخته‌های دانشجویان آمریکائی به نمایش درخواهد آمد.

فیلمهای این فستیوال بطور کلی به چهار گروه کارتون، مستند، درام و تجربی تقسیم می‌شوند. موضوعات آنها دربرگیرنده اوضاع محیط - ناهماهنگی ها - نگرش جوانان بر زمان و نگرش آنان بخود خواهد بود.

«جف استریکلر» فیلمساز جوان آمریکائی و سازنده فیلم «پنجشنبه شب گذشته و آدمهای خوب» آذاره این جلسات را بهمه دارد و پس از نمایش هر فیلم طی جلساتی به تجزیه و تحلیل آثار ارائه شده می‌پردازد.

این فیلمها از ۱۸ تا ۲۰ اردیبهشت در مشهد بروی پرده آمده‌اند و در اصفهان نیز از ۲۸ تا ۳۰ اردیبهشت نمایش داده خواهند شد.

در پایان این فستیوال در انجمن ایران و آمریکا سیماي آزاد ایران آثاری از فیلمسازان جوان ایران را در فستیوال جداگانه به نمایش خواهند گذاشت

### دش آکل

«دش آکل» نوشته نویسنده برجسته ایرانی صادق هدایت فیلم جدید مسعود کیمیائی در اردیبهشت ماه بروی اکران خواهد آمد. مسعود کیمیائی بعد از موفقیت فیلمهای «قیصر» و «رضا موتوری» بار دیگر از وجود هر روز و توفیق در این فیلم استفاده کرده است. فیلمساز دش آکل نعمت حقیقی است.

هر روز و توفیق در نقش دش آکل

### کتاب تازه

«شکفتن در مه» مجموعه تازه‌ترین اشعار احمد شاملو منتشر شد. این کتاب شامل ۸ شعر تازه از این شاعر است. «انتشارات زمان» ناشر این کتاب، سه اثر دیگر بنامهای «سزیف و مرگ»، «نوشته» «روبر-مرل»، «درخت سیزدهم»، اثر «آندره ژید» و «پایرهنها» از «زاهاریا استانکو» را به ترجمه احمد شاملو در دست چاپ دارد که در اوائل اردیبهشت ماه منتشر خواهد شد.

### جایزه‌ی «سیب قرش»

باشگاه مطبوعاتی زبان هولیوود جایزه‌ی سالانه‌ی «سیب قرش» را برای ایفای نقش بدترین چهره‌ی هولیوود، به جین فاندنا داده است. جک واتنی و ریچارد زانوک از سایر برندگان بودند. کارول برنت جایزه «ستاره‌ی زن سال» را دریافت کرد و جایزه‌ی «ستاره‌ی مرد سال» را جیمز استوارت و رابرت یانگ دریافت کردند.

### کتاب شرلی مک‌لین

کتاب «از کوه نیفتید» نوشته شرلی مک‌لین ستاره‌ی مشهور سینما دو هفته پس از انتشار در ایالات متحده، چنان خوب به فروش رفته که ناشر آن سفارش داده تعداد بیشتری، هرچه زودتر، به چاپ برسد. پیش‌بینی می‌شد فروش کتاب ۳۰ هزار نسخه باشد، اما اکنون ۸۵ هزار نسخه آن به فروش رفته است.

### درشگچی

دوشنبه شانزدهم فروردین «درشگچی» فیلم جدید پارسا فیلم در یک جلسه خصوصی با حضور عده‌ای از خبرنگاران و نویسندگان جریان نمایش داده شد. درشگچی اولین تجربه سینمایی نصرت کریمی در زمینه فیلم طولانی است که در آن کریمی - شهلا - مسعود اسداللهی - ارغوان شرکت دارند. به گفته چند تن از منتقدین، این فیلم به احتمال قوی یکی از برجسته‌ترین فیلمهای فارسی در سال ۱۳۵۰ خواهد بود. درشگچی روز هشتم اردیبهشت ماه بروی پرده خواهد آمد این آخرین فیلم سینمایی هنرمند قنبد «نوبد» است.



### روز جهانی کتاب کودک

روز ۱۵ فروردین به مناسبت روز جهانی کتاب کودک، مسئولین کتابخانه‌ها از نویسندگان ویژه کتابهای کودک دعوت کردند که در کتابخانه‌ها حاضر شوند و با کودکان درباره کتاب و ارجح و اهمیت مطالعه صحبت کنند.

در این روز دوازده تن از نویسندگان کتابهای کودکان در بیش از ۵۰ کتابخانه شهر تهران با کودکان سخن گفتند.

در عکس بالا نادر ابراهیمی، نویسنده کتابهای «کلاغها»، «دور از خانه» و «سنجابها» (ویژه کودکان) را در کتابخانه شماره ۹ وحیدیه، هنگام گفت و گو با کودکان می‌بینید.

دو صفحه از فیلم درشگچی

# نقاشی چارلز برنسون



داشتن است. من بیخدا و محرم را دوست دارم، کارم را دوست دارم و آنچه می‌کنم به من اطمینان می‌بخشد. آیا اینها خوشبختی نیستند؟

● **عیدانه که شما نقاشی میکنید...**  
□ ترجیح میدهم در این مورد صحبت نکنم، زیرا من فقط بخاطر وقت گذرانی و در مواقع بیکاری نقاشی می‌کنم و فکر نمی‌کنم برای مردم این موضوع جالب باشد. و از طرفی من هرگز نمی‌توانم یک نقاش باشم.

در این هنگام «جیل» هسر زیبای برونسون وارد صحت های ما می‌شود. از او می‌پرسم:

● **بهتر نیست کمی شما در مورد نقاشی‌های هسر تان صحبت کنید؟**

□ من تابلوهای او را دوست دارم، حتی اگر کمی آنها را ... چطور میتوانم بگویم ... برام مشکل است.

● **خوشحال میشوم اگر از شوهرتان بپرسیم بگویند چارلز یک شاعر است، نویسنده است، سخاوتمند و توانا. من به داشتن او افتخار می‌کنم ولی گاهی فکر می‌کنم که من از چارلز برونسون حقیقی فرستگها دور هستم.**

● **چطور چارلز را شناختید؟**  
□ هنگام تهیه فیلم فرار بزرگ.

● **آیا هرگز تصمیم به عوض کردن خصوصیات اخلاقی او گرفته‌اید؟**

□ هیچ وجه.

● **آیا او در ابراز محبت به فرزندانان زبانه روی نمی‌کند؟**

□ شاید چرا، او هنگامیکه در کنار فرزندان با آنها بازی می‌کند، تبدیل به یک چارلز برونسون ده ساله می‌شود. همه چیز را فراموش می‌کند، حتی مرا.

شود. مدتی در این زمینه کارکرد و سپس راهی هالیوود شد.

چارلز برونسون اکنون با ستاره انگلیسی «جیل ایرلند» زندگی می‌کند و از ازدواج اولش دو فرزند دارد به نام های «سوزانا» و «آنتونی». و اما مصاحبه خبرنگار مجله بولرو فیلم با چارلز برونسون:

● **آقای برونسون، چطور می‌توانید همیشه در کنار خانواده‌تان باشید؟**

□ من همیشه به خانواده‌ام علاقمند بودم و سعی کرده‌ام مواقع بیکاری‌ها در کنار آنها بگذرانم. از صمیم قلب فرزندانم را دوست دارم و آنها از هر چیز در دنیا برای من با ارزش‌تر هستند.

● **می‌گویند شما منزوی و غمگین هستید و بخودتان زیاد توجه ندارید؟**

□ این مبالغه است. اینکه می‌گویند هیچ چیز و هیچ کس توجه ندارم صحت دارد اما فقط هنگامی که کار میکنم چنین است. خارج از کارم انسانی خوش قلب و مهربان هستم و تصور میکنم بر عکس عده‌ای دیگر این امر فقط در مورد من صادق باشد. شاید هم من غمگین به دنیا آمده‌ام.

● **در مورد گذشته چه می‌گویند؟**

□ گذشته را هرگز نمی‌توان فراموش کرد، آنچه در گذشته برای من اتفاق افتاده است با تمام خوبی‌ها و بدی‌هایش در خاطرم زنده است. من متقدم این گذشته‌ام که همیشه مرا باری می‌کند تا یک انسان فعال باشم خوشبختی دیروز من با خوشبختی امروز خیلی فرق می‌کند.

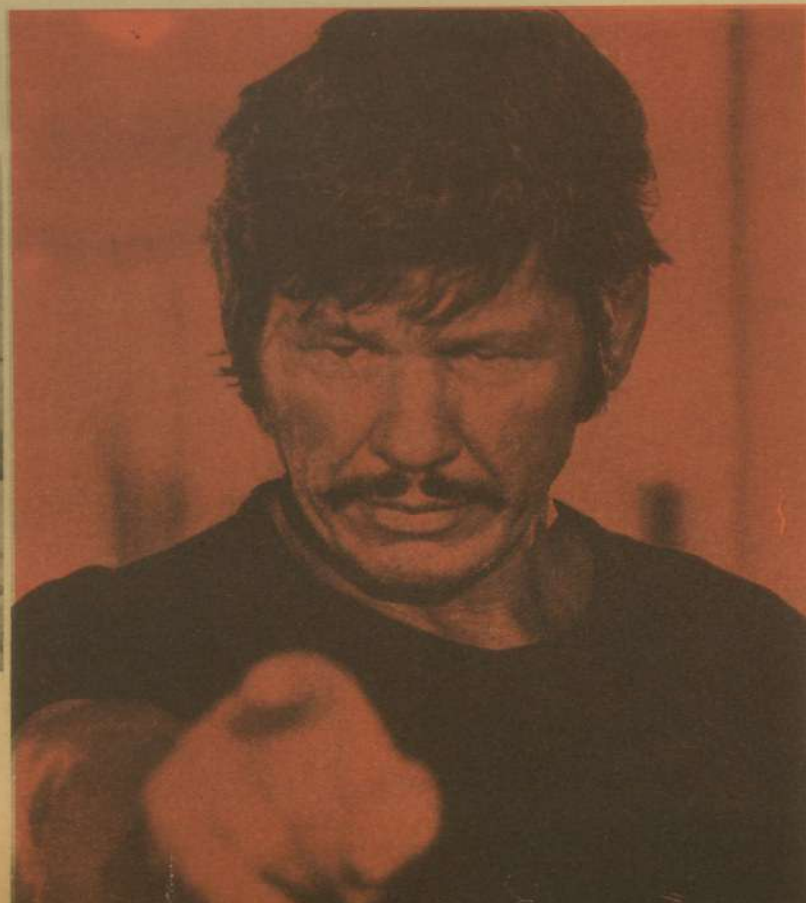
● **شاید بخاطر آنکه اکنون یک هنرپیشه مشهور و ثروتمند هستید.**

□ ببینید، آنچه به من احساس خوشبختی و رضایت می‌بخشد صرفاً شهرت نیست، بلکه دوست

«چارلز بوکسکی» یا «چارلز برونسون» در سوم نوامبر ۱۹۳۰ در سیلوانیا دیده‌جهان گشود. چشمان قهوه‌ای، موهای سیاه و لبخند غمگینش او را در میان هنرپیشگان دیگر مشخص می‌کند. قبل از اینکه وارد جهان سینما شود در نهایت قهر برمی‌برد چارلز یازدهمین فرزند یک خانواده فقیر آمریکائی است که نخست کارهای پدر را دنبال کرد. سپس شغل لوله‌کشی را پیشه کرد و بعد در یک کارخانه شیشه سازی مشغول کار شد.

برونسون بعد از شرکت در فیلم «هفت‌دلایر» جای خود را در سینما گشود و در مدتی کمتر از ده سال یعنی از سال ۱۹۶۰ جزو پرکارترین و سرشناس‌ترین چهره های سینمایی درآمد. نمی‌توان در چهره خشن او اثری از زیبایی یافت. شاید بخاطر اثراتی باشد که چارلز همیشه در پی آن بوده است. او در فیلم «فرار بزرگ» با استیو مک کوئین همبازی بود و سپس در فیلم «مرغ دریائی» با الیزابت تیلور. این سرآغاز موفقیت او بود و به دنبال آن چارلز برونسون یک هنرپیشه پولساز شناخته شد. آخرین سکه همراه با آن‌دلون «اثر کارگردان ایتالیائی» «سرجو لوتونه»، «مردی که از باران آمد» و بالآخره «شهر بی‌رحمت» بکارگردانی «سرجو سولینا» از بهترین فیلم های او است «چارلز برونسون» آخرین فیلمش را با «جیمس ملیون» تحت عنوان «ملاقات کنندگان شب» پایان رسانده است و هم‌اکنون در فیلم «پشت درب» با آنتونی پرکینز همبازیست. در نقش های او سردی و بی خیالی توأم با حرارت و تحریک به چشم می‌خورد در فیلمهای همیشه شخصیتی بسته و منزوی دارد.

چارلز برونسون قبل از آنکه وارد سینما شود، یک زندگی بسیاری عادی داشت. خدمت نظام و شرکت در جنگ کره برای او تجربه‌ای بود. پس از آنکه خدمت نظام را پایان رسانید تصمیم گرفت گوینده



## چارلز برونسون بورژوازی راحت طلب

گفت و گوئی با چارلز برونسون

ترجمه: حسن مرآتوی





فیلمبرداری در فرانسه به خاطر حوادث، ماه مه ۱۹۶۸ دچار اشکال شد و ناچار هیات مسئول تهیه فیلم به سرعت به ایتالیا رفت و جریان در مطبوعات حرفه‌ای سینما منعکس شد. من از سر کجکاوی کتاب را خواندم، همه ملاحظاتی دیگر به کنار، فکر تهیه «یک» فیلم از روی این نوشته دچار حیرت کردم. بنظم رسید که با این همه ماجراهای انبساطی، اینهمه آدمهای جورواجور، و اینهمه وضعیت‌های کاملاً متفاوت که در این کتاب وجود دارد، حتی اگر قرار باشد که در برداشت سینمایی حداکثر صرفه‌جویی در پرداخت محیطها، آدمها و شرح آکسیون‌ها بشود، باز فیلم متجاوز از سی ساعت طول نمایش خواهد داشت! و باز بنظم رسید که به این ترتیب، این کتاب می‌تواند ماهی یک مجموعه تلویزیونی در حدود سطح برنامه‌هایی باشد که بدایم و می‌شناسیم.

بندها جواب این فکر را در یک مصاحبه لوئیس گیلبرت (با مبنارد فرانک ولف) خواندم. نقل می‌کند: «غلاسه بودن فیلمنامه بسیار مهم است، اگر واقعا می‌خواستیم تمام کتاب را بازمی‌نویسید باید فیلمی در حدود بیست ساعت میشد. طبیعتا عملی نبود. پس می‌بایست آنرا بصورت کیسول درآوریم. این در واقع تمام شگرد فیلمنامه‌نویسی است: که یک کتاب بزرگ طولانی را بگیرد و از آن فقط عصاره‌اش را بیرون بکشد، تا تهیه‌شده باشد.» (1)

اما چرا «ماجراجویان»؟ باز از «گیلبرت» نقل قول می‌کنم: «هر کتابی که ۱۲ میلیون نسخه فروخته باشد ارزش فیلم شدن دارد. اگر توجه کنیم که این ۱۲ میلیون نسخه، کتابهای جیبی با جلد کاغذی بودند، در واقع تعداد خوانندگان کتاب را باید چهار برابر، یعنی ۴۸ میلیون نفر حساب کنیم.»

اما این تنها دلیل نیست. داستان «راینت» بعدو عنصر اساسی «شهو» و «خسوت»، و حتی گاهی ترکیب هر دو، یعنی هتک ناموس، متکی است. و این دو عنصر در سینمای امروز، که عاری از یک اخلاق جهانی است، خوب به فروش می‌روند. (نمونه سایرین «دوازده مسرد کتیف» است، که البته با احساب کارگرداش «سیزده مرد کتیف» میشود). با اینحال (راینت) در کتاب طولانی برای رد گم کردن، و یا لاف‌های خاطر که هرچه باشد نویسنده است، قسمتهای را نیز وقت توصیف محیطها (مثلا جسم اروپای داروسته موسوم به «جت ست Jet Set» در سافهای پنجاه) یا تشریح احساسات میکند. طبیعتا «گیلبرت»، همه این جنو و زوائد را از میان برده، و فقط عناصر محرک را بصورت لخت و خامشان حفظ کرده است. باین ترتیب، فیلم فرصت به اصطلاح «وقت تلف کردن» ندارد (که جای سعادت است برای منتقدینی که هنوز، به عنوان یک معیار ارزیابی، به ریت تند و حرکت و دینامیزم سطحی و ظاهری دو سنی چسبیده‌اند)، بر هیچ احساسی و هیچ وضعیتی تأکید نمی‌کند، و آدمهای را به سرعت یک فیلم نقلاتی متحرک از صحنهای به صحنهای عبور میدهد. اما این صحنها کدامند؟ با یک تناوب حساب شده، از خسوت، بهشهو، بهتجاوز (شهو خشن)، و دوباره بهشهو و باز خسوت میرسیم. همه، از آدمهای داخل فیلم گرفته، تا هیات سازنده، تا نقاشگرانی که این فیلم را امروز پررورش‌ترین برنامه سینمایی شهر کرده‌اند، بهوضوح سخت در قلمرو تن گرفتارند.

در اینجا نکته‌ی گفتنی است: تناوب حساب شده‌ی که در بالا گفتم، متادلس را در نسخه‌ی که از این فیلم در تهران نمایش میدهند از دست داده است. تا آنجا که خاطره یاری میکند، بنظر میآید که تمام صحنهای وحشیانه کنتار در این نسخه حفظ شده است (و وقتی میگویم وحشیانه، منظور کتیف) و با این حال گویا کتیف برای کنتار از هجده سالها هم ممنوع نیست. در عوض، بسیاری از صحنهای شهوانی دچار قلب ماهیت شده است، (مثل شوهر خواننده ابرا که در اینجا شوهر سابق است) و بسیاری دیگر از صحنهای جنسی حذف شده است، از این قبیل است صحنه «سوان» (کتدیس برکن) و مانکن همجنس‌گرا و تنها صحنه کامیاش قابل دفاع فیلم (از نظر پرداخت و کارگردانی) یعنی قسمت مربوط به «داکس» و «کارولین» در کنار استخر شنا.

به این ترتیب، یکبار دیگر خط مشی کلی «سانسور اخلاقی» ما آشکار میشود: آنچه در یک فیلم باعث انحراف رفتار و بنادر می‌شود صحنهای زیبایی عشق و زیبایی زن است و نه قسمتهای مملو از خونریزیهای وحشیانه، تجاوز و زنا با عنف - یا بیارت دیگر، تا آنجا که به قلمرو تن مربوط است، بر رنج صحنه میگذاریم، و لذت را رد می‌کنیم.

تهیه کننده و کارگردان «ماجراجویان» لوئیس گیلبرت است. او که امروز پنجاه و یکسال دارد حرفه سینمایش را در زمان جنگ جهانی دوم به عنوان یک مستندساز آغاز کرد. بعد از جنگ، هم به تهیه فیلمهای مستند ادامه داد و هم به کارگردانی فیلمهای طولی متعددی پرداخت که غالبا به دستور الکساندر کوردا، قول صنعت سینمای انگلیسی آن زمان، ساخته شدند. اولین فیلمی از گیلبرت که با توفیق تجاری روبرو شد «پسوی آسمان» نام داشت که ماجرای یک خلبان بی‌پای نیروی هوایی انگلیس بود. از میان بی‌شمار فیلمهای دیگرش تا ۱۹۶۶، به دو فیلم کامیاب خوب، «کریکتن تحسین انگیز» و «پیسارک را غرق کنید»، برمیخوریم. ۱۹۶۶ در زندگی حرفه‌ای گیلبرت اهمیت دارد، زیرا در این سال «آلفی» او به بازار آمد. «آلفی» نمونه کامل یک فیلم «مدر روز» بود و در موقع مناسبی عرضه شد. این گزارش سطحی و بازاری از «جامعه آراه»، هیبی گری، نسل نوبی انگلیسی و و... درست در زمانی پرفروش پرده‌ها آمد که این مسائل، جریانات داغ روز و مایه تفکر یا دست کم جانبداریهای خرد و کلان در جامعه غربی بود. (شایدی هست بین زمان‌سنجی درست این فیلم، و مرسومیت فیلمهای آغاز میصوعه جیبی‌نابند - همچنانکه شایدی هست بین گیلبرت و کارگردان هموطنش ترنس یانگه‌کر که این جیبی‌نابندها را عرضه کرد - اما این داستان دیگری است) - بعد از «آلفی»، گیلبرت یک تهیه‌کننده - کارگردان به اصطلاح «بین‌المللی» شد، و این لغت در زبان امروزی تجارت سینما به فیلمسازان غیر آمریکائی اطلاق میشود که برای شرکت های آمریکائی فیلم میسازند و یا سرمایه لازم برای فیلمهایشان را از آمریکائیهایی میگیرند. اتفاقا برای بعدی گیلبرت باز در مایه «مدر روز» بود، و یا بهتر بگویم، تصور میرفت که باید باشد. منظور، فیلم «نو فقط دوبار زندگی میکنی» است که آخرین جیبی‌نابندها به اصطلاح «جیبی ۱» است. (بعد از آن، «کانزوی رویال» ساخته شد که می‌بایست هزل جیبی‌نابندها، ولی هزل چیزی که خودش هزل است معمولا فرمولی است که کار نمیکند.)

از ۱۹۶۷ گیلبرت تهیه‌مقدمات کار «ماجراجویان» را آغاز کرد. از نظر تولیدی، این طرح عظیمی بود که در استودیوهای جیبی‌نابند و مدرسه سینمایی رم و در اماکن حقیقی در رم و ونیز و رومیا و نیویورک و مناطق مختلفی در کلیتیا به مدت هفت‌ماه فیلمبرداری شد. برای فیلم، دوست و ده هزار متر کاتیف مصرف شد و تولید ده میلیون دلار خرج برداشت. چند سال قبل، در مقاله‌ی راجع به آنتونیونی، نوشتیم که فیلمسازان بر دو دسته‌اند: یکی آنها که راه، خط مشی، سبک و حرفهای خودشان را دارند و بدون توجه به خواسته‌ها و سلیقه‌های ایا، جز تکرار یافته و آنها و یا دچار تحول بودن در چهار چوب آنها، چیزی نمیدانند و کاری نمیکند. و دیگر آنها که نان را به نرخ روز میخورند، و به نظر با سلیقه روز میسازند، و غالبا در این کار، هیچ شخصیتی یا اصالتی یا نشانه‌ای از خودشان باقی نمیگذارند. مسرا می‌بخشد اگر تصور میکنم که (در مفهوم هنریش) طرز عمل این دسته دوم نوعی خودفروشی است.

نگاهی به مجموعه آثار گیلبرت نشان میدهد که او بهوضوح متعلق بدسته دوم است. و این نه به این خاطر که طی سی‌سال زندگی حرفه‌ای بهر شیوه‌ی دست‌آویزی کرده و مثلا فیلمهای مستند، فیلمهای کمدی، فیلمهای جنکی، فیلمهای سکسی، فیلمهای تند اجتماعی، فیلمهای مخصوص بچه‌ها، فیلمهای گانگستری، فیلمهای موزیکال و و... ساخته است (عابرد هاورک، این بزرگوار، بعنوان مثال، نمونه مشخص یک فیلمساز صاحب سبک است که تقریبا هر نوع فیلمی کارگردانی کرده، اما در همه آنها به مضامین و پرداختهای معینی وفادار بوده، و بخصوص همیشه قبل از هر چیز به سلیقه و خواست شخصیت احترام گذاشته. حتی این نکته که فیلمهای امروزی این بزرگوار «قدیمی» به نظر میرسند نسودار روشی از پایداری تحسین انگیز او در جهان بینی و عقایدش است.)

گیلبرت بدسته دوم تعلق دارد. چرا که همیشه دنبالرو سلیقه عمومی بوده، و نه ایجاد کننده سلیقه - و همه میدانند که این نسخه دستورالعمل راحت و آسانی برای توفیق است، و من در نوشتن این جمله نه فقط به سینما، بلکه به «تمام» فعالیت‌های فکر میکنم که با سلیقه و پسند عمومی ارتباط مستقیم دارند.

«ماجراجویان» از روی کتابی به همین نام اثر «هارولد راینت»، نویسنده پر فروش و عامه‌پسند آمریکائی فیلم شده است. هنگامیکه کار شروع



# یک دستورالعمل توفیق

«ماجراجویان»

از: لوئیس گیلبرت

تقدار: هزیر داریوش



تلفات «ماجراجویان» منحصر به صحنه‌های جنسی که در فیلم می‌بینیم نیست، هنرمندان با ارزشی هم از تلفات این فیلم هستند. قبل از همه از «کلود رنوار» بود «اکوست»، استاد، استاد فیلمبرداری استاد می‌کنم که احتمالا بدترین کار دوران حرفه‌اش را در این فیلم ارائه داده - و بعد هنریته خوب «بیکم قهصو» که از چهره‌های سرشناس تأثر بولگولوی است و در فیلم با ارزش کشورش به نام «من حتی کولهای خوشبختی هم ندیده» به جایان شامانده شد. و در اینجا در نقش اصلی فیلم از آغاز تا پایان با یک فیلمنامه و یک رهبری بد (این قدان رهبری؟) دست و پنجه نرم میکند و خوب سوشی آب بیرون نمی‌کشد - و بعد هنریته خوب سوشی آب «تومی برکن»، که در شاهکار سینمای جدید سوند بنام «الویرامادریگان» چه غوغا بود و در اینجا دلگتی برکن نیست، و «شارل ژانواور» و «کتدیس برکن» و «ارنت بورگاتین» و...

با همه آنچه در بالا آمد، و معرف نظر نگارنده درباره این فیلم است، شاید دیگر بی‌مورد باشد که راجع به کارگردانی «لوئیس گیلبرت» به طور اخص چیزی گفته شود - کتفا می‌کنم باینکه در صحنهای اروپائی فیلم، کارگردانی بسیار آشفته، و ریت همیشه از کف رفته است. فقط در لحظاتی از صحنهای کلتیبا (کمدی این فیلم معرف کلتور خیالی «کودکوش» در آمریکا جنوبی است) «گیلبرت» نشانه‌هایی از تسلط را نشان میدهد. احتمالا، کمک‌های بی‌دریغ جمهوری کلتیبا باین فیلم، به شکل هزاران ساهی لشکر مجانی و دکورهای واقعی مجانی و ساز و برگ و مهمات جنگی مجانی، در هنگام تهیه‌صحنهای مربوط باین کشور باعث آراش خیال «گیلبرت» بوده که: فراموش نکنیم، علاوه بر کارگردانی سکسی شغل تهیه‌کننده را هم در چنین طرح فیلمی عظیمی (از نظر ابعاد تولید) به‌دوش میکشند - فقط به عنوان یک حنس میگویم که این آراش خیال تأثیر مثبتی بر کار خلاقه او داشته - به در عین حال، جانب است که در صحنهای در حال توسعه، که همه عاشق قفسر فیلمساز خارجی‌ان در سرزمینشان هستند، و این را وسیله‌ی برای خواه کسب حیثیت و خواه کسب درآمد میدانند، چطور همیشه از هول حلیم در دیگ می‌افتند و نه این را به جنگ می‌آورند و نه آن را... «ماجراجویان» بر پرده سینمای نمایش داده میشود که قبل از این، فیلم زینا و لطیف و صبیح «جینی» را برنامه کرده بود، شکست مطلق تجاری آن فیلم، و توفیق فراوان این فیلم، حتما درسی برای همه تجار سینما در ایران است، و شاید بهانه‌ی برای ما و دیگران باشد که به خودمان بیندیشیم.

# نقاشی و ارزشهای سینمایی



## فیلمی از زورخانه های ایران برای تلویزیون فرانسه

مطالعه می‌کردم و در همان زمان بود که زورخانه را شناختم در این زمینه با «هاتری کورین» که درباره آداب و گذشته تاریخی ایران مطالعات وسیعی دارد صحبت کردم و اوهم تأیید کرد که زورخانه برای فیلم می‌نواند موضوعی پر مایه و غنی باشد. به نظر من هم چنین است. در زورخانه شما فقط شاهد حرکات ورزشی ورزشکاران هستید. حیف است که به زورخانه فقط به عنوان یک مرکز ورزشی نگاه کرده مگر این که واقعا انسان بستگی و انماش خود را با بنسنتهای گذشته از دست داده باشد.

من زورخانه را یک باشگاه ورزشی ندیدم و این که انرا چگونه دیدم موضوعی است که نمی‌توان تست و آزان حرف زد. من برداشتم را در فیلم نشان می‌دهم و از آن حرف نمی‌زنم. در فیلم زورخانه می‌خواهم ماهیت با ارزش سنتها را در زندگی مردم ایران نشان بدهم. اینها گنجایی است که با گذشت زمان از میان می‌رود و حیف است که یادگار و سندی از آنها به صورت فیلم باقی نماند. تمدن خطر تهدید کننده‌ای برای آداب و رسوم اصیل و با ارزش سرزمین های مختلف شده است و فیلم سازی شاید یکی از بهترین راه‌های نگهداری آنها باشد.

در زمینه های دیگر آداب و سنن ایران هم مطالعه کردید؟  
- مثلا چه؟  
- نمایش ها، مساجد ...

بستگی آشکاری هست بین همه اینها معماری قدیم ایران، نمایش ها، نقاشی ها همه به راهی باهم بستگی دارند. من گوش می‌کنم که این بستگی را در فیلم نمایش دهم. این درست مثل هماهنگی اعضای یک ارگستر است. صدای ساز ها باهم می‌آمیزند تا جلوه‌ای از هنر زندگی را ارائه دهند. این جلوه، نیازی نیست که حتما منطبق برواقیبت باشد. در هر کار هنری چنین است. هنرمند برداشتی از واقعیت‌ها را به عنوان حقیقتی که خود دریافت کرده است ارائه می‌کند. من در کار فیلم، برداشتی از یک مجموعه می‌کنم. در فیلم زورخانه، چنانکه گفتم هدف من نمایش یک باشگاه ورزشی نیست. من به کشور ایران احترام می‌گذارم، زیرا در آن گذشته‌های پرشکوه و سنت‌های جالب و عمیق و بیان کننده یافته‌ام. بنابراین می‌خواهم با نمایش زورخانه، مجموعه‌ای را که به این سرزمین شکوه بخشیده است معرفی کنم.

چطور شد که به تلویزیون رفتید؟  
- قدرت تلویزیون امروز حقیقت و افزایش یافته است. امکانات آن هر روز بیشتر می‌شود. تلویزیون امروزه را یا تلویزیون پنج سال پیش بسنجید، می‌بینید که به راستی نفوذ کرده و قدرت یافته‌است.  
- این قدرت در چه راهی بوده است؟ فنی ... یا افزایش تعداد تماشاگران؟ ...

نه، مقصود من ماهیت برنامه‌ها است. مردم از برنامه‌های احتماله خسته شده‌اند. در صد برنامه‌های سطحی و بی مفهوم تلویزیون کاهش یافته‌است و در بیشتر سازمانهای تلویزیون دنیا می‌بینم که نیروهای فکری مجهزی روی به این وسیله می‌آورند. افراد متخصص و آگاه وارد کار شده‌اند و این امتیاز بزرگی است. تلویزیون وسیله خیلی خوبی است برای آنکه هنرمند احساس آفرینش خود را زنده و فعال نگاهدارد، به شرط آنکه هنرمند یا تلویزیون «آزادواج» نکند. من آزان که برای تلویزیون کار می‌کنم کاملا راضی هستم.

سینمای امروز دیگر نه وسیله‌ای در دست فیه بردازان است و نه حربه‌ای برای گزارشگران. سینما وسیله‌ای برای انتقال حقیقت است و برداشت‌هایی که یک انسان حساس از حقایق می‌کند.

آزان کلودلوب چانسکی «فیلمبردار فرانسوی» این روزها در تهران اقامت دارد و با همکاری تلویزیون ملی ایران برای تلویزیون فرانسه فیلمی درباره «زورخانه» تهیه می‌کند.

لوب چانسکی زاده پاریس است. اجدادش روسی هستند و از ۱۵ سال پیش به کار سینما پرداخته است. در تهیه فیلم‌های مختلف به عنوان تدوین کننده، دستیار کارگردان و کارگردان تلاش کرده و در تهیه فیلم «ارباب مگس‌ها» با پیتر بروک همکاری داشته است «لوب چانسکی» هنگام میازات سیاسی رابرت کندی در کالیفرنیا، در آن ایالت بود و از آنچه در جهت حمایت از کندی می‌گذشت، همچنین لحظه‌ای که تیر خورد و در میان دوستدارانش بر زمین افتاد فیلمبرداری کرده است او فیلمهای گوناگونی نیز از مراسم سنتی سرزمین‌های مختلف تهیه کرده است و اگر با او درباره فیلم مستند سخن بگویید، جواب می‌دهد:

فیلمسازی به نظر من، کوششی است برای نشان دادن نماهای گوناگون زندگی. قصه‌گویی بی‌هدف از طریق فیلم، امروزه مطرود است و ارائه سند و مدرک نیز به وسیله سینما، کاری کهنه و ملال آور. سینمای امروز نقش یک محرک و بیدار کننده را عهده‌دار شده است تصویر اگر احساسی را القا نکند و فیلم اگر ورای قصه و گزارش برای ما حرفی نداشته باشد، دیگر نمی‌توان اسمش را سینما گذاشت.

فیلمی که من می‌خواهم از زورخانه‌های ایران بسازم، تنها یک گزارش نخواهد بود. مساله اساسی برای من نشان دادن روح زورخانه و فضایی است که در پشت دیوارها و حرکات ورزشکاران وجود دارد.

«زورخانه» از نظر من نقطه‌ای برای آغاز حرف است. اصولا فیلم مستند مانند آنچه در کارگاه‌های یافتندگی تهیه می‌کنند دارای ناریبود است. سند می‌تواند فقط ناره‌ای فیلم را تشکیل دهد و بود - در حقیقت - احساس، کنجکاوی و برداشت فیلمساز است. شاید واقعا بتوان از زندگی زورخانه برداشتهای درستی برای شناسایی زندگی مردم ایران کرد و جنبه‌های مختلف زندگی مردم این سرزمین را شناخت و معرفی کرد. من به این نکته ایمان دارم که سنتها تا حد زیادی می‌توانند نمایشگر روحیه، تاریخ و ایمان‌های یک ملت باشند.

تا آنجا که من مطالعه کرده‌ام درباره زورخانه عقاید بسیاری وجود دارد. گروهی می‌گویند زورخانه مرکزی بوده است برای تقویت افراد به منظور مقاومت در برابر اعراب. بعضی می‌گویند زورخانه مرکز تقویت جسم و آزان راه تقویت شهامت‌های درونی بوده است و پاره‌ای آن را محل پرورش نمایاات و ایمان‌های مذهبی می‌شناسند. به هر حال هدف تأیید یا بیان یکی از این عقاید نیست. اگر شاهنامه را بخوانید متوجه می‌شوید که زورخانه گفتنی‌هایی ورای این عقاید دارد. مطالعه‌ای در کارهای فولکلر آغاسی و محمد مدبر نیز نمایشگر جنبه‌های عمیق دیگری از آداب و سنن و روایات این سرزمین است.

بیش آزان که به ایران بیایید درباره زورخانه مطالعه کرده‌اید؟

مطالعه کلاسی در این زمینه ندارم. من ۱۵ سال پیش هم در ایران بودم و در باره موسیقی سنتی این سرزمین

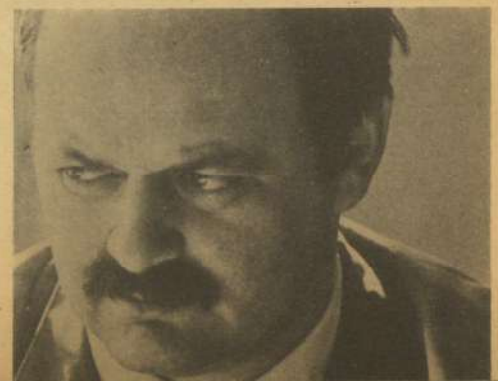


لوب چانسکی:

● سینمای امروز وسیله‌ای در دست قصه پردازان و گزارشگران نیست

● در فیلم زورخانه من نمی‌خواهم تنها به نمایش یک باشگاه ورزشی بپردازم

● در فیلم مستند واقعیت «تار»های فیلم است و «پود» برداشتی است که فیلمساز از واقعیت می‌کند





گفت ... آه، مهمانها دارند از راه میرسند از ایشان خواسته بودم زودتر بیایند که وقتی هرزئرال تشریف می‌آورد همه کارها بخوبی جریان داشته باشد، چراغهای رولت بچرخند، شربت‌بندها شده باشد، و کسرویه‌ها متغول کنار باشند، هرزرفور بآید مهمانی را گرم کند - وقتش رسیده که ما دوتا بازی را افتتاح کنیم.

جاده در زیر برف سنگی که تازه نته بود قابل اعتماد نمی‌نمود. اتوبوسی که از پایتخت می‌آمد، چنان آهسته حرکت می‌کرد که آدمی را به یاد دوندنه هائی می‌انداخت که تمرین دو می‌کنند و نمی‌خواهند نیرویشان را بیش از مسافت همد بدهند، شاید مرد بیمار با آنکه در کالشی بود بیخ زده بود، هادی هم بهشت سردی روحشانی بود. آن شب در جاده رفت و آمد زیاد بود، تاکسیهای زرد رنگ با سرعت از اتوبوس سبب می‌گرفتند، اتوبوسهای یکاری کوچک، پر از جوانانی که اونیفورم یا لباس شب به تن داشتند، و می‌خندیدند و می‌خواندند از کنار اتوبوس می‌گشتند، و یک بار نیز صدای آژیری آمرانه - که ممکن بود از یک ماشین پلیس یا یک آمبولانس باشد - سبب شده که اتوبوس بهت ناشیکری راننده لیز خورده وارد توده برف حاشیه جاده شده متوقف گردید و بنز بزرگی از کنار آن گشت، بیماره‌مدان پیر مردی را دید که سیخ نشسته بود و سیل خاکستری بلند داشت که ممکن بود مربوط به قرارداد بیطرفی ۱۹۱۴ باشد، اونیفورمی قدیمی پوشیده بود و کلاه پوستی او تا روی ابروهایش پائین آمده بود.

بیمار بعد از ترمز اتوبوس در کنار جاده پیاده شد، ماه در حالت بیهوش بود، اما او ترجیح داد که خود چراغ قوه جیبی خود برای پیدا کردن راه و جنگل کثک بگریزد، نور چراغهای ماهیپنا دیگر برای پیدا کردن راه اختصاصی خانه فرسور به او کمک نمی‌کرد، ملاحظه کرد که از میان برفهای شل بسرای تقاضای مجسمه از فرسور باید می‌گفت پرداخته بود.

اگر این تقاضا هم رد می‌شد چاره‌ای نداشت جز آنکه به بیمارستان بیرون، و اگر چنین می‌شد به خود جرات می‌داد و خودش را به آب سرد دریاچه می‌انداخت و دیگر برمی‌گشت، امید کمی به موفقیت داشت. و به علی که نمی‌توانست بیفتد، وقتی هرزرفور را در پشت میز کارش مجسم می‌کرد - که خیلی از این ملاقات بی‌فروقت و غیر منظره عصبانی اگر هم حوصله هم بود - تنها چیزی که می‌توانست ببیند عتاب برتری در حال پرواز بود، و منقاری که تا نیمه در شکم زردانی فرو رفته بود.

وقتی از میان درختان رد می‌شد این‌ها خواست را با خود زمزمه می‌کرد:

هرزرفور، بهیچ‌وجه برای کسی خطری ندارد. من همیشه مرد تهائی بودم. پدر و مادر هم ندارم. تنها خواهرم سال پیش مرد جز متربهای بانک، نه کسی را می‌بینم و نه با کسی صحبت می‌کنم. فقط امکان دارد حوصله‌های داشته باشم و یک دست چکیز در کافه بازی کنم - همین بس. هرزرفور، اگر شما صلاح بداندی حتی حاضرم خودم را از آنهم محروم کنم. در مورد بانک هم، عادت دارم که دستکش پوشم و پول بشمارم چون انگشها غالبا آماده است. اگر جالبالی مطالعه خصوصی میرا قبول بفرمائید حاضرم پیش گیرهای دیگری هم بکنم. هرزرفور - من آنی مست قانون ولی مطمئن روح مهمتر از کله است. من با روم باغ قانونم. کتاب، پرومته را با منتقار انطاف ناپیشش کرد، بیمار با اندوهی فراوان، چنان که گوئی از تکرار این جمله آذراء دارند گفت:

هرزرفور من از لوزیون خوشم نمی‌آید - چشم را به اشک می‌اندازم، هیچوقت هم کلف بازی نکردم.

به زیر درخت خزید، و یک تکه برف از شاخه نا استواری روی چترش افتاد. مظاهرا بیمد بود اما منظرش آمده که یاد صدای موزیک دوردستی را بگوشش رسانده و صدا با تغییر مسیر ورزش باد قطع شد. حتی فکر کرد قطعه‌ای که بگوشش رسیده «زندگی پاریس» بوده است و از میان برف و تاریکی دوردست میرسیده. این حمل را پیش از این فقط در روشنی روز دیدم بود. برف می‌سوزش می‌خورد، و ستاره هائی را از میان درختان کاج تشخیص میداد، حس

کرد که راه را کم کرده و وارد سرزمین غربی شده عددهای مشغول رقص هستند... اما وقتی به میانگاهی جلو خانه رسید، رواق خانه شکل پرمها، ناردان هائی که برف آب شده در آنها می‌ریخت و صدای گاز زدن سیب میداد، همه را شناخت شانه های آشنا همین‌ها بود، اما هیچوقت ندیده بود که در این خانه این‌همه چراغ روشن باشد و چنین همه‌های از آن بیرون آید. شاید یک سمار دو خانه را در این‌جوالی شبیه یکدیگر ساخته و او آنها را باهم اشتباه گرفته است. برای اینکه مطمئن شود، به پشت پنجره‌ها رفت، برف بیخزده در زیر گالتهایش صدای خسرده شدن بسکوت میداد.

مرد افسر جوان، که معلوم بود مشروب حالشان را خراب کرده، از در خروجی خانه بیرون آمدند. یکی از آنها گفت:

عند صفر بیچاره‌ام کرد، یکساعت تمام باین عند اعتقادداشت، اما یکبار ... جوان اولسی طیانتهائی را از جلد آن بیرون آورد، آنرا در هوا چرخ داد و گفت:

خالا هم چیزی روشن می‌شود. توطله‌های ندر کار است. من به این محیط اطمینان ندارم.

مواظب باشی. شاید همت تیرت. پریاشد. - پر همت، آن مرد کیست؟

سیمانم. شاید باغبان باشد. اینقدر احقانه با آن هفت‌تیر بازی نکن.

مرد اول گفت: - حتی‌هائی بیشتری در کار است.

سعی کرد طیانتهائی را در جلد آن بگذارد. اما از دستش لرزید و روی پرده افتاد و او با دقت تمام جلد خالی را محکم نگاهداشت و تکرار کرد:

حقیقتا بیشتری است ... صبر کن تا این رویا تمام شود.

توتولوخسوران به خسانه برگشتند. شیش سیاه رنگ ختره‌ای در برف ایجاد کرده بود. بیمار دوباره به پشت پنجره رفت. اگر خانه عوض نبوده می‌بایستی این پنجره اطاق کار هرزرفور باشد اما حالا دیگر حس کرده که در تاریکی راه را کم کرده و به خانه دیگری آمده است. بجای اطاق کوچک کرم با میز سنگین، کتابخانه سنگین، قفسه‌های سنگین پولادی، اطاق درازی دید که با چلچراغهای بلورین روشن شده بود به دیوارهای آن تابلوهائی با سوزده‌های مشکوک آویخته بود - زنان جوانی که با لباس خواب شفاف زیر باره‌های می‌خیزند یا در کنار تیلوفرهائی آبی در حالت خمیده شنا می‌کردند انبوهی از مردان اونیفورم پوش گرداگرد میز رولت ازدحام کرده بودند و صدای کسرویه‌ها بگوش میرسید که مرتبا تکرار می‌کردند:

بازی کنید آقایان، بازی کنید. - و حالش در باغ تاریک، از کثرت آهنگ

داستوب آبی را می‌بوخت. بیمار بر حرکت در برف استاد صورتش را به شیشه فترده و فکر کرد، خانه عوضی؟ اما اینجا خانه عوضی نیست، کشور عوضی است. حس کرد که هرگز راه‌هاش را پیدا نخواهد کرد، زیرا اینجا سرزمین دوردستی است.

سر یکی از میزها، در دست راست کسروویه، پیرمردی که در مرشدن بنز بود نشسته بود یکی از دستهایش با سبیلش بازی می‌کرد، و دیگری با انبوه زئوتهائی که جلوش بود، و یک پایش را با آهنگ

بیروست خستال حرکت میداد. چوب پیله در یک بطری شامپانی از طرفی که باز بود بوسط سالن پرید و به چلچراغ خورد، کسروویه، دوباره داد زد:

بازی کنید آقایان، بازی کنید « پایه گیلار شد میان انگشتان یکی از حاضران ایستاد.

سپس بیمار متوجه شد که هرزرفور پشت به پنجره مقابل او در آن سوی سالن، زیر چلچراغ دوم ایستاده است. و نگاه آن دو، از میان خنده‌ها و فریادهای نور چراغها گذشت و به یکدیگر افتاد.

هرزرفور دستش نمی‌توانست بیمار را ببیند، فقط طرح صورتی را میدید که از خارج به شیشه فترده شده است، اما بیمار می‌توانست بخوبی فرسور را در میان میزها و زیر نور چلچراغ ببیند.

حتی می‌توانست واگتهایش را ببیند، نگاه گمشدگان باین می‌مانست که کسی به یک جنن عوضی رفته باشد. بیمار دستش را بلند کرد، با بطرف مقابل

ببشاند که او هم گمشده است، اما واضح است که

فرسور نمی‌توانست حرکت او را در تاریکی شخص دهد، بیچاره به روشنی درک کرد که، گرچه آنها برای یکدیگر بسیار هستند، ملاقات آنان در خانه‌ای، که هر دو سبب تصادف جیبی به آنجا آمده‌اند، کاملا غیر ممکن است، در آنجا نه مطب بود. نه پرودنه بیمار، نه میز کار، نه پرودنه و حتی نه دکتری که بتوان به او التماس کرد، « کسروویه » باز دیگر داد زد: « بازی کنید آقایان بازی کنید ».

هرکلل گفت:

هرزرفور عزیز. هرچه باشد شما میزبان هستید، خوب نیست سر این میز حتی یکبار شرط بندی نکنید. و آنگاه استیشش را گرفت و بطرف میزی که هرزئرال نته بود، به‌آهنگی که می‌نواختند فرود داشت.

هرزئرال، هرزرفور علاقه دارد با شما شانس را امتحان کند.

انگشتان هرزئرال نقش روی ماهوت میز ترسیم کرد:

اشب زیاد شانس ندارم، ولی اشکال ندارم... درعین حال از سفر غافل نشو.

گوی جرخید و جیبید و چرخید و ایستاد. « کسروویه » داد زد:

سفر. - دست‌بند را شروع کرد. هرزئرال گفت:

هرزرفور، خوب شد نیاختید. از ماورای صداهای سالن، از جانی دوردست، صدای ضعیف یک انفجار شنیده شد.

هرکلل گفت:

باز یک چوب‌بینه در رفت. هرزئرال، یک گیلار شامپانی دیگر؟

هرزئرال با لبخندی سرد گفت:

امیدوار بودم صدای تیر باشد ... آه، آن روزها ... یادم هست یک بار در مومته ...

هرزرفور به پنجره‌ای، که لحظه‌ای پیش فکر کرده بود کم شده دیگری مانند خویش از آن بداخل سالن می‌نگرد، نگاه کرد، اما کسی آنجا نبود.

پایان

بازی کنید آقایان، بازی کنید. - و حالش در باغ تاریک، از کثرت آهنگ

داستوب آبی را می‌بوخت. بیمار بر حرکت در برف استاد صورتش را به شیشه فترده و فکر کرد، خانه عوضی؟ اما اینجا خانه عوضی نیست، کشور عوضی است. حس کرد که هرگز راه‌هاش را پیدا نخواهد کرد، زیرا اینجا سرزمین دوردستی است.

سر یکی از میزها، در دست راست کسروویه، پیرمردی که در مرشدن بنز بود نشسته بود یکی از دستهایش با سبیلش بازی می‌کرد، و دیگری با انبوه زئوتهائی که جلوش بود، و یک پایش را با آهنگ

بیروست خستال حرکت میداد. چوب پیله در یک بطری شامپانی از طرفی که باز بود بوسط سالن پرید و به چلچراغ خورد، کسروویه، دوباره داد زد:

بازی کنید آقایان، بازی کنید « پایه گیلار شد میان انگشتان یکی از حاضران ایستاد.

سپس بیمار متوجه شد که هرزرفور پشت به پنجره مقابل او در آن سوی سالن، زیر چلچراغ دوم ایستاده است. و نگاه آن دو، از میان خنده‌ها و فریادهای نور چراغها گذشت و به یکدیگر افتاد.

هرزرفور دستش نمی‌توانست بیمار را ببیند، فقط طرح صورتی را میدید که از خارج به شیشه فترده شده است، اما بیمار می‌توانست بخوبی فرسور را در میان میزها و زیر نور چلچراغ ببیند.

حتی می‌توانست واگتهایش را ببیند، نگاه گمشدگان باین می‌مانست که کسی به یک جنن عوضی رفته باشد. بیمار دستش را بلند کرد، با بطرف مقابل

ببشاند که او هم گمشده است، اما واضح است که

از من پرسید که روزها چه می‌کنم، و من

برایش توضیح دادم، و او گفت - هنوز صدایش را نمی‌شنوم، نیمه شوخی و نیمه شوخوار بود - « خاتم

عزیز، این طرز زندگی نیست. « بعد گفت که این زندگی باید تغییر کند، من باید زندگی متفاوتی را شروع کنم و به شادی‌های زندگی توجه بیشتری داشته باشم. « به او گفته شد که من با این عقیده مخالف نبودم، به شادبها و تفریحات اعتقاد دارم و از این گونه‌گیری‌ها و افسردگی‌های مد روز متنفرم. گفت بحث بر سر اشتقادات من نیست، زیرا آنها که به شادی تظاهر می‌کنند عسکین ترین مردم روی زمینند. و من احساس کردم که می‌خواهم فریاد بزنم: « درست می‌گوئی احرفت کاملا درست است! ».

بعد خیلی صریح گفت که فردا چهار بعد از ظهر در بیرون ساختمان رادیو منظر من خواهد بود تا باهم به خارج شهر برویم. با اعتراض گفتم که من زنی شوهر دارم، و نمی‌توانم با مردی غریبه به میان درختهای بیرون شهر بروم، ولودویک به شوخی جواب داد که او مرد نیست، فقط یک دانشمند است. ولی هنگام گفتن این جمله چندتر درمانده بود! این درماندگی او مرا از شادی داغ کرد زیرا بی بردم که مرا می‌خواهد و مرا به علت اینکه شوهر ندارم بیشتر می‌خواهد، زیرا از هم جدا می‌ماندیم، و مردها غالبا به چیزهای زیست نیافتنی بیشتر رغبت دارند، من مشتاقانه تمام اندوهی را که درجه‌اش بود هضم کردم و در آن عشق نایی را که به من پیدا کرده بود دیدم.

و روز بعد رودخانه ولتاوا (Vltava)

در یک سوی ما زمزمه می‌کرد و جنگل در سوی دیگرمان، و موفقیت کاملا عاشقانه بود، دوست دارم همه چیز عاشقانه باشد و به همین جهت رفتارم به دختری سبکتر می‌مانست، نه به مادری که یک دختر دوازده ساله دارد. خندیدم، جنت و خیز

نهایی من نبود، ایستادم و قلب من به شدت میزد، روبروی هم ایستادم، ولودویک سرش را خم کرد و مرا نگیسبه بوسید، آنگاه من کنارش زدم، منتش را گرفت و دوباره دودیدیم. من با قلبم در سروی دارم، با مختصر تقلائی به شدت می‌تپد، بدین‌جهت از دودین باز ایستادم، نسف بجمادم و ترانه مجبوب:

« خوشبید به روی باغ ما می‌تاید ... « را زمزمه کردم. و هنگامی که او را کنار خود حس کردم ترانه را با صدای بلندخواندم، هیچ قیدی نمی‌شناختم، حس کردم که تمام سالها، بیمها، رنجها همراه با هزاران بولک خاکستری از وجودم فرود می‌آیند.

پس از آن در قهوه‌خانه کسوجکسی در زیر اسلاو (Zbraslav) نشستم و نان و کالیاس خوردیم.

همه چیز ساده و معمولی بود، قهوه‌چی لباسی چرک تن داشت، من هنوز غرقه در احساس این‌اجرای عاشقانه بودم. به لودویک گفتم:

س می‌دانی که من سه روز به مورواپی رپورتاژی تهیه کنم؟

از من پرسید که دقیقا کجا می‌روم، و وقتی به او گفتم گفتم که آنجا محل تولد اوست، و این چنان تصادفی بود که از تعجب نسف را بند آورد.

گفت:

چند روزی مرخص می‌گیرم و با تو

می‌آیم.

وقتی به فکر پاول و جرقة آمدی که این مرد

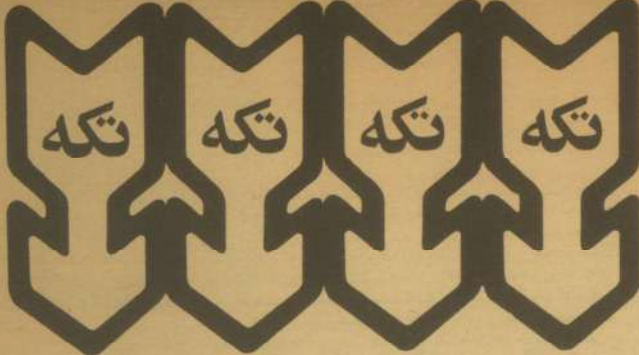
در درون من مشتعل کرده بود افتادم، برخوشش لرزیدم. من به ازدوجمان بدبین نیستم و حاضرم بسیاری حفظ آن هرقادامی بکنم، فقط به خاطر زندگانی، یا، واقف تر بگویم، به خاطر خودم، به خاطر آنچه که تاکنون بوده است، به خاطر خاطرات جوانی من. اما در خود آن قدرت را نداشتم که لودویک پاسخ منفی بدهم، زندیکار در خواب است

و من وحشت زدم. لودویک به زودی به مورواپی خواهد رسید و فردا در انتظار ورود من خواهدبود.

نامم

شوخی

نیمه از صفحه ۲۸



جایزه کتاب شعر سال بقیه از صفحه ۴۳

هبوط

محمد مهدی جلالی

ناشر ( ندارد )

چاپ اول مردادماه ۱۳۴۹

پیام به بارنارد

عادت کرده‌ام که شاهد فروریختن

کاخ آرزوهای خود باشیم تمجب ندارم

که برای بارنارد شعر بگویم و پیام

بفرستم که جز او هم همه سروته یک

کریاسند .

آه ای بارنارد

ای مسیح‌سرمزین‌رنگ و خورشید

و طلا و فقر ...

واژه‌ها

شرف ( دکتر شرف‌الدین خراسانی )

انتشارات فرزند هبوط خود شاعر

چاپ اول ۱۳۴۹

« واژه‌ها » با دو مقدمه که خواندنی

تر از خود کتابند و اشعاری یکسره

بی‌بهره ( اما یکنواخت ) . « گزیده‌ی

از شعرهایی که از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۸

( ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۹ میلادی ) در اروپا

و ایران ساخته شده است ،

رویا بود

Es war ein Iravm?

H. Heine

این شعله از کجاست که میسوزم

خیال

این نمه آن کیست که می‌بخشم

امید ؟

.....

.....

طنین در دلنا

ظاهر صفارزاده

انتشارات امیرکبیر

چاپ اول آذر ۱۳۴۹

« ... جنبه دیرتر از نافع

میسوزد ... »

و تنها همین یک عبارت « طنین

در دلنا » حاصل رهایی ذهنی ناآگاه

است که پس از رهایی بایر می‌ماند .

آوازهای جنگلی باد

عطاءالله فریدونی

انتشارات دریاچه

چاپ اول اردیبهشت ۱۳۴۹

« آوازهای جنگلی باد » اگر

مختصری - از این که هست -

خصوصی‌تر میشد ، به یادداشتهای قسار

ملاقات تقویم‌ها بسیار شبیه می‌شد . حتی

خود همین یادداشتهای می‌شد .

نعره جوان

سیروس مشقتی

انتشارات امیرکبیر

چاپ اول ۱۳۴۹

« نعره جوان » تنها یک بهره‌گیری

از یک سابقه‌ی بی‌بهره است . ادامه‌ی

عبث راهی بیهوده و حتی صرفا ادامه‌ی  
نام یک شاعر ...

در جشنواره این‌سوی پل

لیلا کسری ( افشار )

انتشارات مروارید

چاپ اول ۱۳۴۹

سال گذشته کتاب « فصل مطرح

نیست » از این شاعر برنده‌ی جایزه‌ی

« کتاب شعر سال » شد تنها از این‌دو

که شعرها تصویرهای زنده داشتند . این

بار گویا این را هم از او گرفته‌اند .

حریق باد

نصرت رحمانی

انتشارات زمان

چاپ اول فروردین ۱۳۴۹

« نصرت رحمانی » خود پیش‌از

طرفیت کتابهایش شاعر است ، تاسف‌خیز

این است که او هرگز شاعر شعرهای

خیلی خوبی نیست .

« حریق باد » گرفتار تر از کارهای

دیگر « رحمانی » ست و درگیر سطحی

درختان و آراسته و اگر گهگاه به‌زرقا

می‌رود در آن چنان کم می‌شود که

انگار مردی در ...

« اگرچه می‌دانم ،

که نیست تجربه‌ی هرگز تمامی معیار .

اگرچه می‌دانی ،

که از تمهد شمشیر و قلب بیزارم .

اگرچه می‌دانند ،

هنوز بیدارم ،

هنوز ...

پرویز اسلامپور!

پرویز اسلامپور

ناشر ( ندارد )

چاپ اول مرداد ۱۳۴۹

« پرویز اسلامپور » هم نام کتاب

است و هم نام شاعر !

شعر فلسفی و نه فلسفه در شعر -

با ثروتی از مصمااری خشن کلمات و

پله پله که به‌جوهر برسی .

« کتاب » ... ده دوره‌ی جدایی

شعری‌ست . در سطوحی متغیر . سطح

شبح در سفر پاک ، که از انرژی‌میتیک

حرکت می‌گیرد و به‌اشاره می‌رسد ...

« و خداوند جز در آن اشاره

نیست

اشاره‌ی واقعیت به جادو «

( مقدمه )

و

« او که بلند می‌گوید سایه از من

دورتر می‌افتد

سایه از او دورتر می‌افتد

و زیر خاک جس استخوان صدا

می‌کند

گوشه‌ی قواره تصویر ندارد

مثل خونخوار

در آنه

آهنگ تازه سرژ

گینسبورگ

در فرانسه ، صفحه تازه‌ای

از سرژ گینسبورگ به بازار

می‌آید . کمتر کسی است که

به موسیقی جدید علاقمند باشد

و نام سرژ گینسبورگ را

تشنیده باشد . این آهنگساز ،

فقط با یک صفحه معروف شد :

« دوست دارم ، من دیگر نه »

او این آهنگ را

برای بریتیت یارنو ساخته بود

ولی بعد به لحن و حالی هوس

انگیز توسط خودش و زنتش

جین‌بیرتین خوانده شد و ۲۰

میلیون نسخه از آن در مدتی

کم به فروش رسید .

آلبوم صفحه‌تازه گینسبورگ

« ملودی نلسون » نام دارد .

ملودی نلسون دختر چهارده

ساله‌ای است زاینده نخیل

گینسبورگ . دخترکی که دوستش

دارد و می‌میرد . روی جلد

آلبوم تصویر اندام اندک‌رهنه

چین نقش شده است .

گینسبورگ هرمندی‌انزواجو

و کم کار است که بی اشتها به

موقتیت و سعادت و محیطش ،

با ظاهری نامرتب ، ریش

نتراشیده و صورت خسته ،

همواره به کسی می‌ماند که از

یک بازجوی شبانه برمی‌گردد ،

آن هم اثر نکرده !

« ملودی نلسون » او به گفته

خودش ، هم یک قطعه موسیقی

است و هم یک داستان موسیقی

نو ، بسیار کار شده ( دو سال

روی آن زحمت کشیده ) و

بسیار سنجیده . برشی کوچک

است از ریمو و برداشتی است

ظریف از آبلوتیز .

روی پرده سینما

چون توفیق دیدار بلافاصله

فیلم های خوب دست نمی‌دهند

چون فیلمهای خوب اکثرا بر

نخیل است و دست ما کوتاه ،

چون وصف المیش نصف -

المیش ... و چون بالاخره

آگاهی از وجود آسمن‌فیلم

های خوب برای هنر دوستان

فرصتی است و این فرصت در

کمتر نشریه‌ای یک‌جا به دست

می‌آید ، ما فقط فهرست وار

به ذکر چند آژینسینما برچسته

دنیا که هم اکنون روی پرده

قرار دارند می‌پردازیم .

● **گشتن خواهر جورج**

( روانی )

اثر رابرت آلدویچ . با

شرکت بریل رید ، سوئانسا

یورک - آمریکایی .

● **مونت والتی ( وسترن )**

اثر ویلیام فریکر : با شرکت

لی مابون ، ژان مورو ، جک

پالانس - آمریکایی .

● **مردن از عشق ( عاشقانه )**

اثر آندره کایات : با شرکت

آنی ژیراردو ، برونو پرادال -

فرانسوی .

● **سینمای بابا ( اتوبیو -**

گرافی )

اثر کلود بری - با شرکت

ایوربر ، کلو دیری-فرانسوی

● **ماکس و آهن قراضه**

**فروشها ( پلیسی اجتماعی )**

اثر کلونسوته . با شرکت

میشل پیکولی ، رومی اشتاینبر ،

فرانسوی .

● **کچ ۲۲ ( حادثه‌ای -**

جنگی )

اثر مایک نیکولز . با شرکت

اورسون ولز ، مارتن بازانو ،

آنتونی پرکینز ، پائولا پرینیس

( آمریکایی ) .

● **پایس بساپ ( دام**

حادثه‌ای )

اثر ژان هرمن . با شرکت

هنری شرابن ( بابیون ) ، کلادیاب -

کاردیناله - فرانسوی .

● **خوشونت در پارک رو**

( دام حادثه‌ای - اجتماعی )

اثر ساموئل فولر . با شرکت

جین ایوانز ، سری ولش -

آمریکایی .

مساله‌ای برای آدامو

سائوراو آدامو ، خواننده

موفق ۲۷ ساله بان که چهارمین

کنسرت پیروزمندهانش را در

موزیک هال معروف « المپیا »

برگزار کرد ، با مشکل جدی

روبرو شده است . طرفداران

او نمی‌خواهند که خواننده

محبوبشان بزرگ‌گشود پیرشود .

آدامو ازدواج کرده ، هم شوهر

است و هم پدر ولی جوانها

رجیح می‌دهند که او حداکثر

برادر بزرگ‌ترشان باشد .

آدامو می‌گوید : « این‌گناه

من نیست که برسنم افزوده

می‌شود و بنه می‌شوم . من در

مسافرتهایم چیز های نلیده

بسیار می‌بینم ، سیاه جوانی

را می‌بینم که به جوب و باتون

بسته می‌شود فقط برای آنکه

می‌خواسته از من امضا بگیرد

زوج آمریکایی جوانی را می -

بینم که دولت آنها را ابتدا به

گردش و تفریح دهالویی می

فرستد و بعد پسرد را به

وینتام ... اما خودم ... هیچ

فکری نمی‌کنم فقط می‌خواهم

شما را با آوازم به ضیافتی

شیرین ببرم . »

و این دیده حالندک اندک

در هنر آدامو تاثیر می‌گذارد

و اوراپخته و بالغ می‌کند . همان

چیزی که چندان مطبوع طبع

طرفدارانش نیست .

آدامو اخیرا در فیلمی‌به

نام « جزیره شقایق ها » شرکت

کرده است . این فیلم در -

حقیقت ترانه‌های بلند است به

زبان تصویر و رویای بیداری

نوجوانی و تکنیک کمانی ساده

لوحاته و صمیمی است . آدامو

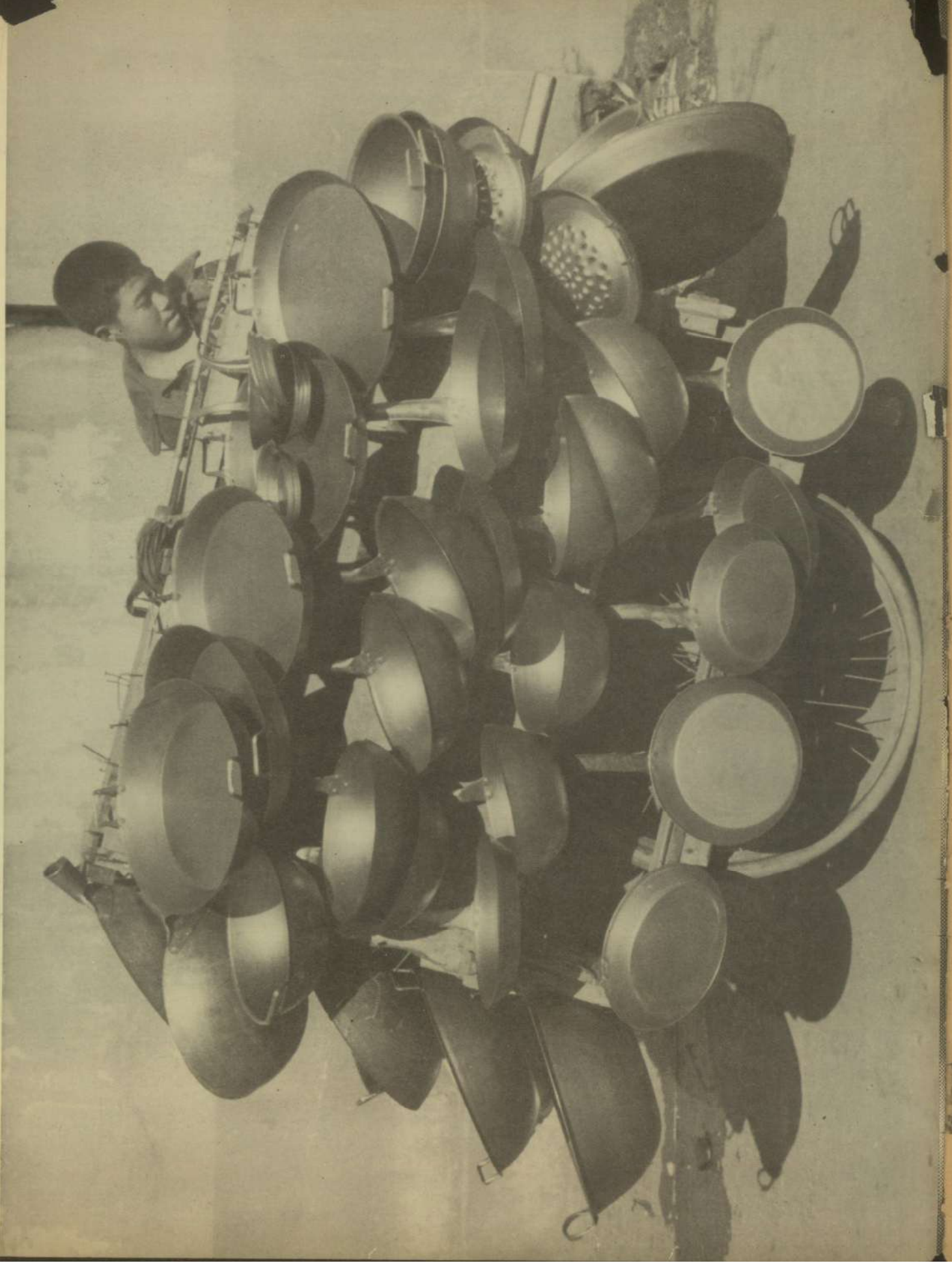
در این فیلم نقش جوان ولگرد

شاعر پیشه‌ای را بازی میکند که

عاشق دختری مدل مگلسی

است .







## Nivada ORANUS

نیوادا - اُرانوس ساعت عصر فضا



نیوادا کرنومتر دار

نیوادا تقویم دار

نیوادا زنگ دار

ضد ضربه. واترپروف